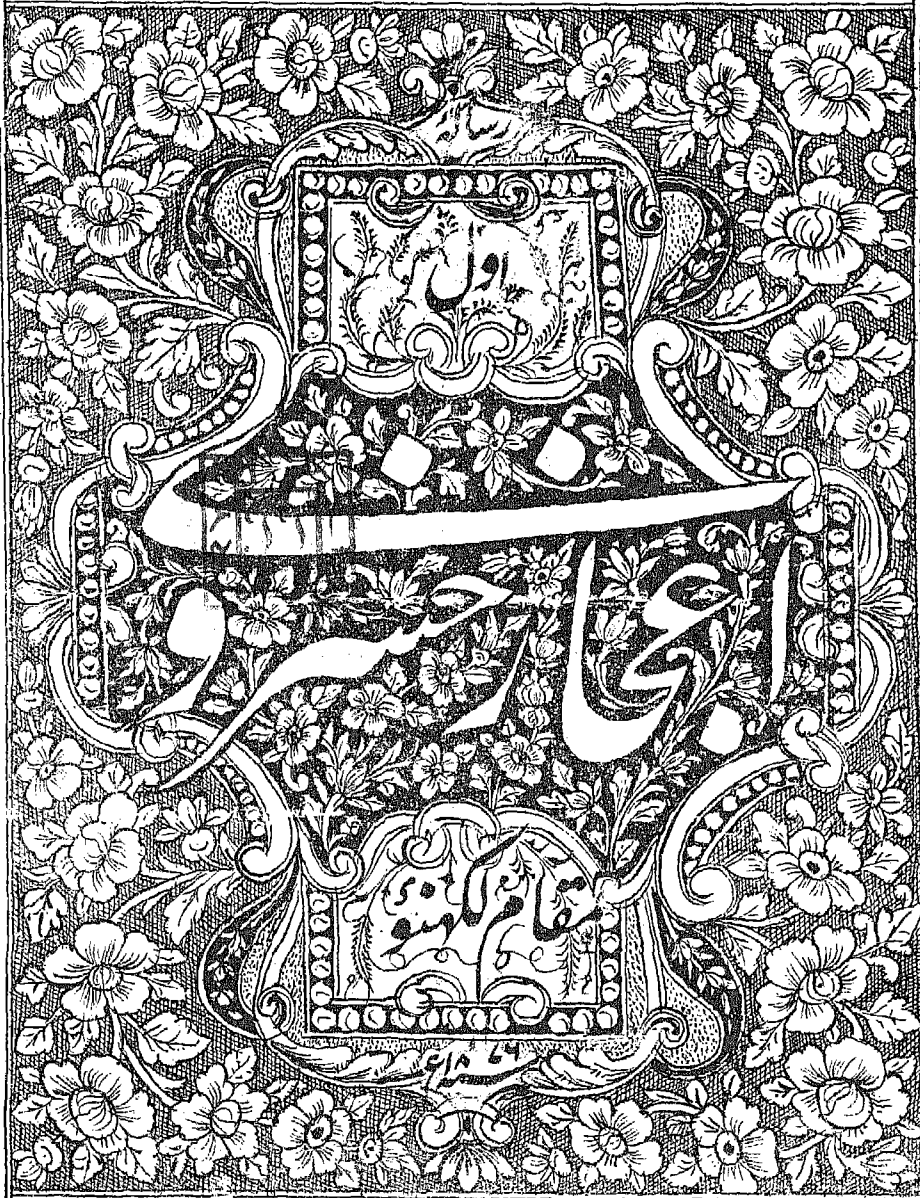


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اول شانی

در مطمح نشیمن کیش طبع رنگین گنجینه نشیمن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

و بیا من دلمی در بسط و صانع و طهار و نقوش و درج و حکمت و نگار مناسب رقم و نقوش و نفوس روح و درج و

[illegible]

[illegible]

در پرده خدای راست عالمها سست که گنجینه در قلم سودا
دال دور و داراک بدویدن در بادیه معرفت او گمراه و عین دورین
عقل برسدن بر کنگره کبریا که او کوتاه و مکتوبات
استش بر صفحه هر برگ در سنج مشطور و مکتوبات
در خط بر تخته پیشانی مشطور گمراهی را از رابطه بیان
فضای عالم زبان داد و مبنای کلام را بواسطه زبان
فصحا که بنی آدم بکلام رسانید که بدان آدمی
کاین نعمت گفتار چیست و روز و شب جز شکر این نعمت
بر زبان و ملک را کاتب خسته بر کنگره گدانب
ناما جرای سبیل ایشان بعضی را قبایع عشق ملک
و بعضی را وبال نامه یوم الحساب گشت و خلق را خزان
و ظائف روزی خواران ساخت تا از برات قسمت خویش
بعضی دجوات را بچشم حساب یافتند و بعضی را منکسر
ما بوجه در حساب آمد و برانچه او کرد و رزق بند
خویش نه کم کرد و از آن یک ذره نه بیشتر

و در پرده خدای راست عالمها سست که گنجینه در قلم سودا
دال دور و داراک بدویدن در بادیه معرفت او گمراه و عین دورین
عقل برسدن بر کنگره کبریا که او کوتاه و مکتوبات
استش بر صفحه هر برگ در سنج مشطور و مکتوبات
در خط بر تخته پیشانی مشطور گمراهی را از رابطه بیان
فضای عالم زبان داد و مبنای کلام را بواسطه زبان
فصحا که بنی آدم بکلام رسانید که بدان آدمی
کاین نعمت گفتار چیست و روز و شب جز شکر این نعمت
بر زبان و ملک را کاتب خسته بر کنگره گدانب
ناما جرای سبیل ایشان بعضی را قبایع عشق ملک
و بعضی را وبال نامه یوم الحساب گشت و خلق را خزان
و ظائف روزی خواران ساخت تا از برات قسمت خویش
بعضی دجوات را بچشم حساب یافتند و بعضی را منکسر
ما بوجه در حساب آمد و برانچه او کرد و رزق بند
خویش نه کم کرد و از آن یک ذره نه بیشتر

و در پرده خدای راست عالمها سست که گنجینه در قلم سودا
دال دور و داراک بدویدن در بادیه معرفت او گمراه و عین دورین
عقل برسدن بر کنگره کبریا که او کوتاه و مکتوبات
استش بر صفحه هر برگ در سنج مشطور و مکتوبات
در خط بر تخته پیشانی مشطور گمراهی را از رابطه بیان
فضای عالم زبان داد و مبنای کلام را بواسطه زبان
فصحا که بنی آدم بکلام رسانید که بدان آدمی
کاین نعمت گفتار چیست و روز و شب جز شکر این نعمت
بر زبان و ملک را کاتب خسته بر کنگره گدانب
ناما جرای سبیل ایشان بعضی را قبایع عشق ملک
و بعضی را وبال نامه یوم الحساب گشت و خلق را خزان
و ظائف روزی خواران ساخت تا از برات قسمت خویش
بعضی دجوات را بچشم حساب یافتند و بعضی را منکسر
ما بوجه در حساب آمد و برانچه او کرد و رزق بند
خویش نه کم کرد و از آن یک ذره نه بیشتر

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

این کتاب در بیان فضیلت و جلال حق تعالی
 و توحید و صفات الهیه و احوال و اخبار
 و معجزات و کرامات و مناقب و سیرت
 و عبادت و اخلاق و فروع دین و احکام
 و قوانین و حدود و جزایات و غیره
 و جمیع امور دینی و دنیوی که از حق تعالی
 صادر شده است و به دسترس بشر رسیده است
 را در یک کتاب جمع کرده است و هر چه در
 این کتاب مذکور است بر حق تعالی واجب
 است که بپذیرد و بر بنده واجب است که بپذیرد

Handwritten manuscript in Persian script, featuring a central column of text and extensive marginalia on both sides. The text is densely written in a cursive style, characteristic of historical Persian documents. The central column contains the main body of the text, while the margins are filled with supplementary notes, commentary, or additional text. The script is dark and well-preserved, though some fading is visible in certain areas. The overall layout suggests a formal or scholarly document, possibly a legal or administrative record, given the structured nature of the central text and the detailed marginalia.

علیک سلام خالقنا و اما بعد علی صحابک الکرام اول ابوبکر که خواند نام این
اول بنام آن بنده از او تحریر شد تا رویش بدان نور چون اول نامه سفید گشت دوم
عمر که عدل از نام او رقم عمر یافت بلکه پای شرح راجع سر خود ساخت سوم عثمان که
نصف صحیفه مجید را از گرجان شیرازه بست که از نه آن جمله نقطه بالا برود و شاریش
رسانیدند چهارم علی که موله علوم در قلب بشا بستی بود که در مدینه رسول در مدینه علم
و صحابه دیگر که حاشیه نامه رسالت اند و از واج معصومه او که اجماع معانی عصمت
و دریات کرمه او که نقطه های حروف پسین اند و ال و اتباع او که در سفر مسافر اتباع فضل
و در الشرح والبدین درخت سیخ و سببش بقصوت بی عمر بر بی بر بی لغت مجیری که مقدم
سید کا

در این کتاب که در مدینه رسول در مدینه علم
و صحابه دیگر که حاشیه نامه رسالت اند و از واج معصومه او که اجماع معانی عصمت
و دریات کرمه او که نقطه های حروف پسین اند و ال و اتباع او که در سفر مسافر اتباع فضل
و در الشرح والبدین درخت سیخ و سببش بقصوت بی عمر بر بی بر بی لغت مجیری که مقدم
سید کا

در این کتاب که در مدینه رسول در مدینه علم
و صحابه دیگر که حاشیه نامه رسالت اند و از واج معصومه او که اجماع معانی عصمت
و دریات کرمه او که نقطه های حروف پسین اند و ال و اتباع او که در سفر مسافر اتباع فضل
و در الشرح والبدین درخت سیخ و سببش بقصوت بی عمر بر بی بر بی لغت مجیری که مقدم
سید کا

در این کتاب که در مدینه رسول در مدینه علم
و صحابه دیگر که حاشیه نامه رسالت اند و از واج معصومه او که اجماع معانی عصمت
و دریات کرمه او که نقطه های حروف پسین اند و ال و اتباع او که در سفر مسافر اتباع فضل
و در الشرح والبدین درخت سیخ و سببش بقصوت بی عمر بر بی بر بی لغت مجیری که مقدم
سید کا

[illegible]

در میان می سوزی اندیش پیش چشم بهت او قطره آبیت که دست تقدیر داد انگشت بران کرد
 برگشتی به دست ایشان گشودند آسمان و بهر خطی که گفت ایشان جایزه اجابت نمودند
 شتر از کان بیست کشتی و عتق ملک الایجابت عاجز از پیشانی و عماره مطر از ان
 مثال ولایت از دیوان ملک کبر و کشف مطر ایشان گشتی که دست بهت بهر دریای اختر
 کلاه صوفیانه او آسمانیت که دگرش بر قطب است شب قطبی که آینه مستقیم قطره
 از ان شناخته مطر است مستقیم که این پروردار صید است خط مستقیم بهمان که میان
 فرض کنند زبانه نظر ملک را که قیام از بهت شناسند آن قطب را که از دانه
 یقین است از آبیت دل او که انقلاب بالی است نثار و شایم بهت الله و طهر

[illegible]

Handwritten marginal notes at the top of the page, written in Persian script, likely providing commentary or additional information related to the main text.

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the commentary or providing further details.

Main body of handwritten text in Persian script, organized into several columns. The text appears to be a detailed treatise or a collection of related topics, with some sections possibly being definitions or descriptions of specific concepts.

[illegible][illegible]

در وقت تو که در مسقطی
 کوی غیب جمع آمده
 صوار سرای
 صدار جمع صدار
 در اصل افتد بخ
 قطع کنند و از
 شمشیر لاصارم
 مشهوره با بخت
 شهر یافته باشد
 و نیز مشهور است
 بجهت نه کردن
 از خلاف میگذارد
 و عوارف جمع صدار
 بجهت نه کردن
 از لایق است از لایق
 سال
 در سال اول چهار خسرو
 سبزه برتری بر بدنه
 عیالین که نام مقام است در
 بهشت علاءالدین ابوالبر
 نام پادشاه است آفرین
 و پادشاهان سابقه خط
 فلک آسمان برتری قطب
 برتران آفرین باشند کنتون
 محل پادشاهی بر محل پادشاهی
 فیض خطاب نصیب کنند
 نیزهای فتح باشند پادشاهی
 کسری القاب صوار سرای
 او مشهور آفرین است در
 افق تا واحسان او معروف
 رضای رزق حامی حیات
 کنند است در سستیهای او
 در وقت ده از قدر او
 در وقت ده از قدر او
 در وقت ده از قدر او

[illegible]

از سبک و عادت او است
و عالمی بنا و جمعی
درین دست و پا خیزند
مستحق شادی بجهت
سجده بر سر پادشاه
که در این روزها
چهارشنبه است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible][illegible]

علاؤالدین خلیفہ نے لکھنؤ میں ایک مدرسہ تعمیر کیا جس کا نام دارالعلوم لکھنؤ رکھا گیا۔

[illegible][illegible]

مفتی الاسلامیہ دارالعلوم دیوبند
سید کریم الدین شاہ
مفتی محمد رفیع الدین شاہ
مفتی محمد رفیع الدین شاہ
مفتی محمد رفیع الدین شاہ

عالم دشام چتر اورا بر شیب رسم نیست بجز خواب آسایش وادن بذر یات آدم
یار بزرگ تو فقیه فی رافقه بدتیه لیطیب اهل العالم نسبت ز طیبور بدین
درین حضرت ضعیف توان قار که از عرضه میدار و منده کترین خسرو و لاجین
که چون عین الحقیقت خدا یگانا اعتمادی تمام است که در اغماض عیب و البصا
بهر نظر در چشم باز دارد نه برای طاموس اگر موری پیش آن تخت سلیمان
بای مخی خدمتی می برد از اعظم سیم رخ می نند و اگر عکبوتی پر گسی پیش کشد
بجزت پر دم طاموس در می پذیرد تن بنده که در بوستان مجلس اعلی سالک کلبا
بزار داستان ده ام این سید و سفید را که مانند زاغ ابلق کسوت زیبائی نثار
از سیم رخ این درگاه فاخته طوق دار گردانیدم و چون صیاد درو که چند و چش
از کشتن که در هر که اعلم نیست و در از شتاب به یقینی و در اوج شیطان خالص گدانه و ان بوت
بر اساس حضرت لفظه صند و برای ضعیف لفظه قاصد حضرت اشاره بسوی بادشاه ۱۲
لفظ کمتر و خسرو و چین

و در این کتاب که در این زمانه
در دسترس است و می تواند به
کاربرد باشد و در این کتاب

[illegible]

Handwritten marginal notes in Persian script, located at the top of the page, likely providing commentary or additional information related to the main text.

و متون انبیاء خمسہ اسلام باد اولیاء از ستم خیر دل حاصل و اعدا را بترجیح و
از غیب سیم در دل شعر بر آید ای باره البرز الشاه و شوق علی التصفی و شوق
و اخلاف خلافت که جوهر و انوار شاهی و قالیع خورات ما تناسلی اند هر یک بآیه
نجات و دولت و حلیه فتح و نصرت آراسته با و بخت و حرمت اولاد محمد مصراع
آنها که گرفت بشمشیر ما نزاره مدح و ستایش تا جدار عهد نگری نسبت این پنج و آخر
سپید و هم که شمس فلکی سواد شرب را با فنی میکشد و شکیا مشرقی در سواد او فرو رود
و آن سواد مظلوم اندک اندک برورش میشد و همز کاک شهاب بهر طبع القلم مرد و پوان
جریان مینمود و در آن میند خسر و بستر سخن تسخیر عطار و میکرد و حاکم قلم آواز داد
از جزا اگر بسته در سپید و بر سر آینه زانوی من بر سر زود برای تعظیم آن آینه نفس
در خوشتر در کشیک کاک کاتب با آنگه گشت سواد او پیش او نیم قیامی محب آوا

Handwritten marginal notes in Persian script, located on the right side of the page, continuing the commentary or providing additional text.

Handwritten marginal notes in Persian script, located at the bottom of the page, likely providing further commentary or concluding remarks.

[illegible][illegible]

و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه

دارم صبح که به ندری هست خورش خوش باری اینک اینست منقول
 چون از آن جواب ترش دندان هو سم کند گشت و از اوراق عطار و برگ آن نیام
 که دندانهای قلم را سیاه گرداند گفتم درین خیالت قلم برین دندان سفید خواهد کرد و بعد
 بر برق کافوری خویش رنگ مشکین قرض لبی را در کار آوردم و طبع را به جایت
 مرغ خلافت تبعل و آوا کنون چون ضمیر ملا در برین هم بزرگ میروست اینک اینک
 لطافتی بر ورق کشتم که مشتری پیش آن جان پاری کند و نورای کوکب را بر
 من بجای خاک باید برگزید بلکه مراد اینهم را باید سوختن به چون کردن
 برین خط ترین ریختن نسبت از شاهی و خطا پاشن اگر چه عفو
 این آفتاب بر تران است که اوصاف آسمان گریست جرات با نوال صحافت

بهاره که از قند و شهد و از لعل و شکر و از گل و بوته و از درخت و بوته و از درخت و بوته
 و از لعل و شکر و از گل و بوته و از درخت و بوته و از درخت و بوته
 و از لعل و شکر و از گل و بوته و از درخت و بوته و از درخت و بوته
 و از لعل و شکر و از گل و بوته و از درخت و بوته و از درخت و بوته

و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه

و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه
 و اگر این سخن را در حق خود بگویند و در حق دیگران نه

[illegible]

شده از آب تشنه را باغ خواهند چمن فرو استیخته بالسته تر بر لب
 ز هر دیوار قوت مقابل کعب بطوریکه اگر از آنجا بخواهند برآیند و از آنجا
 نام او است که حجت از طواف کعبه با خط و آیت العور میسر نیست و اگر از آنجا
 و غیره از آن صف حروف کلمه را در آنجا
 حروف کلمه را در آنجا
 حروف کلمه را در آنجا

[illegible]

[illegible][illegible]

کفول نامه از کشف و طلوع
 و رسیدن به زمانیکه اول
 درود و دعا برای حمد اول بیخه صفت
 کشیده و درود بیخه خلاص یافته
 در اول و این که صید باشد بیان از بند
 ترسان آلا و میشوند از بند
 نیلوفری ای خاک که از آسمان
 که بود دست از آسمان
 یافته شد و از دست طلیح
 منجمان مقبله آنگونه که در کرب
 غیر آفتاب و ماه باشند که در آفتاب
 نیمه فلک باشد و از آفتاب
 بیخه و شش و اکلید که در اول
 تاج و نیز نام و نیز نام

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible]

گرفته و لهای از نزد چون خون از زرد چوبی می بزنند و از یک سیمینهای شیش شربت آبی از
سیمهای چون آب روان بگیرند و بخیاکان سیه رو که بر عقیق سرخ برسان و دو بر
لرزیدندی از فعل آتش بر باقوت ناروده مانند سیاه آتش بگیرند شعله شعله
دارند ببطه کفیز من جیل الیا قوت طلکاب نسبت نگر از چهار عنصر
با چندین اوصاف شامانه خواص شریف او بر همه قانون حکمت خشی چون جبر
پخته کار نه جهان سوز و عفوئی چون طبع بادی گرفت نه غبار انگیز و خلقی بر برزخ آب
مایه لطیف نه موجب غرق و بنی مثل معدن خاک خزانه روزی نه فروزنده مال
همه ثابت این وصفها چون ثوابت نه که گردان چو عنصر ز عالی سجای
زیسپهر و انجم است این صانع انجم و افلاک تعالی و تقدس تاج ماه بدر و
لاکی کو اکب مرصع بود و دیگر جزا بجلاله سرودن مرزین این تاجدار بلبند گوهر را

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

با هر روز مصروف نامه آراخته تا از انسان من لطیفه بردن استی او و چنانچه
 از آن بالا و او لا و طرا و وقت که گشتا بی آدم در حقیقت عالم راست کرد و چنانچه
 کارگزاران تبلیغ و رسالت را از خطر و بطین منشور نسبت فرستادن هم طرا و او به

رانگونه که هر یکی در سینه خود دند و توقع او که گشت علی استند و در سینه سبب لطم و
 بین اینها بعد از آنکه جوایز روحی هر طبقه آنها شد نسبت لطم و سبب لطم و سبب لطم و سبب لطم
 ایشان خود برگردانند و قافیه روحی باستانند و فیضیکه از بقیه سجاد روحی موج میزد و بر خود
 ۱۲

سرحدی اور دندوشگان لال طائف راکو میگوانیہ نذرین چاسے

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

۱۲
در روز دوشنبه از کوفت در آمد
و در روز سه شنبه از کوفت در آمد
و در روز چهارشنبه از کوفت در آمد
و در روز پنجشنبه از کوفت در آمد
و در روز شنبه از کوفت در آمد
و در روز یکشنبه از کوفت در آمد
و در روز دوشنبه از کوفت در آمد
و در روز سه شنبه از کوفت در آمد
و در روز چهارشنبه از کوفت در آمد
و در روز پنجشنبه از کوفت در آمد
و در روز شنبه از کوفت در آمد
و در روز یکشنبه از کوفت در آمد

عبارت ۱۲ علی الدائم همیشه نام حرف هاء در حروف بیست و یک صاعداً همیشه جزو اعراف است مخصوصاً ای و او و یا

[illegible][illegible][illegible]

اینک که کلبه خا
 با حیات و جسم و کلا
 و در صفت
 و اینک که کلبه خا

[illegible][illegible]

[Vertical handwritten Persian text:]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[The page contains dense handwritten Persian script.]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مردود بیدم
ضیعی بالف

و انیدم و بر تو نطق
گشت تا با جماع
دازم که گزینست جان
که از این کس در عالم نهاده است
که از خداوند عالم خزانده است
شمار بی شمار است اینجا فرشته
روایت از لایقیت
صاحب از لایقیت

[illegible]

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰

[illegible]

فانما درینچه
از زبان و سر و دست
فست از لطف
چهار دست
چهار دست
چهار دست

[illegible]

[illegible]

والتاريخ المذكور في هذا الموضع

[illegible]

غواص نہ طریقہ کہ در سپاہی و سپیدی حکم آن جاریست چون

بنده است بنظر بصیرت ملحق باید گردانید تا روشن گردد که این

که پیش ازین هیچ دانی ازین فقه علم نداشت و علم قضا را

و الفصل العظمیٰ از اجتهاد که این طریقہ منجی مرسل است و رساله

از آسمان فرو داد و از صیر فلک من آن بایه یاد این خطاب
 لے از بالا بفرستاد

سب بابواب واسم و خصوصیت در یب این

از این جهت که در این کتاب

حاصل است بهر

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
الذين هم
البرهان
الغياث
المنير
الهدى
الرشيد
الذي
هو
البرهان
الغياث
المنير
الهدى
الرشيد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در بیان اینک از غایت
زیبا مکتوب بنویسند
و آنچه از تفسیرات او
مرا حاصل است او
عام تو را که این
دستور که این
از بهار عجم
بالضم غازی و
نحوه اندوز و
لاکشف قدیم
هم از کشف
رساله اول

[illegible]

مست از قضا به حکم خدا

[illegible][illegible]

در اصطلاح طبایعیه است انسانیت جمعه در
اصطلاح اطلاق عبارت از حیث و حسن و حرکت لطیف متولد
در قلب را نفس نامیده میگویند. منشوی جان با مراد از
قلب را نفس میگویند که از این نوع که خودی بر توفیق در وجود
دارد و در عبادت پیش از آنکه در عبادت دارد و سمیع و بطور خیر و بد
و کل را یکبارگی به خود بخشد و قدرت دارد و شنیدار و گشتارنده
نیاید در نظر از کشف فرق بالفتح جدا کردن و کشاندن از او
میان نموج در اصطلاح فزئنه که فرق
بالفتح یعنی هر که بجز راس
راس گویند

[illegible]

۹۱

قلمی در کتبه
یعنی دروازه
یعنی درین باب
تصنیف است

در دوازده فصل
فصل دهم
فصل یازدهم
فصل دوازدهم

سید زید

مجلس

۱۰۰

...

10

[illegible]

از درج دیگران مستعار و آن در سیم بیگانه را مثل لفظی که بفرزندی خودش نام
بگذارند و رقعات تصنیف خویش چیده طرزیکه خاصه فضلا میهند است
در آن نیز دیدیم که اغلب همان یواختیت منظوم اغیار را بواسطه تصنیف
نگار گوشت خویش نام می نهند یا خود تصور نمودم که اگر ما نیز خریدگان پیش پای
فرزند فرزند^{۱۱} ای خیال کردم^{۱۲}
خود را که از مادر طبیعت باز نور تمام زاده اند همان پیرایه مستعار را بریم
سه خال عیب نشیند بچهره ایشان نسبت خانه اول آنکه چون
بیت دیگری در خانه سخن خویش و آرام یا مسلح غیری بر پنج سواد خویش
در بست کنیم همان سلسله در فریاد آید و آن مصراع آواز دهد که من از آن
دیگری ام پس گوئی که درین پنا تصور خود را در گشاده باشم
که برج خود کنم روشن روشن و آن بیگانه نسبت شراب
دوم آنکه چون معنی خود را از شیرینی نظم خیر جاشنی داده شود خالص

[illegible]

۴
 غزل الا انصراد
 بخت برین شمع میان نام علی
 پید و راست بودیدن آغاز کرد
 اطلاق آن بر مطلق در پنج ازین کرد
 زینچه مطلق چند آیین کیام
 چون طوق گلوی خافت ز کوزه فاشیست
 بگذرد غنی نامزدی کی طوق مطلق
 زینچه ای چون به سیر دارد گزین
 زینچه ای چون می آرد به سیر
 بدون بر اثر شکست زلف مد که دراز
 پیچیده است به دست مد که دراز
 به دست مد که دراز
 به دست مد که دراز

و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس

تصنیف بمخرج تالیف بدل گردد و تصنیف صرف همانند پس آن
 مانند خمری باشد فاسد که از شکبه چاشنیش و هند از تعلیل آن مدام مرتب
 مصرع زرا نبود عمل بنجر عمل نسبت خورش سوم آنکه بر رفاق او
 و گیکان خود را برینه چینی انگشت نما کرده باشم من که از یک دگم حکمت
 خویش میتوانم که چندین الوان غذا انا ریح پنخته و مالج بر آرم و در
 صحن من بلکه بر طبق آسمان کاسه پنخت و مانع من رسیده
 نیست نباشد اینکه در اندیشه جاد هم کار خوانش نان کسان از اصداد
 نسبت فقیر پس بر خویش فرض گرانیدم که چون آب رویت بوش
 دارم از خاک و گیکان تمیم کنم ایک سنت تصنیف را که مجتهدان این علم
 داشته اند لا جواز سطلی زدم تا طریقه بنده غلبه ندی باشد که مقتدا
 امام سازند نه امامی که بودنا معلوم بل امامی ز خطا ما معصوم

و علی بنی مصدق که از نذیر و غیره
 و علی بنی مصدق که از نذیر و غیره
 و علی بنی مصدق که از نذیر و غیره

و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس

و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس

و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس
 و نیز نام شهریت از ترکستان زمین منسوب بر ویان شاهدانی ضد صواب از استفت سوم حج میس

[illegible][illegible][illegible]

این خیال نیست بحد و دین نهر
 چو چشم من نه شد و خواب سیراز
 بهشت و خیال از گشت
 تو بیند اندر خواب اندر عجم
 که سرمه و کبر کلیم بخت
 از شوق نور چشمش از سر آرد
 درین پیشانی فالده است هر
 صبحگاه و صبح و روز و شب
 و میکند آینه دل و آینه دل
 بر پایه چون دیوانه گان
 درین دیدم از دهر و دهر

شرح و مفصل پیش نظر ناقدان خواهد گذشت ان شاء الله تعالی
 جمعی خزان مقصود و مصنوعات قدیم برای تجلیه این طرز گزیده و
 پسندیده بیرون آورده شد و صنعت ست یکی ایهام و دوم
 خیال و جوهریان سخن را روشن که ایهام بچهری ماند مصفا که درو
 از دو جانب روی بنماید بلکه از چهار جانب نیز و خیال لطافت
 پیش از ایهام دارد اما آنرا بلواوی مانند توان کرد که در وی یک جانب
 صورت معاینه بتوان کرد و سوی دیگر نیز چیزی دیده نشود بدین
 جواهر در نشان این گنجینه را اما مال کردم و از هر نوع تشبیه
 غریب و استعارات بدیع و مسالفتهای عجیب و معنیها
 و قسیمی بیرون خیال که از خیال بیرون باشد و در ندرت از لعل
 و قسیمی بیرون خیال ۱۲ عبارات خیالات از اختراع حضرت امیر خسرو دهلوی است ۱۱
 مفید و گوگرد سرخ نایاب تر در آشنای بر لبست با
 خیالات جای بجای چون یاقوت و زمردی که در سنگ مروارید
 برای زیور زینت در کشند و در کشیدم و صنعتهاست که خاص وضع
 همان یاقوت و زمرد ۱۲

11

درین عرصه سهل و ناهموار رسته گشته اند و جزوای کتاب را
با نسیاخی بزرگ گردانند در خواست آنست که در کتاب
این جریده طریق تصحیح و اتفاق تا حد امکان واجب دارند
و کاتبی را بوجه کتابت سیم دهند که روی سیم
و روی سیمین کاغذ را از جواهر صحت و صمیمیت
درین عرصه سهل و ناهموار رسته گشته اند و جزوای کتاب را
با نسیاخی بزرگ گردانند در خواست آنست که در کتاب
این جریده طریق تصحیح و اتفاق تا حد امکان واجب دارند
و کاتبی را بوجه کتابت سیم دهند که روی سیم
و روی سیمین کاغذ را از جواهر صحت و صمیمیت

[illegible]

این وضع ثانی را گویند مشارکی خواهد بود و این
و لغز و تکی از پیش ما قرار داده که اگر چه در این
القبض و پس از آنکه از روی غلبه و تکی و غلبه
ادش و عادی و محول و مرکب از روی غلبه و تکی و غلبه
القبض و پس از آنکه از روی غلبه و تکی و غلبه
ادش و عادی و محول و مرکب از روی غلبه و تکی و غلبه

[illegible][illegible]

در این روز که در وقت بزبادی در وقت خضار از کوه
 قله یون درخت بر باد در وقت خضار از کوه
 و اینجا خضار که در وقت خضار از کوه
 نسبت ۱۲ قله از زمانه ایچام
 بهینه ام است و هم مقایسه
 در وقت خضار از کوه

موقوفه من است
بدر از غنای ۱۲ عرض بالغه نظر
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

پیش ازین بر طبق عرض آید از در نیز ربه‌های بسیار کشاید از ترسم
فراوان لطائف موج زند امثال این چندین لفظ دیگرست در باب
که هر یک علیحدّه خزینه دار و منفه **سوم** در تراشیدن الفاظ بگوید
مترق ازین لوح و استعمال الفاظ مصطلح و لطیف اینک
این نسبت در و دگری الفاظ بگوید و مترق که در الواح
اشای معتبران کتابت کم آمده باشد و کنده تا تراشیده مانده
چنین که امتحان و انتیال و اعتصار و تصافق و تطابق و انشال
این دیگر در تراشش کاری این طرز هیچ کاری آید و بعضی کلمات
که استادان براعت آنرا عمده کار عبارت داشته اند چنین که
حش و تشبث و شجاج و عجاج و تحوایق و طوارق و دیگر آنچه
ازین بابیت بود چون این همه کلمات از آنهاست که هم
از حل ترسلان بایست فصاحت یابد و بالکراخ خیالات

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای
در این جزئی رابری و استانی و متاع و غنای

این کتاب آید و این که معنی بسیار در لفظ موجز آنچه در آن باشد که صریح
 فی قطره بحر عظیم یغریق خواصی که درین محیط آشنائی دارد
 حالی که در قعر کلمه ژرف نگاه کند غوص ناکرده محل گوهر ریشنا
 و چون شناخت اگر تعمق نماید تواند که در پیتم معنی برآورد
 و آنکه خواص نیست هر چند در وی فرو رود یقین است که چون
 بمصادفت در مکنون نرسد صدف عنه دور روشن این
 برسل برین کلمات که ما در میان آن میباید انیم احتیاج کلی
 پس ناچار هر که معلم و عرف این کارم محل برآوردن لای
 مکتوم بگویند باید نمود و شعر گنج کل لفظ بالتأمل
 پس آنکه برگشت آب کل از کل است لطیفای الفا
 عرب و از آب لطیف و ابر نسبت لطیف
 غمام آبرست و چنانکه ابر را آب در میانست غمام را ما و سر
 و اگر غمام را بطریق معما انگیزت گشت چنین آید که غمام آمد و ما در

از این کتاب و لفظ صدف و لفظ موجز و لفظ آشنائی و لفظ بحر عظیم و لفظ قطره و لفظ غوص و لفظ ناکرده و لفظ محل گوهر ریشنا و لفظ شناخت و لفظ تعمق و لفظ نماید تواند که و لفظ در پیتم معنی برآورد و لفظ آنکه خواص نیست هر چند در وی فرو رود یقین است که چون بمصادفت در مکنون نرسد صدف عنه دور روشن این برسل برین کلمات که ما در میان آن میباید انیم احتیاج کلی پس ناچار هر که معلم و عرف این کارم محل برآوردن لای مکتوم بگویند باید نمود و شعر گنج کل لفظ بالتأمل پس آنکه برگشت آب کل از کل است لطیفای الفا عرب و از آب لطیف و ابر نسبت لطیف غمام آبرست و چنانکه ابر را آب در میانست غمام را ما و سر و اگر غمام را بطریق معما انگیزت گشت چنین آید که غمام آمد و ما در

این کتاب آید و این که معنی بسیار در لفظ موجز آنچه در آن باشد که صریح
 فی قطره بحر عظیم یغریق خواصی که درین محیط آشنائی دارد
 حالی که در قعر کلمه ژرف نگاه کند غوص ناکرده محل گوهر ریشنا
 و چون شناخت اگر تعمق نماید تواند که در پیتم معنی برآورد
 و آنکه خواص نیست هر چند در وی فرو رود یقین است که چون
 بمصادفت در مکنون نرسد صدف عنه دور روشن این
 برسل برین کلمات که ما در میان آن میباید انیم احتیاج کلی
 پس ناچار هر که معلم و عرف این کارم محل برآوردن لای
 مکتوم بگویند باید نمود و شعر گنج کل لفظ بالتأمل
 پس آنکه برگشت آب کل از کل است لطیفای الفا
 عرب و از آب لطیف و ابر نسبت لطیف
 غمام آبرست و چنانکه ابر را آب در میانست غمام را ما و سر
 و اگر غمام را بطریق معما انگیزت گشت چنین آید که غمام آمد و ما در

[illegible][illegible]

وہو (ان فوجیوں کے) بیچ لڑائی ہوئی۔ اس کا ذکر ہے۔

[illegible]

و الفاظ یک معنی و صرف آن در محلی که زائد است. گردد
 و امثال و نظائر آن از نحو و تصریف حروف و موم
 در لطائف ادوات حروف سوم در لطایفی که از
 حروف تهجی خیزد حرف چهارم در لطایفی که از حروف
 تهجی بیاری توان انگیزد حرف پنجم در لطایفی
 هفده حرف ششم در ترکیب حروف بیاری
 حرف هفتم در معانی که از مخارج حروف زاید
 حرف هشتم در نشانی که از الفاظ زاید مصرع
 بهر فرقت اینک این مصرع حرف اول در
 الفاظ یک معنی و صرف آن در محلی که زائد است. گردد و امثال
 آن از نظائر نحو و تصریف نسبتش هم ز فعل و لفظ نکرید آنکه
 بعضی الفاظ اگر چه یک معنی دارند اما جایی استعمال میتوان کرد
 که از آن دو معنی و بیشتری بجای آید چنانکه خوان فتح و
 نصب زیر را گویند و جر و کسر زیر را و ضم و رفع پیش را
 و وقف و سکون قطع حرکت را و حرف هر یک بدینگونه باید کرد

رساله اول اعجاز حروف
 ۹۴
 زاده گان از
 منتخب
 ۱۲
 نظائر
 با ف
 مانند
 و منقول
 و از کشف

فانموده در مراجع
بصادق و مقصود
خدمت از آن
مصادق و مقصود
و از آن
بمعنی نخستین

که فتح در سر مصمام است معنی ظاهر آنکه فتح از سر مصمام حاصل شود
و معنی نوی آنکه حرف نخستین مصمام مفتوح است و اگر جزم
با فتح یار کنند گویند که فتح بالجزم در مصمام ساکن است
هم معنی فتح که در اول حرف مصمام است درست آید و هم معنی
جزم که قطع است درست خواهند و چون جزم علامت سکون است
و هم مصمام ساکن این نیز تمام افتد و آنکه ششم شکل جزم دارد
این نیز تمام افتد و آنکه لفظ جزم را با الف و لام بالجزم ششم
نه بجزم صرفه اینست که چون گویم که فتح بالجزم با مصمام
این از روی عربی با سبب شود یعنی فتح بسبب قطع با
اوست و اگر با بعضی مع دارند همچنین باشد که فتح قطع
برود با اوست اما اگر بجزم بی الف و لام نویسند حرف
پارسی شود و آن چیست ان فائده ندیده پس متصرف
کسی را توان گفت که کند حرف لفظ بر خوش
که معانی فزون برون آید احتمال نصب برین پنج

قمر و همس
 بلخی ترشیده
 دوشنبه
 و این بار
 ای خدای مهربان
 لیسکن صاحب
 بر این در
 می دره
 گرفته بردن
 آورده که
 ز خورشید و آفتاب
 بیرون افتاده
 برین
 سبک
 این
 نقطه
 بیفتی خانه
 گشتی
 و این
 جاری
 جاری
 جاری
 جاری

و این کتب را در کتابخانه
مجلس شورای ملی
ثبت کرده و به شماره
۱۲۳۴ ثبت شده است

کتابخانه مجلس شورای ملی
تهران

باید چنانکه خبر آن مرفوع تشدید چنین که در فلان مصافیع
بشدتی میزدند که روی تیغ در روی تیغ بسختی در می نشست
چنانکه از تشدید حرف در حرف جای که خصمان مضاعف
باشند سخت گفتن بر روی ایشان برابر روی تیغ باشد
چنانکه در مضاعف تشدید بدل حرف است تشبیهی چنین
که تشدید یک بدل زرق کنند آره نهادن است بر سینه زرق
در نقش آره پیدا است که تشدید ی دارد چنین که در لوح
وجود الف بالی لاهی دست یک معنی آنکه الف را اگر بالا
کنند الا شود و دوم آنکه بر سر الا دست پس الا
درست آمد و تشدید معنی جاودانه خود هست حساب
عبره بحر میگردم دیدم که مد بر سر آب آمد گشت
دلها با بالای جوان پیوسته چنان است که مد با الف
و مثال و نظیری که ملاسم مفردات باشد اینجا نموده شد
ترکیب باقی نگری در مرکبات: انشاء خالق خلق الموت والحیات
بفتح میم و صاد حملین فام موصود در آخر مشد دست یعنی او غام یافته که معنی رزنگاه
دوین آید و بهاء و الف افاده می نماید
بردارد و این چنین نماید
که در این باب
باید که در این باب
باید که در این باب
باید که در این باب

[illegible]

بیم نظیر پس چنین که مصراع عم فیض خالت نام قنایه استعمال
لفظ ما چنین که تاریخی آنچه نموده شوی بنایم ماراج جایی که ذکر شراب افتد
و آب و تاریخی و ماهی جایی که ذکر آب رود و آدام جایی که سخن صید و ماهی
گویی استعمال لفظ لازال جایی که ذکر پیری و جوانی باشد لاول جایی
که ذکر سال و ماه برآید لاکه جایی که ذکر ازنا باشد چنین که ضحاک آورد
من الغصن ولكن لاله لاهو جایی که ذکر کشتی و رود رود لاهو فلک
و اجری علی فلک کلمه لاهو و لاهو و لاهوت رانیز نسبت جاریه همین
چنین که لاندرق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی لالی مولی المولی فو عده
لاودی الیک و لا و لائی ولی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایه الفقر کاک و لک کک حاس که

لفظ لاهو و لاهو و لاهوت رانیز نسبت جاریه همین
چنین که لاندرق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی لالی مولی المولی فو عده
لاودی الیک و لا و لائی ولی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایه الفقر کاک و لک کک حاس که

لفظ لاهو و لاهو و لاهوت رانیز نسبت جاریه همین
چنین که لاندرق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی لالی مولی المولی فو عده
لاودی الیک و لا و لائی ولی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایه الفقر کاک و لک کک حاس که

لفظ لاهو و لاهو و لاهوت رانیز نسبت جاریه همین
چنین که لاندرق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی لالی مولی المولی فو عده
لاودی الیک و لا و لائی ولی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایه الفقر کاک و لک کک حاس که

لفظ لاهو و لاهو و لاهوت رانیز نسبت جاریه همین
چنین که لاندرق لاهو تخته کشتی آن معلم لاهو سبق لریاح لاله
خرقه مرقع تخته تخته پیوند های محکم دارد کشتی است هزار سخی که ملاهوت
برده و لا در ذکر محبت چنین که لاشوقی و لاجبی لالی مولی المولی فو عده
لاودی الیک و لا و لائی ولی در ذکر مشایخ صالح
ای چنین که ولایه الفقر کاک و لک کک حاس که

بسیار است و در این کتاب
از سبب اینست که در این کتاب
بسیار است و در این کتاب
از سبب اینست که در این کتاب

فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب

فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب

فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب
فکر در این کتاب که در این کتاب

وینا سبست زادگان از انظار طایفه
وینا سبست زادگان از انظار طایفه
وینا سبست زادگان از انظار طایفه
وینا سبست زادگان از انظار طایفه

حرف سوم در طالع که از حرف بی خبر و سبست زادگان
وزادگان و لذت طبیعتی القابله من اجات الحروف قلیله
نکته و لا و اکثره اولاد الولود فتولد منها طریقه خدای و ذکر کل فعل
ان یلین المقراطس انت بها حلالا اطفالا بالانته الکمال و لا انک
لتعلیم اخلاف سعیده زاده انت شعری زاده منی علی ما فاض
من خدی یغذیه روحی و بنت العین و الکب تفصیل الحروف
و تشریح ما یصدر منها من الالفاظ الالهیه السخیه و الفرض فی الفضائل شعری
ترسی الفا علی اعلی الالک : دوا ما فی الفضائل و السطایا السبا
الرحل الکثیر الجماع مصرع الابرار فی القربان یغضب دایما الکسا
التراب اللین شعر ان تدن فی ریا ضناد و رافعتی من تحت برکت
ثامرا الثاب اللین من کل شی شعر اذا جاء فی ضیف و قد طل الری
فجئنی ثبار الخبز و اللحم مصرع کحل الناس ثمار بین حبش

از اصول حرف که درون بی خبر و سبست زادگان
از اصول حرف که درون بی خبر و سبست زادگان
از اصول حرف که درون بی خبر و سبست زادگان
از اصول حرف که درون بی خبر و سبست زادگان

وینا سبست زادگان از انظار طایفه
وینا سبست زادگان از انظار طایفه
وینا سبست زادگان از انظار طایفه
وینا سبست زادگان از انظار طایفه

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 10 in the upper right corner.

الحجيم الحجل القلم مصرع رأس الحجل حجيم قد جرت تحت يدي وج - الحجار المارة
مصرع الحجار لا تسلط إلا على حجير الحجار لا تسلط شعير
الحجارى مع الشورى وصال: حجام تعيش فرخا - والحجار شاخ سن آتة
الحلال المرأة السينة شمر قرح الدال في البدياء يا بدراننا الى البدياء
الحق الملال الدال عرف الدالك شمر بآوال ديك على رأس ديك كمال
دريك على رأس ديك الراك القرا ديك كنه مصرع الراك وكل زمان
لا ترم الشرة الزا والرجل الماكل مصرع رأيت الزا في جريح مراما
السين الفنى النجل مصرع الرتين على الدوام فى الخشة السنين
الرجل الكثرة الشهوة مصرع الشين فى ارشته تار كاشين فى
الصاد والنحاس والحفر شعر رأيت سارية منها عيانا عيناها
وبالتسبب فيها عمار فى السنية الضمار المده شعير
رسى فى شقصة ضار كاه كما فى روضة صف داء

Handwritten marginal notes in the middle section, continuing the commentary on the main text.

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, providing detailed commentary and analysis of the main text.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, concluding the commentary.

[illegible]

[illegible][illegible]

جاسوس و خسیس را میان سینها علت باشد ای نقش
سینها اگر شینی سه خال بر چهره تو نم میانه شهر را بیکش
و بر سر آبی شو و شرابی بگیر نظم هر سخن آراسته در
این ترکیب خوب از سر دانش فرور و بعد از آن باز
بین حرف هفتم در معانی که از مخارج حروف زاید
نسبت حرف بین تو اینجا هم چون از مخارج حروف نیز
معنی چنان میزاید که حرف از قلم و قلم از حرف در آغاز این
ولایت نیز زبان را بکام رسانیم تا هر چه بدو آید مصرع
وال بود سوی معانی بحرف انگیزت چنین که ذکر شود در و نه
بر آید زیرا که های و واو با آلاش کام و زبان کارند از چشمه معرفت
از ترا شنیدن سر توان یافت چنانکه عین از خلق در از و طبق
درست شود چنانکه باب از دلب و زبان قلم از تیغ پدید آید و
چنانکه لا از زبان آغاز دولت از سر تیغ خیز چنانکه دال از سر زبان
هر جا که صلا گویند و لا گویند زبان را طبق باید ساخت و هر جا که
لحام باشد و عام نباشد چنان بود که طلب بر زبان و از دست

جاسوس و خسیس را میان سینها علت باشد ای نقش
سینها اگر شینی سه خال بر چهره تو نم میانه شهر را بیکش
و بر سر آبی شو و شرابی بگیر نظم هر سخن آراسته در
این ترکیب خوب از سر دانش فرور و بعد از آن باز
بین حرف هفتم در معانی که از مخارج حروف زاید
نسبت حرف بین تو اینجا هم چون از مخارج حروف نیز
معنی چنان میزاید که حرف از قلم و قلم از حرف در آغاز این
ولایت نیز زبان را بکام رسانیم تا هر چه بدو آید مصرع
وال بود سوی معانی بحرف انگیزت چنین که ذکر شود در و نه
بر آید زیرا که های و واو با آلاش کام و زبان کارند از چشمه معرفت
از ترا شنیدن سر توان یافت چنانکه عین از خلق در از و طبق
درست شود چنانکه باب از دلب و زبان قلم از تیغ پدید آید و
چنانکه لا از زبان آغاز دولت از سر تیغ خیز چنانکه دال از سر زبان
هر جا که صلا گویند و لا گویند زبان را طبق باید ساخت و هر جا که
لحام باشد و عام نباشد چنان بود که طلب بر زبان و از دست
جاسوس و خسیس را میان سینها علت باشد ای نقش
سینها اگر شینی سه خال بر چهره تو نم میانه شهر را بیکش
و بر سر آبی شو و شرابی بگیر نظم هر سخن آراسته در
این ترکیب خوب از سر دانش فرور و بعد از آن باز
بین حرف هفتم در معانی که از مخارج حروف زاید
نسبت حرف بین تو اینجا هم چون از مخارج حروف نیز
معنی چنان میزاید که حرف از قلم و قلم از حرف در آغاز این
ولایت نیز زبان را بکام رسانیم تا هر چه بدو آید مصرع
وال بود سوی معانی بحرف انگیزت چنین که ذکر شود در و نه
بر آید زیرا که های و واو با آلاش کام و زبان کارند از چشمه معرفت
از ترا شنیدن سر توان یافت چنانکه عین از خلق در از و طبق
درست شود چنانکه باب از دلب و زبان قلم از تیغ پدید آید و
چنانکه لا از زبان آغاز دولت از سر تیغ خیز چنانکه دال از سر زبان
هر جا که صلا گویند و لا گویند زبان را طبق باید ساخت و هر جا که
لحام باشد و عام نباشد چنان بود که طلب بر زبان و از دست

کذا و در این کتاب

و رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمادہ باشد ۱۲ قولہ طریقہ

[illegible][illegible][illegible]

هم ز مقولات عشرين نسبت ذات مرد و جبر نسبت
 که نسبت او به بلندی دستی یا لا در توان یافت کیفیت
 او بحسن محاسن توجیه نپذیرد کرد او بفعل دانست اگر
 روزی متاعی و ضیاعی که ملک دست ضائع گردد او در کوی
 و شهر این کنان از وضع و نشست خویش بیرون نهفتد
 و از روی انقیاض انفعالی به و راه نیاید بضرورت
 اسم هستی بروی مضاف توان کرد اگر یک سخن
 گوید آن پر خرد به برابر به با مقولات عشر حروف چهارم
 در الفاظ و اصطلاح علم نظر نسبت اینجا هم از
 نظر بست گزین الفاظ نظر برین خط که اولانا عین الدین
 مدار علیه دورانست و اندیشه را در قیاس علم او عدم شمول
 شعر بیکارم طبعه عین المعانی ملازمه الموطر للسياح
 خط پنجم در الفاظ مصطلح و ترسلات قدیم
 و نمودار استعمال برسم جدید مشتمل بر نه حرف و
 اول در نمودار استعمال الفاظ و محل نسبت حرف دوم

این مقولات عشرين نسبت ذات مرد و جبر نسبت
 که نسبت او به بلندی دستی یا لا در توان یافت کیفیت
 او بحسن محاسن توجیه نپذیرد کرد او بفعل دانست اگر
 روزی متاعی و ضیاعی که ملک دست ضائع گردد او در کوی
 و شهر این کنان از وضع و نشست خویش بیرون نهفتد
 و از روی انقیاض انفعالی به و راه نیاید بضرورت
 اسم هستی بروی مضاف توان کرد اگر یک سخن
 گوید آن پر خرد به برابر به با مقولات عشر حروف چهارم
 در الفاظ و اصطلاح علم نظر نسبت اینجا هم از
 نظر بست گزین الفاظ نظر برین خط که اولانا عین الدین
 مدار علیه دورانست و اندیشه را در قیاس علم او عدم شمول
 شعر بیکارم طبعه عین المعانی ملازمه الموطر للسياح
 خط پنجم در الفاظ مصطلح و ترسلات قدیم
 و نمودار استعمال برسم جدید مشتمل بر نه حرف و
 اول در نمودار استعمال الفاظ و محل نسبت حرف دوم

مختلفه
 المقادیر
 از این مقولات عشرين نسبت ذات مرد و جبر نسبت
 که نسبت او به بلندی دستی یا لا در توان یافت کیفیت
 او بحسن محاسن توجیه نپذیرد کرد او بفعل دانست اگر
 روزی متاعی و ضیاعی که ملک دست ضائع گردد او در کوی
 و شهر این کنان از وضع و نشست خویش بیرون نهفتد
 و از روی انقیاض انفعالی به و راه نیاید بضرورت
 اسم هستی بروی مضاف توان کرد اگر یک سخن
 گوید آن پر خرد به برابر به با مقولات عشر حروف چهارم
 در الفاظ و اصطلاح علم نظر نسبت اینجا هم از
 نظر بست گزین الفاظ نظر برین خط که اولانا عین الدین
 مدار علیه دورانست و اندیشه را در قیاس علم او عدم شمول
 شعر بیکارم طبعه عین المعانی ملازمه الموطر للسياح
 خط پنجم در الفاظ مصطلح و ترسلات قدیم
 و نمودار استعمال برسم جدید مشتمل بر نه حرف و
 اول در نمودار استعمال الفاظ و محل نسبت حرف دوم

از این مقولات عشرين نسبت ذات مرد و جبر نسبت
 که نسبت او به بلندی دستی یا لا در توان یافت کیفیت
 او بحسن محاسن توجیه نپذیرد کرد او بفعل دانست اگر
 روزی متاعی و ضیاعی که ملک دست ضائع گردد او در کوی
 و شهر این کنان از وضع و نشست خویش بیرون نهفتد
 و از روی انقیاض انفعالی به و راه نیاید بضرورت
 اسم هستی بروی مضاف توان کرد اگر یک سخن
 گوید آن پر خرد به برابر به با مقولات عشر حروف چهارم
 در الفاظ و اصطلاح علم نظر نسبت اینجا هم از
 نظر بست گزین الفاظ نظر برین خط که اولانا عین الدین
 مدار علیه دورانست و اندیشه را در قیاس علم او عدم شمول
 شعر بیکارم طبعه عین المعانی ملازمه الموطر للسياح
 خط پنجم در الفاظ مصطلح و ترسلات قدیم
 و نمودار استعمال برسم جدید مشتمل بر نه حرف و
 اول در نمودار استعمال الفاظ و محل نسبت حرف دوم

۳۵ قوردا ایشیا ۱۲
۳۴ قوردا ایشیا ۱۲
۳۳ قوردا ایشیا ۱۲
۳۲ قوردا ایشیا ۱۲
۳۱ قوردا ایشیا ۱۲
۳۰ قوردا ایشیا ۱۲
۲۹ قوردا ایشیا ۱۲
۲۸ قوردا ایشیا ۱۲
۲۷ قوردا ایشیا ۱۲
۲۶ قوردا ایشیا ۱۲
۲۵ قوردا ایشیا ۱۲
۲۴ قوردا ایشیا ۱۲
۲۳ قوردا ایشیا ۱۲
۲۲ قوردا ایشیا ۱۲
۲۱ قوردا ایشیا ۱۲
۲۰ قوردا ایشیا ۱۲
۱۹ قوردا ایشیا ۱۲
۱۸ قوردا ایشیا ۱۲
۱۷ قوردا ایشیا ۱۲
۱۶ قوردا ایشیا ۱۲
۱۵ قوردا ایشیا ۱۲
۱۴ قوردا ایشیا ۱۲
۱۳ قوردا ایشیا ۱۲
۱۲ قوردا ایشیا ۱۲
۱۱ قوردا ایشیا ۱۲
۱۰ قوردا ایشیا ۱۲
۹ قوردا ایشیا ۱۲
۸ قوردا ایشیا ۱۲
۷ قوردا ایشیا ۱۲
۶ قوردا ایشیا ۱۲
۵ قوردا ایشیا ۱۲
۴ قوردا ایشیا ۱۲
۳ قوردا ایشیا ۱۲
۲ قوردا ایشیا ۱۲
۱ قوردا ایشیا ۱۲

در الفاظ است^۱ و اشتغال حروف سوم در الفاظ متفرقه کمتر
حروف چهارم در صرف الفاظ را گنند. پارسی حروف
پنجم در کلمات جمع حروف ششم در الفاظ تشبیه
هفتم در کلمات معذرت حروف هشتم در انشاء الله
حروف نهم در ادعیه که در آخر نامه آید حرف اول نهم
از استعمال الفاظ بحسب نسبت ع مصراع برای
فرق نویسنده + اینکار اینجا نسبت اعضا نگه
بدانکه هر لفظی را در محل نسبت خویش از شدت بطریق
انگیزت صرف میباید کرد چنین که الفاظ صدر و ظهر و بطن را
و نسبت است اصلی و اصطلاحی اصلی باعض
و اصطلاحی بکاف و دیوان و مسند استعمال در نسبت
اعضا چنین که مردمان را دیدیم هر چه بطری و بطنی و از نظر
آنست که هیچ باطنی از پیکری خالی نیست و از جمله اعضا
صاحب صدر است که میان عظام اعضا مصد شده
اصطلاحی چنین که صدر جهان را ولی است جهان در جهان

[illegible][illegible]

و قاضی ما هم صاحب صدر است و هم صاحب دل و اصحاب
 قلوب دیگرند و اصحاب صدر و دیگر دی مختل ^{صدر اسلام}
 دیدم از اینو می صد و سیصد ^{در کتب معتبره} می مالیدند بری روز
 صدر العظام را دیدم استخوان در پوستی کشیده ^{فیه} دل
 صدر الدین را در صدر و وزیر معاملات است و آن قلبه بنا
 و قلبی را در صدر نشاند اند که وزیر است و قول صدر و
 دیوان اعلی بسیار باشد صدر معظم از استخوان صدر
 نرگستانست و ملک عارض صد ری دار و چنان وسیع که
 قلب پادشاه در آن گنجد در صدر نامه مخدوم همه ولایتی
 از معنی صدر ^{بالاتر} پر شد تا ذیل بود در صدر ^{بالاتر} بنور است
 از بطن پروانه فلان خواجه همه رحم اند می زاید بطن صحیفه
 فلان که با مہات لطافت ^{حاله} آب ^{در یافت آمد} بن بود خوانده شد بطن
 کاغذ که حامل نتایج بسیار است کاغذی که بطن کاغذ را
 خوش آمد رسید بدین گوی قلبیست که دقیقه خواهد یافت
 در غایت اشباح و طهر کاغذ صلب باشد استظهار نامه

و قاضی ما هم صاحب صدر است و هم صاحب دل و اصحاب
 قلوب دیگرند و اصحاب صدر و دیگر دی مختل ^{صدر اسلام}
 دیدم از اینو می صد و سیصد ^{در کتب معتبره} می مالیدند بری روز
 صدر العظام را دیدم استخوان در پوستی کشیده ^{فیه} دل
 صدر الدین را در صدر و وزیر معاملات است و آن قلبه بنا
 و قلبی را در صدر نشاند اند که وزیر است و قول صدر و
 دیوان اعلی بسیار باشد صدر معظم از استخوان صدر
 نرگستانست و ملک عارض صد ری دار و چنان وسیع که
 قلب پادشاه در آن گنجد در صدر نامه مخدوم همه ولایتی
 از معنی صدر ^{بالاتر} پر شد تا ذیل بود در صدر ^{بالاتر} بنور است
 از بطن پروانه فلان خواجه همه رحم اند می زاید بطن صحیفه
 فلان که با مہات لطافت ^{حاله} آب ^{در یافت آمد} بن بود خوانده شد بطن
 کاغذ که حامل نتایج بسیار است کاغذی که بطن کاغذ را
 خوش آمد رسید بدین گوی قلبیست که دقیقه خواهد یافت
 در غایت اشباح و طهر کاغذ صلب باشد استظهار نامه

و قاضی ما هم صاحب صدر است و هم صاحب دل و اصحاب
 قلوب دیگرند و اصحاب صدر و دیگر دی مختل ^{صدر اسلام}
 دیدم از اینو می صد و سیصد ^{در کتب معتبره} می مالیدند بری روز
 صدر العظام را دیدم استخوان در پوستی کشیده ^{فیه} دل
 صدر الدین را در صدر و وزیر معاملات است و آن قلبه بنا
 و قلبی را در صدر نشاند اند که وزیر است و قول صدر و
 دیوان اعلی بسیار باشد صدر معظم از استخوان صدر
 نرگستانست و ملک عارض صد ری دار و چنان وسیع که
 قلب پادشاه در آن گنجد در صدر نامه مخدوم همه ولایتی
 از معنی صدر ^{بالاتر} پر شد تا ذیل بود در صدر ^{بالاتر} بنور است
 از بطن پروانه فلان خواجه همه رحم اند می زاید بطن صحیفه
 فلان که با مہات لطافت ^{حاله} آب ^{در یافت آمد} بن بود خوانده شد بطن
 کاغذ که حامل نتایج بسیار است کاغذی که بطن کاغذ را
 خوش آمد رسید بدین گوی قلبیست که دقیقه خواهد یافت
 در غایت اشباح و طهر کاغذ صلب باشد استظهار نامه

نقش از انچه که در
تفاوت ادب از انچه

یعنی جدا جدا خوانند

با هم حرف از او

با کمالی که در گذشته

است در علم

گویند و معجزات

گویند که او با

ملک خاص حاجت ادای دارد که کسی او را زرو گوهر میکند
و آنست خاص حاجب در ادای زرشسته بود و مردمان را
از ادای خویش زرشیده فلان ادای دارد از نفس او
بر آنکه هر که حرف بحرف نمی پیوندد فلان را با علم فلان
حاجب قبا می معلوم دهند و آشنای عالم علماء را اعلام
تا در مجلس علم حاضر شوند جبه قاضی با علام شرع آراست
لفظ موش که در امثله نویسنده نسبت دارد
در تشیع و اصطلاحی در امثله و شعری در صنعت استقامت
در نسبت اصل چنین که برای معنی از الفاظ فلان اشتقاق
پذیرد چنانکه موش از تشیع و فلان عروس بوشاح گوهر
موش است اصطلاحی که نسبت با مثله دارد چنین که
این فرمان بر یور طغرای ما تو شیخ یافت تا اعناق گردان
از طوق انقیاد موش گرداند شعری چنین که بنده از خوا
مع شعرا موش ساخت و بادشاه بنده را تا گلو در گلو
غرق گردانند این لطیفه است یعنی شاعران شعرا موش
ای موش بجا هر که در

رساله اول اعجاز شعری
این موش و تشیع و فلان عروس بوشاح گوهر
موش است اصطلاحی که نسبت با مثله دارد چنین که
این فرمان بر یور طغرای ما تو شیخ یافت تا اعناق گردان
از طوق انقیاد موش گرداند شعری چنین که بنده از خوا
مع شعرا موش ساخت و بادشاه بنده را تا گلو در گلو
غرق گردانند این لطیفه است یعنی شاعران شعرا موش
ای موش بجا هر که در

نقش از انچه که در
تفاوت ادب از انچه
یعنی جدا جدا خوانند
با هم حرف از او
با کمالی که در گذشته
است در علم
گویند و معجزات
گویند که او با

و کتب معتبره که در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب

از اجمال نقش مال جز بکار نغذنتوان دید و در اجمال مال دره
 ماند لفظ تقصیر چهار معنی دارد کوتاه کردن موی و کوتاه کردن
 جامه و شستن جامه و کوتاه کردن هر چه هست هر یک را
 در محل نسبت صرف باید کرد استعمال کوتاه کردن مطلق
 چنین که در کار امانت آنجا که دسترس باشد تقصیر نمکند
 که در دادن وظیفه‌های که در ایام دراز میباید داد تقصیر نمکند
 یا تقصیر را اجمال ندیده و در تحریر مطلقات اخبار تقصیر ننماید
 استعمال کوتاه کردن جامه چنین مستعمل در تطویل عامه
 هیچ تقصیری نمیکند و چون بار عایا کار بلباسات
 میباید کرد تا بد آنجا که ذیل مصالح برسد تقصیر مصلحت
 استعمال کوتاه کردن موی چنین که فلان پیر که مردان را
 پشمینه بخلق میرساند در آن شعار هیچ تقصیر جایز نیست
 و در استعمال شستن جامه معنی محتمل الضدین فراهم می
 چنین که فلان گازر در شستن جامه تقصیر بسیار میکند
 این معنی بر نوع دیگر است که تلبیس درزی و تقصیر گازر چند

و کتب معتبره که در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب

۱۲۹

از اخبار لغات

جمع جامه و لباسات
 از اخبار لغات
 و کتب معتبره که در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب

و کتب معتبره که در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب
 در دسترس است و در این باب

بسیار از اینها صورت معنی های بسیار روی نماید
چنین که آینه های فلان در جهان روشن شده است و آنکه می نویسند
برین نبط معنی نبط بساط و فرش است این در محلی باید گسترده که از نبط
نسبت نگذرند چنین که پیش پادشاه بر نبط بنده گان خدمت نماید
بارگاه آسمان نبط پادشاه یا در بساط تذکیر سخن بران نبط باید
یا فلان در فرش بر نبط بسیاران غلطیده است و آنکه مینویسند که سخن
برین منوال راند یا برین منوال کار کند منوال چوبیت که نشایج
بران پیچید این لفظ بدین نسبت صرف باید کرد چنین که برافت
سخن برین منوال باید و منوال قلم فلان نشیج و حده را طوی کرده است
ای لم نشیج علی منواله غیره و کسی نداند که کسوت بخت بچه منوال
بافته شود و آنکه مینویسند که برین طریق و برین پنج و بدین سبیل
معنی این هر سه لفظ را هست و استعمال هر سه فریب اندک
تفرقه که هست بیان کنیم تا کسانیکه در پنج مآثر شریف شوند بهیچ سبیل
از طریق استقامت نگذرند بداند که روشن این هر سه لفظ جانب خا
و شارح و سفر و منزل و اصحاب طریقت و آنچه مشابه اینست

رساله اول اعجاز خرد

بسیار از اینها صورت معنی های بسیار روی نماید
چنین که آینه های فلان در جهان روشن شده است و آنکه می نویسند
برین نبط معنی نبط بساط و فرش است این در محلی باید گسترده که از نبط
نسبت نگذرند چنین که پیش پادشاه بر نبط بنده گان خدمت نماید
بارگاه آسمان نبط پادشاه یا در بساط تذکیر سخن بران نبط باید
یا فلان در فرش بر نبط بسیاران غلطیده است و آنکه مینویسند که سخن
برین منوال راند یا برین منوال کار کند منوال چوبیت که نشایج
بران پیچید این لفظ بدین نسبت صرف باید کرد چنین که برافت
سخن برین منوال باید و منوال قلم فلان نشیج و حده را طوی کرده است
ای لم نشیج علی منواله غیره و کسی نداند که کسوت بخت بچه منوال
بافته شود و آنکه مینویسند که برین طریق و برین پنج و بدین سبیل
معنی این هر سه لفظ را هست و استعمال هر سه فریب اندک
تفرقه که هست بیان کنیم تا کسانیکه در پنج مآثر شریف شوند بهیچ سبیل
از طریق استقامت نگذرند بداند که روشن این هر سه لفظ جانب خا
و شارح و سفر و منزل و اصحاب طریقت و آنچه مشابه اینست

لایزال
راه که آنرا
شارح و سفر و منزل
اصحاب طریقت و آنچه مشابه اینست
بسیار از اینها صورت معنی های بسیار روی نماید
چنین که آینه های فلان در جهان روشن شده است و آنکه می نویسند
برین نبط معنی نبط بساط و فرش است این در محلی باید گسترده که از نبط
نسبت نگذرند چنین که پیش پادشاه بر نبط بنده گان خدمت نماید
بارگاه آسمان نبط پادشاه یا در بساط تذکیر سخن بران نبط باید
یا فلان در فرش بر نبط بسیاران غلطیده است و آنکه مینویسند که سخن
برین منوال راند یا برین منوال کار کند منوال چوبیت که نشایج
بران پیچید این لفظ بدین نسبت صرف باید کرد چنین که برافت
سخن برین منوال باید و منوال قلم فلان نشیج و حده را طوی کرده است
ای لم نشیج علی منواله غیره و کسی نداند که کسوت بخت بچه منوال
بافته شود و آنکه مینویسند که برین طریق و برین پنج و بدین سبیل
معنی این هر سه لفظ را هست و استعمال هر سه فریب اندک
تفرقه که هست بیان کنیم تا کسانیکه در پنج مآثر شریف شوند بهیچ سبیل
از طریق استقامت نگذرند بداند که روشن این هر سه لفظ جانب خا
و شارح و سفر و منزل و اصحاب طریقت و آنچه مشابه اینست

گفته اند که آن که در خوش و غصه باشد
 در آن روزگار که در آن روزگار
 در آن روزگار که در آن روزگار
 در آن روزگار که در آن روزگار

چشم مضوم چنین که در خوان ملک نان خوش چنان نیست چاکر را
 چنان باید و او که کار خسته کند مولانا ی ماحلو اچنان میخورد که گوارش باد
 آنکه مینویسند که بر نیگونه و از نیگونه جانی رنگین آید که نقش و صورت در
 و نگارشی دیگر هم از نیگونه بود بر نیگونه که باد شاه فرودستان را
 جامه برانگونه میدهد که آفتاب جوهر را و کار را بران گونه نقش باید
 که وجه سرخ روی تصور شود دیدند که فلان خواه گونه از فلان سیه
 چگونه رنگ آورد فلان قلم زن نقشهای گوناگون دارد الفاظ دیگر
 که مثل آن باشد بران سان که مثل چون و سان چون درینا هیچ انگشتی
 در نمی گنجد جایکه بشیری الفاظ انگشتی استعمال یافته بود و آخر از عنایت
 صرف باید کرد کسی کو برینسان گذارد قلم به بی مثلش خامه کرد
 علم حرف بهفتم در کلمات معذرت نسبت مختلف
 ز بهر غرض صرف لفظ انبساط چنین که بر فرس انبساطی
 که گسترده شد قاعده عفو قائم میباشد داشت و صفیه انبساط را
 بدست صفی طی فراید تجاسر چون از تجاسر جز سر که کفش است خیزی
 نمی خیزد و انگشت چنین که اگر در راه تجاسر قدمی گذارد شده شود جایی

مقدرت چنین
 باید کرد و اینست
 یعنی خوش و غصه
 در روز و لفظ ط
 یعنی خوش و غصه
 در روز و لفظ ط
 یعنی خوش و غصه
 در روز و لفظ ط

در این روزگار
 در این روزگار
 در این روزگار
 در این روزگار

در این روزگار
 در این روزگار
 در این روزگار
 در این روزگار

در این روزگار
 در این روزگار
 در این روزگار
 در این روزگار

وزیر القتب صدر باشد باید نبشت که فی الصدر و تصدیر
 خط ششم در مناسبت ترکیب الفاظ و القاب و آسامی
 و کتابی که از اول نامه تا آغاز غرض آید مثل بر سه حرف
 اینک است این نسبت خط و قلم درین خط و در خط
 دیگر که بعد ازین آید چون از سبب بیان اغراض مختلفه
 مقدمات بسیار خواهد بود بعضی مختصر بطول و نبشتن نظم نسبت
 بر مقدمات موجز اگر چه طبع زاینده را در وضع نتایج چندین
 مشقتی نیست اما بر زیادت تکلف حمل شود پس بر سه حرف
 سخن بدل نسبت کتابت عربی که عنوانی باشد حاکی از
 نسبت و مضمون تحریر افتاده مصرعه تا هر دو مراد حاصل
 آید از وی حرف اول در ترکیب الفاظ بمناسبت یک
 حرف دوم در نسبت القاب و آسامی حرف سوم
 در بیان مقدماتی که در مکتوب از محل تسلیمات تا آغاز غرض
 آید مصرعه هست این مصراع نیز از هر فرق نسبت
 از سپهر و انجم بر ضمیر منیر عطار دان زمین روشن کرده

صدر نامه ۱۲
 که پیش آورد
 در صدر نامه ۱۲
 قده اغراض مختلفه را
 حاصل این بیان از نسبت
 که چون اغراض مختلفه
 درین دو خط بعد چند
 سطر آوردنی نیست
 جدا کردن هر اغراض جداگانه
 یکی را از دیگری واجب
 بود و لهذا فقرات مختصراً
 بری گفته شد اگر چه ششم
 آوردن هم ممکن نیست
 و شوار نسبت مگر محمول
 بر تکلف و باید شد
 مختصر و مطول و موجز
 نامهای کتاب ۱۲
 عمل بفتح قاف و سکون هم
 بر ۱۲
 رساله اول اعجاز حسن و نجس

که در دو حداد یعنی
 که در بیان نسبت
 حاصل می آید و این حد
 که مصنف منیر عطار
 این در حرف دوم خواهد

قاری تقدیر این لفظ
 در نسخه مکتوبی علی الاصح بطور
 باین شد و بقدر لفظ تحقیق همین در است
 تقدیر و صفت عکس را منصفیت چکر
 تحقیق بکنایه و دیکه امی را عکس و عکس
 اختیار کنند و در مدار آنکه چون به نسبت و
 بیرونی بنگارگان سلفت چون الفکار در
 خطابات اولاد از این نسبتی و صفت
 در سید که علت آن تقدیر است اگر تحقیق
 را راه دهند این را نسبتی و صفت
 بشود و بنابر این نسبتی و صفت
 بل شود و در بعضی جا
 تقدیر لفظ نیست اتفاقا در
 معنی حاصل است از صفت
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است

که حمید الدین محمد و نصیر الدین نصر الله و علاء الدین علی اگر دانیان در مخاطبات
 اولاد و اصحاب خود این هر دو نوع نسبت را مراعات نمایند و وفا
 حاصل آید یکی آنکه لقب و نام با یکدیگر مناسبت را بپذیرد و دوم
 آنکه بی نسبتی تقدیر مناسبتی علی تحقیق بدل گردد و مصرع بر آنست
 که بالا نمودار کرد و نام محمد و احمد و حامد و کنیت ابوالقاسم و اسم
 دیگر را که تعلق با اسمی رسول دارد چون رسول الله و رسول خدا و رسول
 و در لقب البتة لفظ دین خواهد بود اگر نسبتی دیگر انگیزند بهتر باشد
 و گرنه همان نسبت دین بسنده است اما اسمای دیگر را باید که
 لقب مناسب دهند چنان که عین الدین خضر یعنی خضر را چشمه
 و سبزه نسبتی تمام است و سراج الدین مودود یعنی سراج چراغ
 است و در لفظ مودود و دومی آید و نجم الدین مسعود که سعد و شمس
 با ستاره نسبتی تمام دارد و بدر الدین مشیر و شجاع الدین مبارز
 و جمال الدین یوسف مصرع دیگر امثال این چند آنکه بی
 این در لقبهای قدیم بود اما اگر لقبی از خویش وضع کنند
 آن نیز ابداعی بود پسندیده خاطر بوشمند حقیقت این است که

در نسخه مکتوبی علی الاصح بطور
 باین شد و بقدر لفظ تحقیق همین در است
 تقدیر و صفت عکس را منصفیت چکر
 تحقیق بکنایه و دیکه امی را عکس و عکس
 اختیار کنند و در مدار آنکه چون به نسبت و
 بیرونی بنگارگان سلفت چون الفکار در
 خطابات اولاد از این نسبتی و صفت
 در سید که علت آن تقدیر است اگر تحقیق
 را راه دهند این را نسبتی و صفت
 بشود و بنابر این نسبتی و صفت
 بل شود و در بعضی جا
 تقدیر لفظ نیست اتفاقا در
 معنی حاصل است از صفت
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است

در نسخه مکتوبی علی الاصح بطور
 باین شد و بقدر لفظ تحقیق همین در است
 تقدیر و صفت عکس را منصفیت چکر
 تحقیق بکنایه و دیکه امی را عکس و عکس
 اختیار کنند و در مدار آنکه چون به نسبت و
 بیرونی بنگارگان سلفت چون الفکار در
 خطابات اولاد از این نسبتی و صفت
 در سید که علت آن تقدیر است اگر تحقیق
 را راه دهند این را نسبتی و صفت
 بشود و بنابر این نسبتی و صفت
 بل شود و در بعضی جا
 تقدیر لفظ نیست اتفاقا در
 معنی حاصل است از صفت
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است
 معنی حاصل است از صفت
 عکس از عکس است

۴
فکر و فکر در این لحظه
خورشید سب

بی سوا سی این دروا
تالافت

از ده القاب که از اقطاب
مستدست در بعضی
توضیح

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
وہم یستعجلون

منه الدین باریک
صلی اللہ علیہ وسلم
ازدہ الفا

قالب دومین است
بموجوده است
و این نیز الدین
لقب محمد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
ما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

والله اعلم
بما
يخفى
عن
الغالبين

نام و فرستاده
طاعت مسافران
و در کربلا نام و
فرستاده نام و
فرستاده نام و

یا آب بود چنانکه خطاب و شہراب در خورد این لقب است و در لقب دیگر
مربوط با اسم مناسب برسم نظیر نمودار کرده شد مصرع تا
این کتاب بود این نمونه ہم تفصیل الالفاظ السامی مجددا
نظر الدین محمد و احمد و روح الدین عیسی و یحیی و جانی نسیم الدین
ابوطیب و ابوبکر و قبول حسن الدین فرخ و مبارک و روح الدین
لفظ ابوطیب و ابوبکر و قبول حجت اشتغال لفظیست مناسب نیم و همچنین طیب مناسب نیم
ابوالموید و ربیع و سبل و ریحان طهر الدین فیروز و منصور و غار
و مسطر عمدة الدین ثابت و عامر مقلة الدین منور و خلف
و ابی الدین صالح و محبوب سماء الدین علی و بہرام شه و کیوان
نقش ہر لقب کہ در قلب گذشت صورت کرده و پیش اہل معنی
داشته آمد از و اہب مواہب امیدوار قبول قلوبی دہ جی
بجز احابت قبول باد شعر کاٹھکھ خلد فی الوری + کوکان فی
دخل حرف سوم در بیان مقدماتی کہ در مکتوبات از محل تسلیم
تا آغاز غرض آید از تیرہ کہانست نسبت اینجا
چون نسبت ترکیب الالفاظ و بر نسبت مناسب القاب
و اسامی برستی و صواب نموده شد و ترتیب عہودیات

آمده است
و جای اگر لفظ یاری
بنا سبب روح مجسم
و اگر عربی باشد مجسمی را
نفس روح الدین را شمع
باید خواند و لفظ الطوب
لغت یسوع است و جهت استعمال
و ابوبکر و قبل سبب مجسم
لفظ او مناسب است
مناسب نفس است و جام
معنی الدین لقب جام
است اگر آمدن

فمن و میاز که بر مرد و لفظیا
مناسب قوله و دروالمیدین لغت
بیخ و لفظیا و المویید بحجت یو
مناسب است و درین را
بورد مناسب است و درین را
است چه در در این معنی آید
و سنبل و در کان مناسب
لکانی دارند که آن لکانی است
مناسب قوله نظر الدین لکنی است
مناسب

[illegible]

بجسته فصول و نوشته و صورت
عمودیه شده بخانه صورت
سعدی گفت که اگر کرد است
بر آب صورت نگری و در لفظ
لفظ و قلب صفت قلب است
بعض واقع شده است و آب
و آب و پهنده عطا و در
اشفاق است و صفت و صفت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

و تجمیلات و سزاها و خطایاتی که مناسب لقب بود و اغراض کلی از این
 مطلق معلوم خواهد گشت اینجا مقدمه چند از حد تسلیمات تا آغاز
 باز نمایم بعد از آن بمقدمات اغراض پردازیم شعری و ترقی سبها م
 رینها پیشه در تشنگی قلوب الحاسدین قیاسها تسلیم الحدا
 خدمات و تسلیمات چنین باید نشست خدمت های بحساب که لوح پیش
 خسته خاک گرداند و سجد و بشمار که سر بالا کردن از خسته خاک ممکن نگردد
 و خدمتی تسلیم با جان و بندگی با هزاران آزادی تحریر افتاده ع
 بر خاک اسنان عزیزان قبول باد و **نظم** امران نظم الامور آنکه
 در مکتوبات بیان انتظام امور میکنند که برین جانب از فضل
 که برین جانب از عین عنایت آسمانی و بر تو مهر و شفقت
 صبح روشنائی بر آئیده است و آفتاب روزی از در و روزن
 و ازین طرف از فرط بزررب الغرة چنان مراد قلب دارم که باید
 محبان نیک راسی باز گویند گشته اند و ابر کین شده خدای مثال
 داب ادب باد برین سوی از گرمی قصور ربانی و برکت طینت پاک

یعنی اندیشه و فکر باشد و در اندیشه چون
 معانی قیاسها معانی و لفظ قیاس بی آنکه
 بنابر پس اگر درون غایب کنیم معانی معنی
 یعنی اندیشه و فکر باشد و در اندیشه چون
 معانی قیاسها معانی و لفظ قیاس بی آنکه
 بنابر پس اگر درون غایب کنیم معانی معنی
 یعنی اندیشه و فکر باشد و در اندیشه چون
 معانی قیاسها معانی و لفظ قیاس بی آنکه
 بنابر پس اگر درون غایب کنیم معانی معنی

و تجمیلات و سزاها و خطایاتی که مناسب لقب بود و اغراض کلی از این
 مطلق معلوم خواهد گشت اینجا مقدمه چند از حد تسلیمات تا آغاز

و تجمیلات و سزاها و خطایاتی که مناسب لقب بود و اغراض کلی از این
 مطلق معلوم خواهد گشت اینجا مقدمه چند از حد تسلیمات تا آغاز

و تجمیلات و سزاها و خطایاتی که مناسب لقب بود و اغراض کلی از این
 مطلق معلوم خواهد گشت اینجا مقدمه چند از حد تسلیمات تا آغاز

و تجمیلات و سزاها و خطایاتی که مناسب لقب بود و اغراض کلی از این
 مطلق معلوم خواهد گشت اینجا مقدمه چند از حد تسلیمات تا آغاز

و در دخیل معور مولانا ایوانهای امید در برآمده است و اسباب عمارت
 از در و آید به بیت و آمد بهر دوستان ابدی بنیدالهدیه
 راحت الخلدی رویه القعش و آنکه مینویسند قعش بجمال
 فلان روش ما آنست که قعش ما بشریت دیدار عین الدین یا
 عین الشریعت یا با موج رویت آن متجرب آید آن منبع لطائف
 یا عین علو یا بحر نظم در نسبت های دیگر نیز همین آب قلم را نه سینه
 که از شعلهای شوق آتشگاه نمرود گشته است امید که از نسیم
 لقای آن خلیل گلستان شود تپشی چند که خال زاده دیده بنده
 پیش از آنکه در کوچه افتد بر سر ایشان میاید رسید جگر گشته
 چند که در غیبت آن والد از قرة العین آن فرزند زاده است
 اگر چه جگر مپاره پاره میکند مهند از خون بیزار توان شمع
 امید که نصبت چه هر چه زود تر بر سر ایشان رسد تا یکبار
 از پوست بیرون نیفتد شعله اشتیاقی که در چراغ دل گرفته
 و در جهان چون آفتاب روشن گشته است آنجا نیز روشن شده باشد
 از نما خیار آن موکب چشم ما در راه مانده است و سبیل را

و در دخیل معور مولانا ایوانهای امید در برآمده است و اسباب عمارت
 از در و آید به بیت و آمد بهر دوستان ابدی بنیدالهدیه
 راحت الخلدی رویه القعش و آنکه مینویسند قعش بجمال
 فلان روش ما آنست که قعش ما بشریت دیدار عین الدین یا
 عین الشریعت یا با موج رویت آن متجرب آید آن منبع لطائف
 یا عین علو یا بحر نظم در نسبت های دیگر نیز همین آب قلم را نه سینه
 که از شعلهای شوق آتشگاه نمرود گشته است امید که از نسیم
 لقای آن خلیل گلستان شود تپشی چند که خال زاده دیده بنده
 پیش از آنکه در کوچه افتد بر سر ایشان میاید رسید جگر گشته
 چند که در غیبت آن والد از قرة العین آن فرزند زاده است
 اگر چه جگر مپاره پاره میکند مهند از خون بیزار توان شمع
 امید که نصبت چه هر چه زود تر بر سر ایشان رسد تا یکبار
 از پوست بیرون نیفتد شعله اشتیاقی که در چراغ دل گرفته
 و در جهان چون آفتاب روشن گشته است آنجا نیز روشن شده باشد
 از نما خیار آن موکب چشم ما در راه مانده است و سبیل را

و در دخیل معور مولانا ایوانهای امید در برآمده است و اسباب عمارت
 از در و آید به بیت و آمد بهر دوستان ابدی بنیدالهدیه
 راحت الخلدی رویه القعش و آنکه مینویسند قعش بجمال
 فلان روش ما آنست که قعش ما بشریت دیدار عین الدین یا
 عین الشریعت یا با موج رویت آن متجرب آید آن منبع لطائف
 یا عین علو یا بحر نظم در نسبت های دیگر نیز همین آب قلم را نه سینه
 که از شعلهای شوق آتشگاه نمرود گشته است امید که از نسیم
 لقای آن خلیل گلستان شود تپشی چند که خال زاده دیده بنده
 پیش از آنکه در کوچه افتد بر سر ایشان میاید رسید جگر گشته
 چند که در غیبت آن والد از قرة العین آن فرزند زاده است
 اگر چه جگر مپاره پاره میکند مهند از خون بیزار توان شمع
 امید که نصبت چه هر چه زود تر بر سر ایشان رسد تا یکبار
 از پوست بیرون نیفتد شعله اشتیاقی که در چراغ دل گرفته
 و در جهان چون آفتاب روشن گشته است آنجا نیز روشن شده باشد
 از نما خیار آن موکب چشم ما در راه مانده است و سبیل را

[illegible]

فردی که در این دنیا است و در آنجا که میسر شود
که بخاطر آنکه در این دنیا است و در آنجا که میسر شود
ببخشد و در این دنیا است و در آنجا که میسر شود
ببخشد و در این دنیا است و در آنجا که میسر شود

صفر بر سر میگذارد و بعد از آن تو میگذارد و بعد از آن تو میگذارد
و بعد از آن تو میگذارد و بعد از آن تو میگذارد
و بعد از آن تو میگذارد و بعد از آن تو میگذارد
و بعد از آن تو میگذارد و بعد از آن تو میگذارد

بی آتش نان خود خفته نتواند کرد هر که تعلق کرد و آویخته شد چاکر
تعلق و آویخته شد چاکر و آویخته شد چاکر
تعلق و آویخته شد چاکر و آویخته شد چاکر
تعلق و آویخته شد چاکر و آویخته شد چاکر

فردی که در این دنیا است و در آنجا که میسر شود
که بخاطر آنکه در این دنیا است و در آنجا که میسر شود
ببخشد و در این دنیا است و در آنجا که میسر شود
ببخشد و در این دنیا است و در آنجا که میسر شود

عکس منوی در ده سبزه
و بعد از آن تو میگذارد و بعد از آن تو میگذارد
و بعد از آن تو میگذارد و بعد از آن تو میگذارد
و بعد از آن تو میگذارد و بعد از آن تو میگذارد

در المینت لطائف از اوصاف و اخلاق و احوال و عیال و اصحاب
 و اقارب و القاب و اسامی خلایق بطریق مدح و ذم نشر الشما
 شمه از طیب اخلاق فلان صبا که بوی خوش نشر شده است
 پرورده طیب خلق فلان است پریدن گل از صباست و پریدن
 صبا از خلق فلان بوی خلق فلان که از شنیدن آن
 عطرچه باز شود و راسخ اخلاق فلان پوست از سرفه باز کن
 گل فلان از گلاب لطیف سرشته اند طیبیت فلان از
 گل بهشت است فلان از تازه روی گل بهشت است و اگر
 در عرف و شغل و نسبت اشقام طیبی باشد بهتر چنین
 از طیب خلق مولانا می حید الدین کا فوری یا بادی از بوسه
 طیبیت بوریحان باوردی یا نفحه از گلستان وجود خواج
 نسیمی یا روحی از ذات معطر شعبان باغی یا غالیه از عطر
 خواجه چیدن عطاره بوی خلق شرف الدین گلابی زانها
 که شرف دارد و بر همه بومای گلاب جوهر الجواهر جوهر روان
 کننده اسپ جوهر با جوهر برابر باشد ابر را با بخشنده نسبت

نشر الشما...
 انعام...
 نسبت بوی خوش...
 در المینت...
 و اقارب...
 شمه از طیب...
 پرورده طیب...
 صبا از خلق...
 عطرچه باز...
 گل فلان از...
 گل بهشت...
 از طیب خلق...
 طیبیت بوریحان...
 نسیمی یا روحی...
 خواجه چیدن...
 که شرف دارد...
 کننده اسپ...

در المینت...
 و اقارب...
 شمه از طیب...
 پرورده طیب...
 صبا از خلق...
 عطرچه باز...
 گل فلان از...
 گل بهشت...
 از طیب خلق...
 طیبیت بوریحان...
 نسیمی یا روحی...
 خواجه چیدن...
 که شرف دارد...
 کننده اسپ...

نظائر...
 و اقارب...
 شمه از طیب...
 پرورده طیب...
 صبا از خلق...
 عطرچه باز...
 گل فلان از...
 گل بهشت...
 از طیب خلق...
 طیبیت بوریحان...
 نسیمی یا روحی...
 خواجه چیدن...
 که شرف دارد...
 کننده اسپ...

که بوزنه در تخته در چشم پر سر نه سبانه گنج و چشم تی از همه سپاه
 بر نشود فلان مسک که از بس خنکی سائل را سرد میکند اگر آب
 درشت بسته شود نازل بهت بر قطره آب که زنده عالمی
 از دروغ شتاب جز که نسا زد جو خرد کاذب عشو به هم بصر فرج
 که بسیاری باید داد مویر آب چگونه توان خواست از کسی جواب
 و او نش نیز دشوار آید شعر جدا العین کیف بحد شیخ به شعاع این
 یخت من جدا از مطابقة الاسامی بالمعانی ضیاء در چشم
 دیده روشن گشت قرة العین و از کدین مینائی چشم است و روشن
 خانه اگر تاج بیاید او را بر سر جای است اگر شام برسد گردن فرق
 بریده شود سیف برقت و تیان مالش گشت شهاب قلب با پیش از شهاب
 دیوان سوز در معنی آتش است و در لفظ آب تا شهاب بر فقه
 ما را از تنهائی دیو میگوید و ذکر و ذکر یا را نگارده بر سرنی نگاه دوی
 از سر او پیدا آید شیخ موسی مو بر سر دارد و دیگران را سیر است شیخ
 عیسی می دارد که مرده را زنده گرداند سراج ای صیل چراغ شهاب است
 و شمس سحری آفتاب نیمروز یوسف که در همه مصر جامع عزیز

فقط در تخته در چشم پر سر نه سبانه گنج و چشم تی از همه سپاه
 بر نشود فلان مسک که از بس خنکی سائل را سرد میکند اگر آب
 درشت بسته شود نازل بهت بر قطره آب که زنده عالمی
 از دروغ شتاب جز که نسا زد جو خرد کاذب عشو به هم بصر فرج
 که بسیاری باید داد مویر آب چگونه توان خواست از کسی جواب
 و او نش نیز دشوار آید شعر جدا العین کیف بحد شیخ به شعاع این
 یخت من جدا از مطابقة الاسامی بالمعانی ضیاء در چشم
 دیده روشن گشت قرة العین و از کدین مینائی چشم است و روشن
 خانه اگر تاج بیاید او را بر سر جای است اگر شام برسد گردن فرق
 بریده شود سیف برقت و تیان مالش گشت شهاب قلب با پیش از شهاب
 دیوان سوز در معنی آتش است و در لفظ آب تا شهاب بر فقه
 ما را از تنهائی دیو میگوید و ذکر و ذکر یا را نگارده بر سرنی نگاه دوی
 از سر او پیدا آید شیخ موسی مو بر سر دارد و دیگران را سیر است شیخ
 عیسی می دارد که مرده را زنده گرداند سراج ای صیل چراغ شهاب است
 و شمس سحری آفتاب نیمروز یوسف که در همه مصر جامع عزیز

فقط در تخته در چشم پر سر نه سبانه گنج و چشم تی از همه سپاه
 بر نشود فلان مسک که از بس خنکی سائل را سرد میکند اگر آب
 درشت بسته شود نازل بهت بر قطره آب که زنده عالمی
 از دروغ شتاب جز که نسا زد جو خرد کاذب عشو به هم بصر فرج
 که بسیاری باید داد مویر آب چگونه توان خواست از کسی جواب
 و او نش نیز دشوار آید شعر جدا العین کیف بحد شیخ به شعاع این
 یخت من جدا از مطابقة الاسامی بالمعانی ضیاء در چشم
 دیده روشن گشت قرة العین و از کدین مینائی چشم است و روشن
 خانه اگر تاج بیاید او را بر سر جای است اگر شام برسد گردن فرق
 بریده شود سیف برقت و تیان مالش گشت شهاب قلب با پیش از شهاب
 دیوان سوز در معنی آتش است و در لفظ آب تا شهاب بر فقه
 ما را از تنهائی دیو میگوید و ذکر و ذکر یا را نگارده بر سرنی نگاه دوی
 از سر او پیدا آید شیخ موسی مو بر سر دارد و دیگران را سیر است شیخ
 عیسی می دارد که مرده را زنده گرداند سراج ای صیل چراغ شهاب است
 و شمس سحری آفتاب نیمروز یوسف که در همه مصر جامع عزیز

[illegible]

بجای دو صف ایستاده و در هر صف یک نفر ایستاده و در هر صف یک نفر ایستاده

[illegible]

۱۹ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۰ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۱ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۲ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۳ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۴ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۵ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۶ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۷ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۸ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۹ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب

۱۰ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۱ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۲ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۳ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۴ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۵ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۶ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۷ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۸ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۹ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب

بی خوشنباش ۵ و بر خوانی درست نقیص و اما در اول دامت
پس ادابی پایان به نتایج الاقارب من الامم خالک مارا هم خالست
و هم رهنما امام الامه ابو الحسن پسر نیکنام دارد و عمید هم هست و هم
ستی دارد بر سر اعمید هم باید که می آید و کشاده دارد والد بزرگوار
مطابقه ذاتی است عین الدین جعفر خال ما هر چه باید همه تر کن طهر الدین
بن صلابت هم از پشت پدر آورده است والد شمس بهمن تن هست
فرزند شعیب نیکو برآمده است خدای آن یکشاخ را هزار شاخ گردان
ابو الولد پدر فرزند است فرزند نور قره العین است ابو عمار مارا هم
پدر است و هم عم ابن مقله که قره العین ابو العینا است در دیده
عین حاجب در میرود که نسبت من از نور روشن میشود لطیف
که لقب و نام زاد و کنیت و نسبت به چو وضع شد زمین اکنون تو
چند کن که بر آید اجهات اللطائف و اخاتها بالاسامی همیشه فاف
مستد در ما از آنها است که شیر از فرزند خود باز گیر و چربی ما از همیشه
زنده است عمیده عمه است و خدایش بد لطف هم داده است
خدیجه چار خال دارد بی بی گوهر را که بنت النحال ماست زحمت

۱۰ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۱ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۲ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۳ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۴ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۵ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۶ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۷ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۸ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۹ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب

۱۰ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۱ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۲ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۳ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۴ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۵ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۶ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۷ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۸ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب
۱۹ قوربنت النحال همیشه در حرکت است و یا لوس باشد و لفظ رسه منسوب

[illegible]

لال و می هند و سامی کند کنیزک چینی که فلان ختنی آورده است
چنان موی مشک آگین دارد که گوی صد هزار چین در گیسوی اوست
اگر چه کنیزک هند و در صحیفه عالم سواد اوست و کنیزک ترک بیاض
اما سواد می که از خطادور باشد به از چینی که همه خطا باشد بر آ
رکوب جاریه ترک بر آب دیگر باشد اما زیر کاب مادیان هند و
تش بیشتر بود در خانه فلان عراق ترکیه سبک دیدم دو خال بغیر
نهاده اند اگر آن دور کنند و یک خال بر رویش نهند انگاه نمک پیا
میشود و کنیزک ترک اندام باشد خرد به و کنیزک هند و آتش است فروخته
یک اصل ترک آس است و به اصل هند و برای آس کنیزک هند و ابی
آتشی آرد و کنیزک ترک را اگر این فرامی آب و آتش شود و کنیزک هند و ابی
کشد و یا آبی اما کنیزک ترک را اگر آتشی بدید آتش درو گیرد اما اینجا که پسند
پخته است چند ترکیه را دیدم که رخساره سرخ و پای واه سیاه سودند
اگر چه روی شان سیاه گشت مصرع آن سرخی روی خوشتر است
سمو الاسماء ترکیه ای خاتون مه تماست یلدر خاتون در تمام
منزلها سیر نموده است تا اینجا مستقیم شده است چلیان خاتون

در مصلحت است که این کنیزک را در خانه فلان عراق ترکیه سبک دیدم دو خال بغیر
نهاده اند اگر آن دور کنند و یک خال بر رویش نهند انگاه نمک پیا
میشود و کنیزک ترک اندام باشد خرد به و کنیزک هند و آتش است فروخته
یک اصل ترک آس است و به اصل هند و برای آس کنیزک هند و ابی
آتشی آرد و کنیزک ترک را اگر این فرامی آب و آتش شود و کنیزک هند و ابی
کشد و یا آبی اما کنیزک ترک را اگر آتشی بدید آتش درو گیرد اما اینجا که پسند
پخته است چند ترکیه را دیدم که رخساره سرخ و پای واه سیاه سودند
اگر چه روی شان سیاه گشت مصرع آن سرخی روی خوشتر است
سمو الاسماء ترکیه ای خاتون مه تماست یلدر خاتون در تمام
منزلها سیر نموده است تا اینجا مستقیم شده است چلیان خاتون

در مصلحت است که این کنیزک را در خانه فلان عراق ترکیه سبک دیدم دو خال بغیر
نهاده اند اگر آن دور کنند و یک خال بر رویش نهند انگاه نمک پیا
میشود و کنیزک ترک اندام باشد خرد به و کنیزک هند و آتش است فروخته
یک اصل ترک آس است و به اصل هند و برای آس کنیزک هند و ابی
آتشی آرد و کنیزک ترک را اگر این فرامی آب و آتش شود و کنیزک هند و ابی
کشد و یا آبی اما کنیزک ترک را اگر آتشی بدید آتش درو گیرد اما اینجا که پسند
پخته است چند ترکیه را دیدم که رخساره سرخ و پای واه سیاه سودند
اگر چه روی شان سیاه گشت مصرع آن سرخی روی خوشتر است
سمو الاسماء ترکیه ای خاتون مه تماست یلدر خاتون در تمام
منزلها سیر نموده است تا اینجا مستقیم شده است چلیان خاتون

در مصلحت است که این کنیزک را در خانه فلان عراق ترکیه سبک دیدم دو خال بغیر
نهاده اند اگر آن دور کنند و یک خال بر رویش نهند انگاه نمک پیا
میشود و کنیزک ترک اندام باشد خرد به و کنیزک هند و آتش است فروخته
یک اصل ترک آس است و به اصل هند و برای آس کنیزک هند و ابی
آتشی آرد و کنیزک ترک را اگر این فرامی آب و آتش شود و کنیزک هند و ابی
کشد و یا آبی اما کنیزک ترک را اگر آتشی بدید آتش درو گیرد اما اینجا که پسند
پخته است چند ترکیه را دیدم که رخساره سرخ و پای واه سیاه سودند
اگر چه روی شان سیاه گشت مصرع آن سرخی روی خوشتر است
سمو الاسماء ترکیه ای خاتون مه تماست یلدر خاتون در تمام
منزلها سیر نموده است تا اینجا مستقیم شده است چلیان خاتون

کرم حشر صابر
 باقی ماند از این
 قوه در زمین با این
 فرزندین خوار
 و لفظ بالا بخند
 در کجاست با این
 ملک خراسان با
 حال قدر بالا و لفظ
 راست بر دوخته
 مناسب
 مستقیم
 قوه در زمین

نام او زان است که بسیار
 مقدار ده من و نیم یک
 نیم سیر نصف سیر باشد
 ستمی و نه ستمی که
 نگذارد و بلکه بخانه
 چاه کند دوم آنکه
 بیرون آن نگذارد و یک
 سوم بیرون نگذارد و
 قوه در زمین
 یعنی جماعت مردم
 بسیار و یکدو و سه
 بگذرانند و ستمی
 مردم در ستمی
 دستانه آسایش
 در این قوه

نام او زان است که بسیار
 مقدار ده من و نیم یک
 نیم سیر نصف سیر باشد
 ستمی و نه ستمی که
 نگذارد و بلکه بخانه
 چاه کند دوم آنکه
 بیرون آن نگذارد و یک
 سوم بیرون نگذارد و
 قوه در زمین
 یعنی جماعت مردم
 بسیار و یکدو و سه
 بگذرانند و ستمی
 مردم در ستمی
 دستانه آسایش
 در این قوه

اگر پایی کنیزک بی سنگ باشد دست بی بی با سنگ نباشد
 کنیزک که آب پشت خواجه بریزاند ناچار است که بی بی آبروی او
 سرزد و آن بی بی بسیار مینویسند که شکم سیر میابد که خود از سنجهای
 ده منی سیر نشود و کنیزک را بر ایتب نیم سیر خرسند و اردو کنیزکی
 که بیرون گذارند هیچکسش بیرون نگذارد و کنیزکی را که دست
 آسیا باشد دست آسیا ش چون دستگیر شود جاریه را الله به
 که بسیار خواهد داشت شش بند زنجیر کند و خواهد رشته دراز ده یک جاریه
 که بر سر آب میرود و یک جاریه آنکه آب بر سر او می آید کنیزک سبک
 طرفه حالی عکس سرش میگذرد و آب و نمی گردد و غرق است
 جاریه بنقشه متواضع است آری و خدمت کردن برآمده است
 نرگس اگر چه مست می نماید اما پاک چشم است با دام درون پوست
 چربی دارد و آن سخت دیدگی میکند اطلس بابت بستر خوابت
 بی سر شده است و نو بر شده گرد و صنوبر چون در زمین بالا افتد
 یافته است حکایت بالا اگر بر سر راست او گوید شکر آب

سنگ اول عجا
 در آب است
 در او یعنی بیرون
 آید
 یعنی با لفظ
 بیرون از نال
 و بسیار مطلع
 تاد و وقت
 بکار آید و ناز
 ز خیره گویند و ز
 جنسی است از
 طعام در غایت
 شهرت

در این قوه
 نام او زان است
 مقدار ده من و نیم
 نیم سیر نصف سیر
 ستمی و نه ستمی
 نگذارد و بلکه
 چاه کند دوم
 بیرون آن نگذارد
 سوم بیرون نگذارد
 قوه در زمین
 یعنی جماعت مردم
 بسیار و یکدو و سه
 بگذرانند و ستمی
 مردم در ستمی
 دستانه آسایش
 در این قوه

نایه فساد دست چنانکه اگر در شیشه کنند تیرا و دسوسن که از اداش
کرده بغایت زبان آورست بنده کنیز کی خرید هست که بیشتر
غلام اوست نوروز هنوز در رسید هست و از صد گلش یکی
نشکفته است ارغوان و یاسمین چندان نازک اند که بینی خورشید
برایشان تافته نشده است ^{چنانکه کسی ذوق شیرین بنام}
مگر آنکه دریا بیاور با کام حرف چهارم در خیالاتی که از اوصاف
حیوانات خیزد ^{چنانکه} جولان الجواد ^{چنانکه} نقره خک که ملک پولاد دارد
واجب است که سم آهنین او را از عین زر فصل سازند ^{چنانکه} آسب
جانور است که چون پایش شیخ دوز کند بهتر دود هرگز جواد
بی جنباش ستوری که مخدوم فرستاده است از انماست
که پشتش را گاو پشتی توان نهاد بلکه بارگی گاو ^{چنانکه} خواجه خراسان
ماوریت که گرد آسپار خرمن ماه و راه گاه کشان پیدا کند
خواجه نجیب ساربان ^{چنانکه} حجازه دارد که از سواد که هندوستان
شب در میان کند و سواره به نیم روز رسد ^{چنانکه} خواجه حادی ماکه
نیت بختی دارد که اگر از نیم روزش برانند بعد از نماز دیگر شام

ما یه فساد است چنانکه اگر در شیشه کنند تیرا و دوسوسن که آزادش کرده بغایت زبان آورست بنده کنیز کی خرید هست که بشیر غلام اوست نوروز هنوز در رسید هست و از صد گلشن یکی نشکفته است ارغوان و یاسمین چندان نازک اند که بینی خورشید برایشان تافته نشده است ^{۱۱} اند کسی ذوق بشیرین بنام که آنکه دریا بدو را بکام حرف چهارم در خیالاتی که از اوصاف حیوانات خیزد جولان ^{۱۲} الجواد نقره خنک که ملک پولاد دارد واجب است که سم آهنین او را از عین زلفش سازند آسب ^{۱۳} جانور است که چون پایش پیش دوز کند بهتر دود هرگز جواد بی جنبه است ستوری که مخدوم فرستاده است از آنها که ششش را گاو ششی توان نهاد بلکه بارگهی گاو و خواجه خراسان ماثور است که گرد آسپاخر من ماه و راه گاه کسان پیدا کند خواجه نجیب ساربان ^{۱۴} حمزه دارد که از سواد که میندوستان شب در میان کند و سواره به نیم روز رسید خواجه حادی ماکه ^{۱۵} شام نیست بختی دارد که اگر از نیم روزش برانند بعد از نماز دیگر شام

[illegible][illegible]

بنده محرر یافته بود بعد ارسال ازاد رسیده دل بنده را که
 مملوک غم گشته بود خط ازادی داد نامه جانگشای که هر خطی از آن
 کلمات دل بند می بود رسید هم جان گریز پای را از زنجیر سکونت
 در پای کرد و هم عمر روزه را پای بند جاوید گشت سفر مسافر مخدوم
 آفتاب و از افق مهر طلوع کرد و از آن سواد و بیاض کیفیت سب
 در روز روشن گشت کتب خاص که نافه بود بی خطا یک
 رسانید و از آن سواد که مشکلی بوی آهوی طیب عیش و روح روح
 بسا حاصل آمد سواد که از آن قره العین آمده بود دیده را روشن گردانید
 بود از شفقتی که از سواد و طوی روش گشت صبحی بود صادق که از
 سواد مبارک تجلی نمود اخبار ساز ازین قمری طوق دار باز نگردد و در
 بطریق موجه روانست اگر نامه خاص بقدر پر موری رسیده
 از آن چون بدید سلیمان تاج سر ساز و پیوسته خامه جاری را
 مجاری احوال سیر میباید داشت اخبار اخوی بار نامیر
 مگر ایها آبادان نماز یاسن بابت آن نموده ام که این باب مسدود
 گشت تا تیراه گذشته است از کلک خاص برین جانب نامه بر تاب

می دانست
 خلیل آفتاب
 سب در بیج
 سلطان در پادشاه
 نیت در پادشاه
 یعنی از سر نامه
 این بر تاب
 زنده اند و حق
 یعنی تمام و نشاء
 مناسب برین
 و یکبار جمع
 یک که یعنی
 است
 رساله اول اعجاز خسرو
 کلام بسیار
 قوه مسوده
 این مسوده باشد
 گو مسوده هم از اصل
 لای در است نمی آید
 باشد سارا که مشد
 آید یعنی در سر در
 فارسی از نه حقیقت در
 فو کس آواز که است
 قوی باشد پس مناسب
 قمری و بار نامیر
 شاعری گوید
 فشانند خاک کند
 دوبالا خاک کند
 از نور که بنیامیت
 که در ذات آهمن در رود و در این نور
 محمول است که موجه تا قطار بسته
 بر دارند
 دلسز و در در نظر بابت باب بلخی
 مناسب است
 بقلب اضافت گشت
 یعنی ماه بر تاب

[illegible]

نشد بهت الغرض احيانا پيگان تيز رو را براي كوري و دشمنان ايانا
بشتر استعمال مجاري در محلي بايد كرد كه ذكر قلم و يا آب باشد و حال
احوال جانب مشايخ اخبار متواتر سوي دانشمند خاصه محدث
باز سوي عالم چنين كه از اجزاي آن طرف علم و در سوي نويسند
چنين كه كيفيت آن طرف تحرير فرمايد سوي شكرى چنين كه بد
سوار و پياده كاغذهاي غرض برتاب كند از ساكن اگر كشتل
فاصله ان باد سير رسيدند و از رسيدن فرمان سليمان
آتش و جان را انس جاني بجاصل آمد روند گاني كه از نسيم صبا
آينده تر آمدند و از ورود غنچه مهر مسته مراد خاص گل مراد
بشگفت اين جانب آوازه برآمده بود كه فلان ميرسد و سبزي شد
و دشمنان چشم باز كرده راه پيگان ميديدند الحمد لله كه سر دل
ايشان شرول ايشان شد بمشتر آمد و مژده رسيدن شادي
رسانيد از ان اخبار سار مست افزود و مشتر آمد و حالها روشن
رفتن ميمون بر ما مبارك آمد فاصد صادق فرستاده شد تا ما
عبید بعید پیش رقیب قریب شمار شش شری شرح دهد

[illegible]

مشتمل در هشت وصف است
 ۱- قوه قطره آب
 ۲- قوه قطره آب
 ۳- قوه قطره آب
 ۴- قوه قطره آب
 ۵- قوه قطره آب
 ۶- قوه قطره آب
 ۷- قوه قطره آب
 ۸- قوه قطره آب

فرستاده شد یک جبرجوی که لطافت از موج میزد و یک نیز مجری که آب از دیکر
 و یکای زبیدی که مسکه بدان چربی نباشد بخت روان کرده شد اگر چه این
 قطره بدیاری بدن باشد معذرا انهم که دست از آن نشوید تا مشکلی خلقی که از آن
 خلق رسید اول بر دیده نهاده شد بعد از آن بر بینی تیغ که فرستاده خاص
 رسانید از بسکه میان بیدش تنک و لطیف بود تیغ از درونش
 چنان نموده شد که گوی برگ نار رسیده است که از درون شاخ
 بیرون می آید تیغی که مخدوم فرستاده است آن آب تنک را گوی
 بر خیمه اند کار و خاص را از بسکه آب برداده اند آتش میریزد کار کرد
 که مخدوم فرستاده منت تیزی بر بنده متوجه شد کیسه که مخدوم
 فرستاده چنان مبارک آمد که از غایت در آمد و در پوست
 کیسه بنده شب و روز برای درم آویخته می باشد و اگر دوا
 در می افکنیم از کم ما گوی فریاد میکند یکبار دهنش لبالب پر میاید
 تا سخن نگوید بخشنده پوست از سر کیسه درم باز کند و بدخل برای
 از پوست خویش کیسه سازد شانه که خداوند از سر لطف ارسال
 فرموده بود بر فرق راه کرد و مشاطه محاسن بنده گشت

فرد از سر
 نقطه سراسر
 شانه ۱۲
 بافتن و کشیدن
 نقطه وارزون شانه
 که روی شانه را از آن
 سه ناله شانه نام
 اصلی بارچه
 مشک نقطه شانه
 و پیری و دیده نقطه بینی
 و فاخته مشک بافتن
 که بنده از بند آواز
 شدن و تنگ
 بافتن از سبزه
 سه مدخل بافتن و
 فاخته شانه
 در داخل کردن
 در داخل کردن و جا
 اول صورت نمی
 در صورت میست
 اسم ظرف و بضم
 میم اول مذکور شد
 از منتخب کشف
 سه مشاطه در پوست
 دلاک کمال را گویند
 فارسینان تحقیق
 نیز استعمال کنند
 سه ز من مشاطه
 صدق میطلبید
 بنور زعفران را
 غنی است از بار

در فرستاده شد یک جبرجوی که لطافت از موج میزد و یک نیز مجری که آب از دیکر
 و یکای زبیدی که مسکه بدان چربی نباشد بخت روان کرده شد اگر چه این
 قطره بدیاری بدن باشد معذرا انهم که دست از آن نشوید تا مشکلی خلقی که از آن
 خلق رسید اول بر دیده نهاده شد بعد از آن بر بینی تیغ که فرستاده خاص
 رسانید از بسکه میان بیدش تنک و لطیف بود تیغ از درونش
 چنان نموده شد که گوی برگ نار رسیده است که از درون شاخ
 بیرون می آید تیغی که مخدوم فرستاده است آن آب تنک را گوی
 بر خیمه اند کار و خاص را از بسکه آب برداده اند آتش میریزد کار کرد
 که مخدوم فرستاده منت تیزی بر بنده متوجه شد کیسه که مخدوم
 فرستاده چنان مبارک آمد که از غایت در آمد و در پوست
 کیسه بنده شب و روز برای درم آویخته می باشد و اگر دوا
 در می افکنیم از کم ما گوی فریاد میکند یکبار دهنش لبالب پر میاید
 تا سخن نگوید بخشنده پوست از سر کیسه درم باز کند و بدخل برای
 از پوست خویش کیسه سازد شانه که خداوند از سر لطف ارسال
 فرموده بود بر فرق راه کرد و مشاطه محاسن بنده گشت

امید است که چون کل در خانه کلابی پاسبان گردد مضاحکی چون دفتر کل
 مایه خنده و طیب بخدمت فرستاده شد امید که بیادند و مضامین
 فلان کتابی جوید مزاج کتاب ما را برود و فردا گرفت فلان کس جانم
 بعاریت برد و پاسبان کرد هر که کتاب بی گروگان عاریت دهد بد
 کتاب گروگان باز یابد هر که شطرنج و زردی گرو عاریت دهد بازی یابد
 رباع عاریت بزور هنری کرد و باز نداد اسباب مجلس یک مشورت
 عزیز تر بعاریت برد و فردا گرفت ز تشنه بیاید آورد و فردا باید گرفت
 نان گویا عاریت باز پس ده با یکی بختی خام معاملات العوام
 و الخواص هر که از و ام خلاص یافت گردش از فرض آزاد شد
 فلان و امی که بستاند کم دهد کم چه باشد که بیش ندهد گرامی و زانی
 هر دو بنفش و نفس یکی اند شست قباله به از روی قباله گواهی که را
 در میان ندارد گواه ست بی الف هرگز عوام را از و ام خالی نیاید
 شاهد راست گوی به از شاهد دروغ گوی خواجه درزی مادام دوست
 و قباله پاره کرد هر که شمس را از و ام دهد شعاع زر و ام نیاید جمال
 که مال را فردا گرفته اند تا سر ایشان نیندازی مال حاصل نشود و نه

میدست که چون کل در خانه کلانی پایمال کرد و مضاحی چون دفتر کل
مایه خنده و طیب بخد مت فرستاده شد امید که بیادند و مضاحی
فلان کتابی جهود مزاج کتاب مارا برود و فرد گرفت فلان کس جامی
بعاریت برود پایمال کرد هر که کتاب بی گروگان عاریت دهد
کتاب گروگان یازید بهر که شطرنج و زدی گرو عاریت دهد بازی یازید
رباب عاریت برود بر نری کرد و باز نداد اسباب مجلس یک معشوق
عزیز که عاریت برود و فرد گرفت ز تشنه باید آورد و فرد باید گرفت
آن کوربتان ریت باز پس ده بایکی حتی خام **معاملات العلوم**
والنحواص هر که از و ام خلاص یافت گردنش از فرض آزاد شد
فلان وامی که بستاند کم دهد کم چه باشد که بیش ندهد رانی وزانی
هر دو بنفش و نفس یکی اند شست قباله به از روی قباله گواهی کرد
در میان ندارد دلواه سست بی الف هرگز عوام را از و ام خالی نیاید
شاهد راست گوی به از شاهد دروغ گوی خواجه درزی مادام دوست
دقباله پاره کرد هر که ششمس را از و ام دهد شعاع زر و ام نیاید جمال
که مال را فرد گرفته اند تا سر ایشان نیندازی مال حاصل نشود و رها

[illegible]

[illegible]

این ربط آنچه مناسب تقسیم بوده است در محل خویش آید و یافته صریح
 کافرا و العناد فی الریاض: اما آنچه علی بن قسیمی ندارد و آوردن
 آن ضرورت است اینجا ذکر کردم تا گفتنی ننماید گفته در دل من
 و آنچه به قسم است یکی کلمات ادعیه قدیم که بر سبیل عموم
 نقش می بستند و اینجا غالباً بر ترسل متضمن لطیفه استعمال
 میباید کرد و دوم دعای بعضی معارف که ذکر ایشان در مکتوبات کم
 و سوم ادعیه مخدرات که بدان نیز احتیاجی میباشد و آن نمود
 واجبست اینجا اما کلمات قدیم دعا ناتج و عقیم بسیار است از آن
 جمله کلمه چند که ناتج است اینجا باز ننموده شد شاعر تا بود دستور اول
 و در باب قلم به که بی مایه نریزد و اندر آب قلم حرف اول در استعمال
 کلمات قدیم و ادعیه برسم جدید حرف دوم در ادعیه بحال برسم جدید حرف سوم
 در ادعیه مستورات زنده و گذشته برسم علی الاحمال و الا اساسی
 و این مصراع از برای فرست است اینجا به حرف اول در استعمال
 قدیم و ادعیه برسم جدید بدانکه دام در محلی باید گسترده که لطیفه بهر شکلی که هست
 در دام بسته شود چنین که امضاء و سلسل فلان و نریز دام گردانست

تواضع بجای خفایت و سبک است محترمت و ارفع شده و این را که بود حافظ حرور و کرم بر باشد باطن و ظاهر را محترم یعنی این فقرات لطیفه عموماً بر اسمی و لقبی و نسبت و منطبق خصوصاً این را اسماء و القاب لطیف بلاغت آنرا مرطوب است ۱۲

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نصرت خاتون و فتح خاتون و فخر خاتون و دولت خاتون
و تاج ملک و جوام ملک و فاک ملک که از آل ذاتها فی الدول وخصت
باجسان الملک المبین علی تفصیل الاسامی فاطمه زهرا
و جواد البشر بشیر الحیلة الجنّت رابعه جعلها احد ثانیة رابعة
و جعل تربیع القبر مبارک علیها و صار مریح الخیرت مرعاً علیها عایشة لازلت
عایشة فی الصلاح و نجای طیب معیشتها مستورة و امّ متقناتها
فی السر و سترت فی استار المغفرة خدیجة عصمت من خداج
و علیها کمال الرحمت بلا خداج زینب زینت بحیلة العفا
و اعطى المحور الدین بهار شهرة بعد بروج ستارها عن الوبال و
میزانها ربیة شعر ثبت علی عین الشریعت دایماً و علی عیون
الخلج تسبیح سرمد اخط تهم در تاریخ مستلیمه هیئت حروف ع
انیمه نسبت حسابست و نجوم بد آنکه در سال و ماه و
روز نیز ابداعی کرده شد که در روی روزگار تاریخ گردود در
انما آنجا که درجه ارتفاع معانی ممکن است واجب کند که دقیقه
و گزاشت نشده باشد چنین که مثل لفظ حمادی از محل آن

[illegible]

محسوب دارند اینهمه دعویهای بلند بالا رفت تا بر تائیدهای دلپذیر بنا
 چگونه بدلهای فرو داد پس مثالی چند بحجت تعلیم موهسان بفرست
 نموده آمد چنانکه اگر کسی بر سر این کتاب شود حرفی کافی است
 در استعمال بکار آید زیرا که هر معنی ده بدون دوازده خویش
 چون دال که در جمل دهد حرف چهارم حرف اول در تاریخ الفا
 لطیفه آمیز حرف دوم در تاریخ هفتم با نسبت کو اکب حرف
 سوم در تاریخ دوازده ماه متضمن لطائفی که از انماهای ماه و موه
 بطریق نسبت جمل خیزد حرف چهارم تاریخ سی روزه گواه
 بحساب جمل که سیر ماه در بروج و منازل نیز ضمایا باید بطریق
 و ایام حرف پنجم تاریخ مجرماه بحساب جمل موشح بخالات بچینا
 حرف ششم تاریخ سال بحساب جمل حرف هفتم در الفا
 که از هندی و جمل خیزد مصراع اینک این مصرع نیز از بهر فرق
 حرف اول در تاریخ اتفاقی لطیفه آمیز معلوم دانایان با
 که در بعضی جا شمار ماه و روز متفق افتاده است چنین که ب
 بحساب جمل هم دوشنبه و هم دودهم حرف دوم ربیع چون

200

三

اول

۱۰۰

10

1

102

115

تاریخ

儿

7

2

سجین

میں

بطور

روز خورشید روشن کردن این حال در روز آفتاب بود سایه
 گستردن قلم برین سواد روز خورشید بود بر بست این منظره را
 در روز آفتاب بود چهل اچون روز یکشنبه از سر آفتاب شروع شد
 ملک الشرق شمس الدین سوی غرب روان شد عقد محدرات
 این پوره در چهارم رمضان شعبان بود که هر جا که در نام ماه الف آید نام
 این روز و شمار ماه درست افتد حروف دیگر که اسامی هفت است
 هر جا که در وسط ماه بود همین حکم دارد و و شنبه روز ماه قلم
 شهاب و شش درین مهتاب در روز ماه بود نگارش این حرف
 شب و ام در روز ماه بود ارسال نامه در روز ماه بود چهل ب چون
 روز و شنبه از فردا آفتاب طالع گشت طلعت نورانی ملک
 قمر الدین دیده را نور داد چون روز ماه از آخر شب روشن گشت
 ملک بدرالدوله را دیدیم از تافتگی شمس آفتابی بی تاب شده بود
 چون روز ماه از میان صبح پیدا شود آفتاب مرافروز از درین
 در آید عقد این غنچه مغنبر و دوم ربیع بود مهر کرم الکتاب
 غنچه بر لب این نامه در سوم رجب یا سوم شعبان بود

این کتاب در روز آفتاب بود چهل اچون روز یکشنبه از سر آفتاب شروع شد
 ملک الشرق شمس الدین سوی غرب روان شد عقد محدرات
 این پوره در چهارم رمضان شعبان بود که هر جا که در نام ماه الف آید نام
 این روز و شمار ماه درست افتد حروف دیگر که اسامی هفت است
 هر جا که در وسط ماه بود همین حکم دارد و و شنبه روز ماه قلم
 شهاب و شش درین مهتاب در روز ماه بود نگارش این حرف
 شب و ام در روز ماه بود ارسال نامه در روز ماه بود چهل ب چون
 روز و شنبه از فردا آفتاب طالع گشت طلعت نورانی ملک
 قمر الدین دیده را نور داد چون روز ماه از آخر شب روشن گشت
 ملک بدرالدوله را دیدیم از تافتگی شمس آفتابی بی تاب شده بود
 چون روز ماه از میان صبح پیدا شود آفتاب مرافروز از درین
 در آید عقد این غنچه مغنبر و دوم ربیع بود مهر کرم الکتاب
 غنچه بر لب این نامه در سوم رجب یا سوم شعبان بود

این کتاب در روز آفتاب بود چهل اچون روز یکشنبه از سر آفتاب شروع شد
 ملک الشرق شمس الدین سوی غرب روان شد عقد محدرات
 این پوره در چهارم رمضان شعبان بود که هر جا که در نام ماه الف آید نام
 این روز و شمار ماه درست افتد حروف دیگر که اسامی هفت است
 هر جا که در وسط ماه بود همین حکم دارد و و شنبه روز ماه قلم
 شهاب و شش درین مهتاب در روز ماه بود نگارش این حرف
 شب و ام در روز ماه بود ارسال نامه در روز ماه بود چهل ب چون
 روز و شنبه از فردا آفتاب طالع گشت طلعت نورانی ملک
 قمر الدین دیده را نور داد چون روز ماه از آخر شب روشن گشت
 ملک بدرالدوله را دیدیم از تافتگی شمس آفتابی بی تاب شده بود
 چون روز ماه از میان صبح پیدا شود آفتاب مرافروز از درین
 در آید عقد این غنچه مغنبر و دوم ربیع بود مهر کرم الکتاب
 غنچه بر لب این نامه در سوم رجب یا سوم شعبان بود

همه را به دست خود رسید و در هر یک از این کتابها که در آنجا نوشته شده است
در هر یک از این کتابها که در آنجا نوشته شده است

پس اگر بایزدم که اشی ماه در وسط ماه بود و
فقره که انجام این کار در وسط ماه باشد
بروز منی برآید چه وسط است که علامت
و هم وسط حرف الف است که علامت
یکشنبه بود و آن روز یکشنبه بود

خاندان نبوت و سلطان فدا و است
فکر سبک و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

این سواد روزی سه روز بود و سجد کسیران قلم روزی سه روز بود
واو گسترده و سایه برین بساط نور در میان روز بود اینجا نیست
ساعت و روز درست می آید تحریر در روز آدینه دوم شوال بود
چون آدینه از دل خور روشن شد یا از میان روز بیدار گشت
جانی میان نور پنهان گشت فردا که آدینه از میان روز روشن
گردد مصلای بر سر سیاهان رحمت میباید ساخت و در آن
رفت عجم تقویم این روزنامه در روز فلان کواکب بود چنانکه
سماک قلم در روز فلان سیاره بود و دیدن شهاب خامه برین
دیوان سیاه در روز فلان اختر بود حرف سیویم تاریخ
دوازده ماه متضمن لطائف که از نامهای ماه و موسمه بطریق
نسبت و جمل خیزد محرم سر به کشیدن میل قلم در عین این
عریضه روز عاشوره بود قبله و بعد هم بیاید خوی چکانیدن
خامه و ایام گرامیان محرم بود تحلیل بگر یعنی برین ورق فرد
در شهر محرم بود عقد این سحر حلال در شهر محرم بود غلظت حرم
گریه قلم آواز صریر در عشر عاشوره و ایام مقتل حسین بود در عز

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است
از آن نبوت و شادان و سید که مالک است

[illegible]

[illegible]

در ماه بیست و نهم رسید به سنگام و در فتنای قلم پرین پیش
که بود وی حیدر هفتدهم سنگام برآمدن اختر معنی از قلم
دو پیکر ماه بجز از رسید به بود و میر و هم سنگام و دیدن ملک سنگام
ماه بیست و نهم سوار گشته بود و میر و هم سنگام برداشتن
شاهین قلم ماه بیست و نهم رسید به بود و نور و هم سنگام تولد
این نتایج ماه بیست و نهم بطین رسید به هم سنگام آراستن این
نور بنفش شبگون بر تو ماه از آخر و لو تا و حصه اول حوت
که فتنه بود بیست و یکم سنگام جنبش کلک خطی ماه بیست و نهم
که رسید به بیست و دوم سنگام و دیدن کلک
کوت پای درین صحرای ماه دور باز پیر جیدی سوار گشته بود
بیست و سوم سنگام جد کردن قلم ماه کلاه از سر نهاده بود
و از جزا که بسته بیست و چهارم سنگام وضع ام الحرف
برین میان قلم و بطین بود بیست و پنجم سنگام راست
ایستادن کلک خطی درین مرکز ماه در آخر سماک پای نهاده بود
بیست و ششم سنگام سلسله یافتن قلم ماه بیست و هفده

در ماه بیست و نهم رسید به سنگام و در فتنای قلم پرین پیش
که بود وی حیدر هفتدهم سنگام برآمدن اختر معنی از قلم
دو پیکر ماه بجز از رسید به بود و میر و هم سنگام و دیدن ملک سنگام
ماه بیست و نهم سوار گشته بود و میر و هم سنگام برداشتن
شاهین قلم ماه بیست و نهم رسید به بود و نور و هم سنگام تولد
این نتایج ماه بیست و نهم بطین رسید به هم سنگام آراستن این
نور بنفش شبگون بر تو ماه از آخر و لو تا و حصه اول حوت
که فتنه بود بیست و یکم سنگام جنبش کلک خطی ماه بیست و نهم
که رسید به بیست و دوم سنگام و دیدن کلک
کوت پای درین صحرای ماه دور باز پیر جیدی سوار گشته بود
بیست و سوم سنگام جد کردن قلم ماه کلاه از سر نهاده بود
و از جزا که بسته بیست و چهارم سنگام وضع ام الحرف
برین میان قلم و بطین بود بیست و پنجم سنگام راست
ایستادن کلک خطی درین مرکز ماه در آخر سماک پای نهاده بود
بیست و ششم سنگام سلسله یافتن قلم ماه بیست و هفده

در ماه بیست و نهم رسید به سنگام و در فتنای قلم پرین پیش
که بود وی حیدر هفتدهم سنگام برآمدن اختر معنی از قلم
دو پیکر ماه بجز از رسید به بود و میر و هم سنگام و دیدن ملک سنگام
ماه بیست و نهم سوار گشته بود و میر و هم سنگام برداشتن
شاهین قلم ماه بیست و نهم رسید به بود و نور و هم سنگام تولد
این نتایج ماه بیست و نهم بطین رسید به هم سنگام آراستن این
نور بنفش شبگون بر تو ماه از آخر و لو تا و حصه اول حوت
که فتنه بود بیست و یکم سنگام جنبش کلک خطی ماه بیست و نهم
که رسید به بیست و دوم سنگام و دیدن کلک
کوت پای درین صحرای ماه دور باز پیر جیدی سوار گشته بود
بیست و سوم سنگام جد کردن قلم ماه کلاه از سر نهاده بود
و از جزا که بسته بیست و چهارم سنگام وضع ام الحرف
برین میان قلم و بطین بود بیست و پنجم سنگام راست
ایستادن کلک خطی درین مرکز ماه در آخر سماک پای نهاده بود
بیست و ششم سنگام سلسله یافتن قلم ماه بیست و هفده

[illegible]

[illegible]

بیرون داده شد بیست و یکم هنگام تحریر این نامه میمون
که راحت مدام است دور ماه یکبار بی سر و بن رسیده بود
بیست و دوم هنگام صلاه صریح خاصه بر ورق صحن شفا
کز یک ماه یکبار بی آب رسیده بود بیست و سوم هنگام
ترتیب این دیباچه ماه از درج یک بیرون آورده شد
بیست و چهارم تاریخ از سر کاک بیرون افتاده است
در پایان کاغذ تمام شده بیست و پنجم تاریخ ماه بر
ورق طی کرده شد بیست و ششم شماره ماه در میان
سکوت گفته شد بیست و هفتم کاتب تحریر شماره ماه را
از قصب قلم کز کرد بیست و هشتم کاتب آخر کحل را
فروخته شد بیست و نهم تاریخ ماه نوشته بر که اینانی است
روشن خواهد کرد بیست و دهم شماره ماه سر کاک با خط
میوست فرو خواندن فرماید شمی ام هنگام شرح این را از
بیست و یازده پهلوی ماه بیان سلج رسیده بود و زیور
نظاره و آشکار شده ۱۲
شدن قصه قلم در شهر ارم بود و رسید کردن این نامه در شهر است

شدن قصه قلم در شهر اسماء و وصف کردن این نامه در شهر است

در پیوند کردن این نسبت هنگام یکم شدن حروف هشتم در انتظام دو دو
 نسبت قریب بعید صریح ازین صریح گردد و فرق روشن حرف اول در
 مکتوب از اول تا آخریه نسبت چشم نگه کن روشن و نگاه داشت
 نسبت در تمام مکتوب چنان بود که از عین عنوان تا پایان بود
 از زیر خم ابروی نو ن نسبت بیرون نرود مثل اگر مکتوب الیه
 عین الدین است باید که کمال مداد را از سیل قلم بران گویند
 روان کنند که تمامی ساد و با کمال تناسب عینی مزین گردد
 میان این دو قائل گرفتاری نسبتی ناگه با حلقه در دل بسا
 کحل نا هموار در دیده حرف و هم نسبت القاب کم نتاج و اگر
 مکتوب الیه را بقبی باشد که از این نسبت بسیار نخی و چنانکه
 خیر الدین یا خیر الدین اینجا نسبت از نسب عرف و شغل و
 طلب باید کرد و صفتی باید گرفت تا بهیچ حالست که نسبت
 فراهم نه آید اما طبع انگیزنده باید و آنرا که تصرفات معنی قدرتی
 کامل نباشد آن به که قلم در پی این طرز زبانه تا خشک
 زبان چون قلم خویش نماید حرف سوم در نصرت ستم نسبت

این نسبت در تمام مکتوب چنان بود که از عین عنوان تا پایان بود
 از زیر خم ابروی نو ن نسبت بیرون نرود مثل اگر مکتوب الیه
 عین الدین است باید که کمال مداد را از سیل قلم بران گویند
 روان کنند که تمامی ساد و با کمال تناسب عینی مزین گردد
 میان این دو قائل گرفتاری نسبتی ناگه با حلقه در دل بسا
 کحل نا هموار در دیده حرف و هم نسبت القاب کم نتاج و اگر
 مکتوب الیه را بقبی باشد که از این نسبت بسیار نخی و چنانکه
 خیر الدین یا خیر الدین اینجا نسبت از نسب عرف و شغل و
 طلب باید کرد و صفتی باید گرفت تا بهیچ حالست که نسبت
 فراهم نه آید اما طبع انگیزنده باید و آنرا که تصرفات معنی قدرتی
 کامل نباشد آن به که قلم در پی این طرز زبانه تا خشک
 زبان چون قلم خویش نماید حرف سوم در نصرت ستم نسبت

در تمام مکتوب چنان بود که از عین عنوان تا پایان بود
 از زیر خم ابروی نو ن نسبت بیرون نرود مثل اگر مکتوب الیه
 عین الدین است باید که کمال مداد را از سیل قلم بران گویند
 روان کنند که تمامی ساد و با کمال تناسب عینی مزین گردد
 میان این دو قائل گرفتاری نسبتی ناگه با حلقه در دل بسا
 کحل نا هموار در دیده حرف و هم نسبت القاب کم نتاج و اگر
 مکتوب الیه را بقبی باشد که از این نسبت بسیار نخی و چنانکه
 خیر الدین یا خیر الدین اینجا نسبت از نسب عرف و شغل و
 طلب باید کرد و صفتی باید گرفت تا بهیچ حالست که نسبت
 فراهم نه آید اما طبع انگیزنده باید و آنرا که تصرفات معنی قدرتی
 کامل نباشد آن به که قلم در پی این طرز زبانه تا خشک
 زبان چون قلم خویش نماید حرف سوم در نصرت ستم نسبت

بقدری از او است و امر دارد
 و این حجاز است کلیم
 بهیچ پیشانی است حال نمایند
 جابه بالکسر جمع و نه سیستان
 چه میان و دار و قیام
 و در و ازید باشد ۱۱
 بالکسر رشت که با جمره
 ضد مقید ۱۲
 بنذر تا کرده شده
 مطلق بالضم از
 و کله حقه بالکسر
 ۱۳

هست اینجا زواج اهر نسبت اما اگر جوهری خواهد که بقوت
طبع خویش عقد نسبت را بگسلد باری درین نظام مطلق
روان باشد مگر بدو شرط اول آنکه سمط کلام در بیان علمی
و کیفیتی تعلق باید کرد که اگر برای نسبت بآن نیز یار شود
و روی غرض را پوشیده گرداند چنانکه هم درین دیباج
در بعضی محل علیه نسبت عمل گشته شده است تا جبهه
مقصود بی علاقهای بلاذری روشن در نظر آید و شرط دوم
آنکه جواهر معنی بر هر دو کاغذی گسست چندان نشر کند که در
اذیال صحائف نگنجد تا انبوهی در لطائف بی جاده بی نسبتی
فروپوشد و بینده در گرد آوردن لالی آید از چنان مستغرق
گردد که به بیجاده نیرد از دسه رشته نسبت اگر می گسلی
زینسان گسل + بدو دکت در نباشد در میان هم بگسلد
حرف چهارم در پنجار تنیدن گردانار و چو نسبت کتاب
و مکتوب معین نیز نسبت با فذگی شد آنکه بر یافت نسبت در بار یکپهای مکتوب
بر مفعول دیگرست و در کتابت بر شکل دیگر خیر بانی مکتوب چنانکه بالا

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

بالارفته است و اینچنان نیز جولا یکی دوباره کرده میشود و آن نسبت
که از ^{تور} دگاه عنوان تا ذیل تاریخ تازی از کارگاه یک نسبت
بیرون نیفتد و این التزام بحجت آنراست که عرصه نامه ^{دوازده} رتبه
باشد یا بند واری یانیم تاسی غایت یک جزو باشد هر این
طرز را آن مقدار دقائق بیاید که یکسانی را امارت نسبت تواند کرد
و اگر کسی دو جزوی بهماری و تکلیفی فرود تواند آورد
سوی آخرین صنعت شش ^{هفت} را که کو بزند بتبار بر شانه
موشکاف را ^{اینک} این نسبت حکیمین و علم
اما خیالات نسبت در علم خانه کتاب بسیار باید از آنرو
که کتاب عاقبت از ده پنج جزوی ^{از} و اگر بیشتر از نسبت
وی تاسی کم نباشد و چندین کار را یک نقش نسبت
نگاه نتوان داشت و درین طرز نظر از نسبت نگاه داشتن
ضروری پس همیشه آن باشد که در صحائف حریری
کتاب هر مقامه سخن را شاخ و برگ و دیگر نگار و نظم که
در آخر آن چون ^{یک} ابلی بهلوی موج دریا از برای فرق کشدن چنانکه

کسیتم که سجده بران آستان کنم + در خاک میکنم ز خجالت سجود خویش از بهار عجم ۱۲

چنانکه آید از این کتب و کتب دیگر که در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است

هم درین مقامه سخن نسبت علم و حکیم گرفته شده است
و سر رشته نقش بندی سرسوزنی از راه نسبت بیرون
رفته و در پایان مقامه نظمی نیز تحریر افتاده تا چون آغاز
علم دیگر کرده شود این نظم میانه دو نمونه همیشه باشد
اگر علم کش بنیاست این نمونه بگیرد و اگر نه خیره کند
چشم هم بتبار شمردن حرف ^{خمس} جواز و لا جواز
نسبت فضل و کتاب و مکتوب باز نسبت کتاب
در مکتوب نگاه داشتن روای و ازین رو که چون در کتاب
هر مقامه سخن با نسبت خود اندک و موجز تمام خواهد شد
و بعد از آن مقامه دیگر آغاز خواهد گشت در مکتوب رعایت
آن طرز آسان بود ^{بالبین} تا آنکه در بعضی مکتوبات کاتب معاینه خواهد شد
اما اگر نسبت مکتوب در کتاب نگاه دارد و روان بود بجهت آنکه چون طرز
مکتوب آنست که از بالا تا فرود یک نسبت باشد و کار کتاب تطویل
دارد و شوار آید پس خواهی برسم من قلم را در سجود آری
روای و روای من سرزد و دست نگذاری به حرف ششم

در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
نسبت مکتوب در کتاب نسبت یعنی نسبت نامه خط در کتاب بطور اذنی ۱۲
رساله اول اعجاز حیرت

در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است و در این کتاب مذکور است
نسبت مکتوب در کتاب نسبت یعنی نسبت نامه خط در کتاب بطور اذنی ۱۲
رساله اول اعجاز حیرت

در آردن نظم هنگام تمام شدن نسبت های کتابت نسبت
نظم و شعر و میزان بین باز در سنجیدن طرز مکتوب اگر میزان
نظم را جای جای تقاطع کند و یا نکند نزدیک ماش جواز است زیرا که
چون گفته نسبت بالا و فرو و کیفیت نظم در و برای ترسین سنجیده میشود
نه با احتیاج بخلاف موازنه طرز کتاب که اینجا هر مقامه سخن نسبتی
دیگر می باید کشید اگر توازن نظم از میان برخیزد شاهین نسبت
دوال ترتیب گسته شود پس اریست بی نظم طرز کتاب
بود با و پیما چو میزان شعر و حرف هفتم در پیگردن آنچه نسبت
بشگام بر یکم شدن اع نسبت نگر از پرنده و پیر باز در اخیال که
مرغ قلم را بر جناح نسبت پرواز خواهد داد و اوام که محل پریدن
دارد میباید که پرنده اما هرگاه جائی افتاد که از پرداخت نسبت
کم شد اینجا زانغ باز در قلم کباب رفتار برنجی باید که طریقی از این و
نشود و از جنبی در میان آید که پره نسبت بر آگنده نگردد و هم در طبق این
سواد درین کلمات کوک و لکاب بر نیزه چینی سرفرو و آرد و در بر لفظی
مرغ در آشیانه در و رود و نگاه کند که طبعه و نسبت را در حوصله لفظ

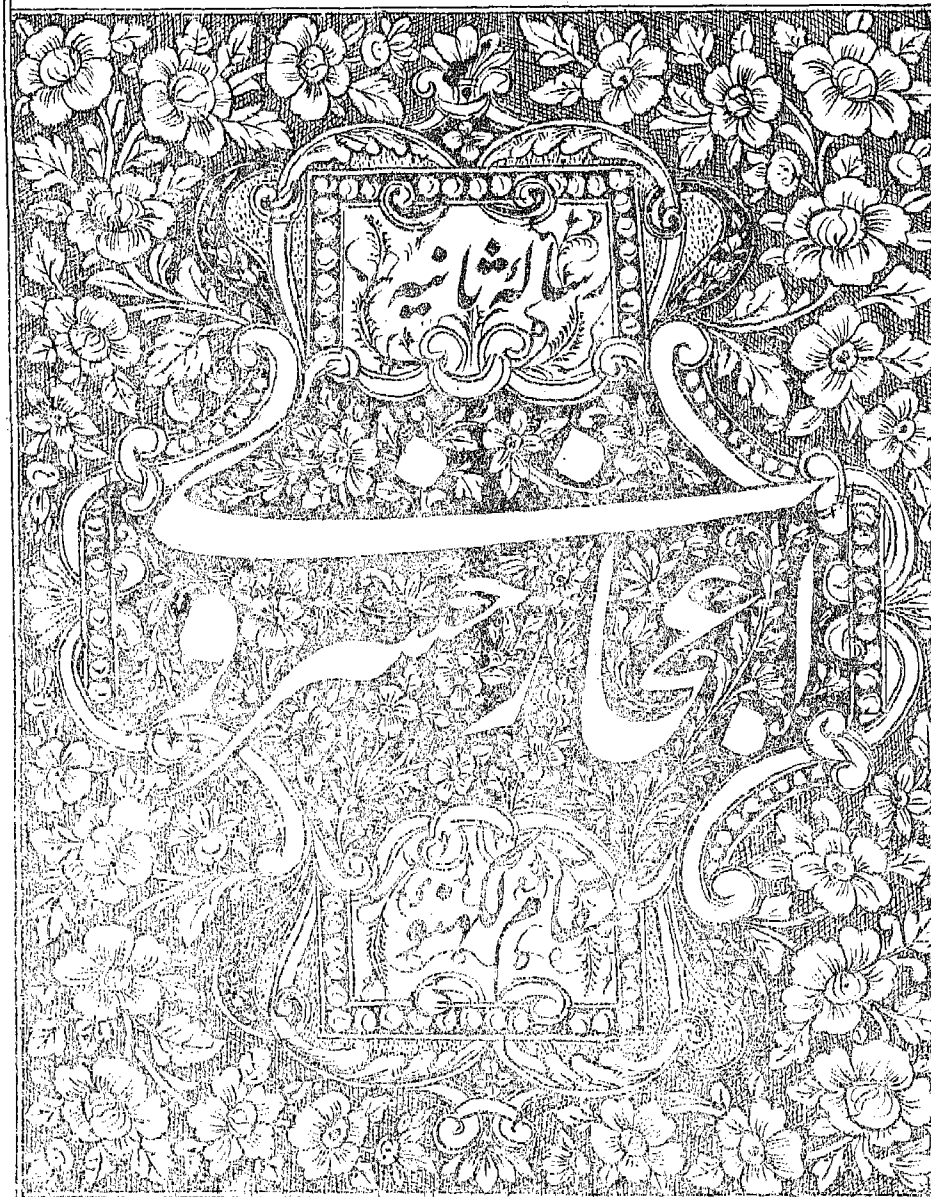
در آردن نظم هنگام تمام شدن نسبت های کتابت نسبت
نظم و شعر و میزان بین باز در سنجیدن طرز مکتوب اگر میزان
نظم را جای جای تقاطع کند و یا نکند نزدیک ماش جواز است زیرا که
چون گفته نسبت بالا و فرو و کیفیت نظم در و برای ترسین سنجیده میشود
نه با احتیاج بخلاف موازنه طرز کتاب که اینجا هر مقامه سخن نسبتی
دیگر می باید کشید اگر توازن نظم از میان برخیزد شاهین نسبت
دوال ترتیب گسته شود پس اریست بی نظم طرز کتاب
بود با و پیما چو میزان شعر و حرف هفتم در پیگردن آنچه نسبت
بشگام بر یکم شدن اع نسبت نگر از پرنده و پیر باز در اخیال که
مرغ قلم را بر جناح نسبت پرواز خواهد داد و اوام که محل پریدن
دارد میباید که پرنده اما هرگاه جائی افتاد که از پرداخت نسبت
کم شد اینجا زانغ باز در قلم کباب رفتار برنجی باید که طریقی از این و
نشود و از جنبی در میان آید که پره نسبت بر آگنده نگردد و هم در طبق این
سواد درین کلمات کوک و لکاب بر نیزه چینی سرفرو و آرد و در بر لفظی
مرغ در آشیانه در و رود و نگاه کند که طبعه و نسبت را در حوصله لفظ

در آردن نظم هنگام تمام شدن نسبت های کتابت نسبت
نظم و شعر و میزان بین باز در سنجیدن طرز مکتوب اگر میزان
نظم را جای جای تقاطع کند و یا نکند نزدیک ماش جواز است زیرا که
چون گفته نسبت بالا و فرو و کیفیت نظم در و برای ترسین سنجیده میشود
نه با احتیاج بخلاف موازنه طرز کتاب که اینجا هر مقامه سخن نسبتی
دیگر می باید کشید اگر توازن نظم از میان برخیزد شاهین نسبت
دوال ترتیب گسته شود پس اریست بی نظم طرز کتاب
بود با و پیما چو میزان شعر و حرف هفتم در پیگردن آنچه نسبت
بشگام بر یکم شدن اع نسبت نگر از پرنده و پیر باز در اخیال که
مرغ قلم را بر جناح نسبت پرواز خواهد داد و اوام که محل پریدن
دارد میباید که پرنده اما هرگاه جائی افتاد که از پرداخت نسبت
کم شد اینجا زانغ باز در قلم کباب رفتار برنجی باید که طریقی از این و
نشود و از جنبی در میان آید که پره نسبت بر آگنده نگردد و هم در طبق این
سواد درین کلمات کوک و لکاب بر نیزه چینی سرفرو و آرد و در بر لفظی
مرغ در آشیانه در و رود و نگاه کند که طبعه و نسبت را در حوصله لفظ

در آردن نظم هنگام تمام شدن نسبت های کتابت نسبت
نظم و شعر و میزان بین باز در سنجیدن طرز مکتوب اگر میزان
نظم را جای جای تقاطع کند و یا نکند نزدیک ماش جواز است زیرا که
چون گفته نسبت بالا و فرو و کیفیت نظم در و برای ترسین سنجیده میشود
نه با احتیاج بخلاف موازنه طرز کتاب که اینجا هر مقامه سخن نسبتی
دیگر می باید کشید اگر توازن نظم از میان برخیزد شاهین نسبت
دوال ترتیب گسته شود پس اریست بی نظم طرز کتاب
بود با و پیما چو میزان شعر و حرف هفتم در پیگردن آنچه نسبت
بشگام بر یکم شدن اع نسبت نگر از پرنده و پیر باز در اخیال که
مرغ قلم را بر جناح نسبت پرواز خواهد داد و اوام که محل پریدن
دارد میباید که پرنده اما هرگاه جائی افتاد که از پرداخت نسبت
کم شد اینجا زانغ باز در قلم کباب رفتار برنجی باید که طریقی از این و
نشود و از جنبی در میان آید که پره نسبت بر آگنده نگردد و هم در طبق این
سواد درین کلمات کوک و لکاب بر نیزه چینی سرفرو و آرد و در بر لفظی
مرغ در آشیانه در و رود و نگاه کند که طبعه و نسبت را در حوصله لفظ

[illegible][illegible][illegible][illegible]

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لهذا وَكُنَّا لَهُ كَافِرِينَ

[illegible]

ظلمت شربت بسین ملک است
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

لا سیاه شکر از کرم غنوب است
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

تا از دشت گلها عیان غنوب شد
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

بر غلب کردن کشتان بند و خطا و تا نارطنا بپاییده مارا مالک قاف
مطلق گردانیده اند و بدین جهت بر عبادیت خدم ما آن گردانان لاهوت
رگ جان ایشان روشن در گلو افکنده مصرع اینک این نسبت خرا و جادو
هنوز اقبال زانیده و دولت فراانیده مارا زبان که کامکار شمشیرت آزار
ستقاضی اظهار کلمه علیا در دیار کفر قمار می باشد که در تمامی گلشن خاک کجا
که شجره طیبیه سلام سایه بگینده است از ذیل خبر ظل الهی آن ظل محدود
در آن حدود رسانیم و در سبزه زمین که شجره ملعونه کفر مصرع شلخ غصا
حوالیه با معاصدت پیغمبر نبی الاسلام علی خمس از پنج بر افکنیم تا سایه داران
شجره جنبه عی و خواست شجر از خنجر خورشیدش ماهر و م به بیند زوال
روز خود را روشن به و بهمت بر آن مقصود می باشد که به محارب پولادین
سیون مغزات محارب دین را پولادین کنیم تا سنگ قلب عده صفا
الذین یعیدون من دون الله در اقامی حدود با سیب گلبانگ
این آوازه خرد شکنده مصرع جگم و صخر بضر با احدی نهند و خیر گذار
زویت لی الارض فارسیت مشار قها و مغار بها و سیلغ ملک امتی ماری
لی منها از نوبت نبوت نبی به نیابت پناهی الی یومنا هذ اقصی سار راه

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

در بیان خنده ۱۱ از جادو
دوین و دوران ۱۱ از غیثت

عہدہ مالککے ساتھ مقام کے بارے میں بھی ۱۲۲۱ تک تصدیق و تائید

八、

کشف ماہی

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

ازینجی

۵۴ روزی که در آن
تست شد

بعض افراد

مجلس شورای ملی

فیض علیہ السلام

مجلس شورای اسلامی

بعضی از

[illegible]

وفاقی بابک خواست رسائی

۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲

۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

در این کتاب که در این روزگار در دسترس است
و در این کتاب که در این روزگار در دسترس است

صلواتم صلیتی و عینیت محبت شعله
پادشاهان و وزیران و ارباب

روا و
السلام علی صاحبها وعلی آلهما وعلی خاندانها
بیت پرست خسته خدا را باد ابرو در کنارش
آسمان و عناصر ربیع
میان من مانند نسیم بویارک

۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵
 ۱۵۷۶
 ۱۵۷۷
 ۱۵۷۸
 ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰
 ۱۵۸۱
 ۱۵۸۲
 ۱۵۸۳
 ۱۵۸۴
 ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶
 ۱۵۸۷
 ۱۵۸۸
 ۱۵۸۹
 ۱۵۹۰
 ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲
 ۱۵۹۳
 ۱۵۹۴
 ۱۵۹۵
 ۱۵۹۶
 ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸
 ۱۵۹۹
 ۱۶۰۰
 ۱۶۰۱
 ۱۶۰۲
 ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴
 ۱۶۰۵
 ۱۶۰۶
 ۱۶۰۷
 ۱۶۰۸
 ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰
 ۱۶۱۱
 ۱۶۱۲
 ۱۶۱۳
 ۱۶۱۴
 ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶
 ۱۶۱۷
 ۱۶۱۸
 ۱۶۱۹
 ۱۶۲۰
 ۱۶۲۱
 ۱۶۲۲
 ۱۶۲۳
 ۱۶۲۴
 ۱۶۲۵
 ۱۶۲۶
 ۱۶۲۷
 ۱۶۲۸
 ۱۶۲۹
 ۱۶۳۰
 ۱۶۳۱
 ۱۶۳۲
 ۱۶۳۳
 ۱۶۳۴
 ۱۶۳۵
 ۱۶۳۶
 ۱۶۳۷
 ۱۶۳۸
 ۱۶۳۹
 ۱۶۴۰
 ۱۶۴۱
 ۱۶۴۲
 ۱۶۴۳
 ۱۶۴۴
 ۱۶۴۵
 ۱۶۴۶
 ۱۶۴۷

ایستاد کرامت
ایستاد کرامت
ایستاد کرامت

محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصي بن كلاب بن مرة بن كعب بن لؤي بن غالب بن فهر بن مالك بن النضر بن كنانة بن خزيمة بن مدركة بن إلياس بن مضر بن نضرة بن معد بن تميم بن مر بن أد بن طابخية بن اسد بن عذينة بن ربيعة بن معديكدة بن عدنان بن آدم بن نوح عليه السلام

العال بالزرق ولبعض الاحرار وجه الاسلام شري السرايا و الجنود و مير البريار
بجود الجود عني عبد الرحمن عثمان اشرف من عباد الرحمن بشرف الرحمة
عليه عباد الرحمن انما طرقت صدق صدق الصدوق وعين عدل وعلم على
وهاديا عثمان حياه الملك العلي ماسيطر الحيا في الآفاق والاركان علامه
البحر علم الامني كانبيا ونبى اسرائيل ازان ذات تارنيا فرق بحرني كاسني
نقشه است چنانكه نقطه نيز دران مدخل نيبيا بد يعني كاف تشبيه كه برا
مصلحت قضا دروي گنجيده است و در قاتق رقم و قلم او كيمه اربعه الشعاعا
حليته موعده داده و در روايت و در است ثاني شرح و ثالث صاحبيه شده
شهر في الوري ليس مثله احد به بافتقايات و الديات به قضا نور الكمال
منه كما به ليله الشمس في الولا ياتيه به نسبت قضا نظاره كن باز به قضا
اين اوصاف مرضيه منصب قضا و است حكومت حضرت دار الخلافت دلي كه
ناسخ دار الخلافت سپهر است بعهده آن ذات معظم و وجودي كه گردانيد هم تا عمر
اين شغل مني بتباعت رسول مدني قيام نمايد خشيت با حسيبت نزداني
را كه بر اقصا و اداني مراعات آن واجب است خصوصا بر علماء اوجب
لكما قال الله تعالى انما نختص الله من عباده العلماء بطريق رعايت نهوده

[illegible][illegible][illegible]

از غایت ۱۴۵
تاکید بر اینست که در فارسی کلام
از غایت ۱۴۶
جمله ای که در کتاب آمده است که اگر بخواهید
از غایت ۱۴۷
در لغت نامه طبع از طبعهای همطرازی که در کتاب آمده است
از غایت ۱۴۸
سودت در نام طبع از طبعهای همطرازی که در کتاب آمده است
از غایت ۱۴۹
باید که در هر یک از اینها که در کتاب آمده است
از غایت ۱۵۰
اینکه بدانیم که در کتاب آمده است

۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

جابری داریم که در ازل تکرار چون دو لفظ او را در فکر ارضاء عرف کرد
 تا جابر علوم سببی در قلم آید که سیلان مشاع شریع بعین عهد نوی رسد و
 نهای عوالم زمین را علم و هنر تا این دیار محیط گرد و چنانچه دایره آب میگو
 را مصرع نسبت از امر و نواهی دیگر و ابینه مدارس اجواهر علوم عمارت
 فرماید نه دیوار سنگین و سنگلانی را دران سیمانی خیرات ساکن گردانند که
 در قلب موع علوم باشند نه از آنکه درین در قلب ایشان سر بود و مذکرانی
 رخصت و عوط دهد که تنه تنه ایشان بلور محفوظ باز خوانده باشند نه خوانند
 را که نوحی نیز محفوظ ایشان اند بود و در اوقات متولیانی را نصب کند که مشر
 و امانت و امانت بودند نه آنکه شروط وقت را ابطال کنند و تقصیر مدارس و
 و محافل و مساجد و جمیع مصالح قضا را بر خطی بجای آرد که هیچ قدری از محال شر
 که هر یک مصالح است سوی محال شریعت که مربع جناح است سیرینا شهر و انساب
 یا تلغون حسن معیشت نه کالند امین یحیی بطین الامم مصرع نسبت عایه علوا
 و چون این نیز در جات علم بر آورده در گاه آسمان هنر است و از جملات قضا
 زمان کاشش بالنسبه الی النجوم سیمین قوسش نجم شمار و گوید که گوشت آثار
 پیر علوی گوش زده اقطاعات و انعامات او فراخور این مرتبت و ملاکم

اینهاست که در این کتاب مذکور است

۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the date "ماه ذی قعدة ۱۲۰۳" and various religious or historical references.

شهر و یلوح بالقرین عرفة ارضها به کلمع حاذاه عین زکاء به یحیی مور
گردانده که نه از خشن به شمار آن مهره بزلان نو کوچکاند نه شمع مهر و خانه
منطسی رخنه یابد که زهره ریزی کند بیت زیرا که توانگر نشود مردم دروش
از گوهر باران زرافشانی خوش شیداد و دست تربیت بر سر عیا یا چنان فرخ
کشاید که گریز و گمان محسن آتش افروز از تافتگی روزگار جهان سوز و پناه آن
دست سایه پرور در راحت شوند شهر و سن طیب عیش باو نهم هاید و رون
کاراج فی الراحت به و در نزع و حرث که رازق کریم ابر و خوشید را خادم آن
گردانیده است بنیادی کوشش نماید که هر خوشه در حجاب آفتاب زبانش
و آیت انبت سبع سنابل فی کل سنبله مایه حبه سوی خرمن ماه و خوشه عطا
بیت تا زال فلک را بهوس آن یک در آن کشت به جوید صله همچو که ابر خرمن
سپیل سکنه قریه مذکوره آنست که نورانی شمسی المله والدین لازال منور
متصرف خویش دانند و محصول هر سال زرد و زده ماهه بدره بی نقصان
بال و دانه تخم و خرمن خرمن بنجیده بهر آن عدل بدورسانند و پیش قناب
فرمان زهره مثال بهواداری تمام پیش آید تا پسندیده افتد آن شاه اندر لوز
نارنج و ماه آخر شوال و سنه بر سر ذل یعنی که سال هفصد و سی شده تمام و آنه

Extensive handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the text or providing commentary.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including the date "ماه ذی قعدة ۱۲۰۳" and various religious or historical references.

استبصاره و نسبت هم تمیید به انوار این پروانه که از شمع مجلس لطفت
سیر و پیش روشنان بارگاه کیوان رقت گذشته است و به دوده نشان
صباح مزین گشته و معنی انارده حال انور الصد و ضیاء الملک سراج الدوره
والدین دایم منور آید و از یافت و شغل استناره در سراسری اعلی انوار اجناس
صبح اساقه بدو حواله شد تا شمع وار در کار و روشنائی قیام نماید و شمعهای بارگاه
آسمان پناه را که با چندان حرارت زبان باد تمام در لگن مانده است و چون
زبان دهر که خرم فلک است تابان نتواند بود و مشاعل خباب را و جوهر روشنائی
نبی صیاد گرداند که از شعله بلند انار آفتاب وار فتنه لیل را تمام و کمال تنویر
شعر و البدر استیسی ستاره نور ماه کاخ نجم تحجب فی ستاره سین ذکاء
و شمعکی روغن گران حضرت دلی و اقتصاد مملکت نیز تعبده او گردانیده شد تا در
آن طائفه چرب کار که از ذرات در ریگ بیشترند مانند آب در ریگ در رود
و از ریگ روغن بیرون آرند و ستران ایشان را که در او همان شمع گران خوش
یکی از کی چرب ترند و هنگام مداهنت خراج هر یک در گردش چرخ یکانه عصر
چنانکه گران شمع گران روغن را چون ستور کینجاره فریب داده اند و چشم بسته
و سرگردان گردانیده استوار ندارد و اگر چه روغن چراغی پیش او آورند و خواه
در آن شمع که از ریگ روغن بیرون آرند و ستران ایشان را که در او همان شمع گران خوش
یکی از کی چرب ترند و هنگام مداهنت خراج هر یک در گردش چرخ یکانه عصر
چنانکه گران شمع گران روغن را چون ستور کینجاره فریب داده اند و چشم بسته
و سرگردان گردانیده استوار ندارد و اگر چه روغن چراغی پیش او آورند و خواه

۱۲۱۰ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۱ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۲ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۳ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۴ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۵ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۶ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۷ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۸ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۱۹ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی
 ۱۲۲۰ **عید** از ان گشت خوشی از فرقه آفتاب پادشاهی

۵۸ نمبر ایک عیدین شیخ اگر ضرورت گذارے شہر بغداد

[illegible]

که وانی منعم قاضی را برین چه ولایت میداند که دو و چراغی بعد سوختگی
خورده ام و درخ اشیا هم میخوانند بیت برگد بر آفتاب شرع از وی آفت
کمان آب بکشت آتش قاضی را به این متعل از مهر بزرگی عمامه خوشی نقیضا
آسمان راضی تا بقضای این زمین افتاد که پیاده بر در چین ظالمی میرود
و او اعتراض آل مدح پیش ساخته چنانکه امید دیدار ممکن باشد مصرع
که دیدار خدا روز سه بهادش به بیت من عوارفه عین عامل قنقش
کعبین متعزل من عیان روتیه به رشی از آب ریختگی خویش بر بحر قنقش آفاقا
گذرانیده شد در جو که جناب عدل باب صدر جهان بی آبی شریعت پیش ازین
نه پسند و بیت اذ انحر شرع الرسول ذاک بظلم فکیف یقی فی نه
اشتریعه ما و تعدی اظلم الملوک پیش عدل اسلامین باز میباید نمود
اول قاضی مظلوم را با انصاف رسانند و بعد از آن شکسته چند را که
استناد بدان حکومت کرده اند بصلالت عدل مظاہرت فرمود چنانکه
ستلر ناز گردند و پشت بدیوار آرند یقین که سرشته آن جبل المیتین پیش
بادشاه چنان به اطناب کشاده گرداند که این را غلب اظلمه را رسن در گردن
از اینجا بر بند و رقبه بسته چون بقره در رقبه خوانان در کشند و آنچه از حقوق

که دانی منم قاضی را برین چه دلالت میداند که دو دچراغی بعد سوختگی
خورده ام دوزخ اشیا محم بخوانند صیت برگرد بر آفتاب شرع از وی آتش
کمان آب گشت آتش قاضی را ^{در این متعل از سر بزرگی عمارت خوش نقضا}
^{کنایه ازین قاضی ۱۲}
آسمان راضی تا بقضای این زمین افتاد که پیاده بر در چین ظالمی میرود
^{یعنی برضای خود ۱۳}
^{یعنی قاضی این سرزمین شد ۱۴}
و او اعتراف از آتش به پیش ساخته چنانکه امید دیدار ممکن باشد مصرع
که دیدار خدا روزی بهادش به صیت من عوارفه عین عامل قنط
کعبین منتزل من عیان روتیه در شمی از آب ریختگی خویش بر بحر قلب آفاق
گذرانیده شد از جو که جناب عدل باب صدر جهان بی آبی شریعت پیش از
نه پسند و صیت اذ انحراب شرع الرسول ذاک نظم و فکیف یقی فی نه
الشریعه ماء و تعدی اعظم الملوک پیش عدل اسلامین باز میباید نمود
^{عامل تر سلطان ۱۵}
اول قاضی مظلوم را با انصاف رسانند و بعد از آن شکسته چند را که
استناد بدان حکومت کرده اند بصلاحت عدل مطهرت فرمود چنانکه
ستار ناز گردند و پشت به دیوار آرند یقین که سرشته آن جبل المیتین پیش
باو شاه چنان به اطناب کشاده گرداند که این اغلب الظلم را رسد گردان
از اینجا بر نه در قبه بسته چون بقبره در رقبه عوالمان در کشند و انچه از حقوق

۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷

[illegible]

9

۴
نستادری ادا از مریب
۴
نستادری ادا از مریب
۴
نستادری ادا از مریب

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

مستند و اسنادی که در این کتاب آمده است، به صورت کلیه حقوق محفوظ است.

کتابخانه عمومی
شعبه ادبیات و تاریخ
کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

بالکند فدا جان او را بخانه
جبریل نامند بر حق تعالی

خارطه من بشو که الغضب سرشته خواجسته نام خیا م به او تاد میکند سماوات
 علی سراق السمار خواجده می الملک عیسی صاحب نفس است حیا ه حتی فی احیاء الارواح
 فیلس الفناج خواجده رشید از خاوند رشید رشیدی یافته است صحر ترشد عینه بدرا
 الشوق للمهموم حشبه مشایخ از آشنای خضر و الیاس اوش و در و سال عین
 عمر هم وایا فی احیاء الناس کلیم شیوخ مطایه قیامت است بد ظلال شکار هم الی
 آخر الساعه فلان شیخ در گره فلک قطبی است که بیشتر مردمان قبله را از او شناسند
 بقية الله علی خط الاستقامة دعای المرمین ربیک پوش مروی پوشیده است
 و ران نماید وید که جاسم هم نذر اولیسه الله لباس لکشت چنین که فلان روئیده
 جای برسد ساقه الفدق به الی مساق اعظام ملکیت الشیوخ شیخ سوی البدین
 فرشته که طریق ملکیت را ملکه کرده بود و روح مجر و شده سوی عالم قدس
 پرید قدس اندر روح که روح القدس شیخ ملکباز پیران چنان فارغ البالی
 که از ملکیت می پرید طار روح مع الملک لکته شیخ شجاع حرب طاقت دور بار
 لاهوت نیار و دهم و حجت سیری شد لعنه الله فی صفت جنید و او هم
 فیلس الفناج خواجده عزیز میان اغره مشایخ عزیز بود و غزاسمه من عزاسمه
 للمهموم فلان نشینده درشت قوی قاعده داشت جلوسه الله فی مقتدر

[illegible]

خوابید و در او متناهی یک
اینها در خواب نمود ۱۲

استیضاح

فردی و خانوار

طالع و نشانده اورد
و نشانده اورد
و نشانده اورد

ایده
مردم
جامعه
اقتصاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

الاستفسار
بخط استفسار
١٩١٥
١٩١٥

کتابخانه عمومی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
تهران

[illegible]

سجده شکر که از حضرت امام حسین و دیگر اولاد شریف شدند در آن محبت را در پیشگاه اربابان زیر در گذارند و دیگر کارها مسلمه میزنند است

مهر باک نشوخت و آفتاب بر سر خیزران نثار باران
نخستین

۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰

[illegible]

1

[illegible]

ذرا شکلا کر دیکھو شیخو! ۱۷/۱۸/۱۹

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید و در ده محیط فیض از کران آب در تیر او دیدن
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز یابید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق و اما
 بزرگی آن ابر و افره حیا با من ماجر اگر که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زمره الالماس بکشد
 و در قطره ما را الی محیط سما و این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا چهاراد
 تا بر بی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کابر بی آدم کند آشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون بیتان در کوه چو شان گدازم
 و راه خود گیرم و با طفل خود و بیانه چند که از قطرات باران گرد من می آید
 سیکنم از بسکه گرانار الطاف خدا یگان ابو الهنفط من محل آشته سریره علی افکار
 الحامل وضع منتهی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه را و با به مذخر برز و کان را و کان با شاه و این بسا و نه باط که در مجلس شرفا
 بفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطا طفت مستور ماند مصرع
 و اما در آسمان شاد آب خود خورشید باشد ای ابرو خود را
 و اما در آسمان شاد آب خود خورشید باشد ای ابرو خود را
 و اما در آسمان شاد آب خود خورشید باشد ای ابرو خود را

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید و در ده محیط فیض از کران آب در تیر او دیدن
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز یابید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق و اما
 بزرگی آن ابر و افره حیا با من ماجر اگر که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زمره الالماس بکشد
 و در قطره ما را الی محیط سما و این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا چهاراد
 تا بر بی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کابر بی آدم کند آشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون بیتان در کوه چو شان گدازم
 و راه خود گیرم و با طفل خود و بیانه چند که از قطرات باران گرد من می آید
 سیکنم از بسکه گرانار الطاف خدا یگان ابو الهنفط من محل آشته سریره علی افکار
 الحامل وضع منتهی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه را و با به مذخر برز و کان را و کان با شاه و این بسا و نه باط که در مجلس شرفا
 بفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطا طفت مستور ماند مصرع

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید و در ده محیط فیض از کران آب در تیر او دیدن
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز یابید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق و اما
 بزرگی آن ابر و افره حیا با من ماجر اگر که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زمره الالماس بکشد
 و در قطره ما را الی محیط سما و این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا چهاراد
 تا بر بی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کابر بی آدم کند آشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون بیتان در کوه چو شان گدازم
 و راه خود گیرم و با طفل خود و بیانه چند که از قطرات باران گرد من می آید
 سیکنم از بسکه گرانار الطاف خدا یگان ابو الهنفط من محل آشته سریره علی افکار
 الحامل وضع منتهی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه را و با به مذخر برز و کان را و کان با شاه و این بسا و نه باط که در مجلس شرفا
 بفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطا طفت مستور ماند مصرع

دریا و دل بجدی است که اگر سحر بی کرانه آسمان برکت او نهند دست نیالاید
 و در عرق شرم غرق شود و در آن ساعت که فرستاده خاص با قطره آب با چند
 کوزه نبات سوی من روان گردید و در ده محیط فیض از کران آب در تیر او دیدن
 که این قطره اگر چه زبده لطافت است سوی آن چشمه خورشید باز یابید گردانید
 بیت که گر پویشی بخند و خلق چون برق که اندر قطره دریا کنی غرق و اما
 بزرگی آن ابر و افره حیا با من ماجر اگر که آب را سوی آسمان باز نتوان فرستاد
 و هر که فرستد آب خود ریخته باشد شمع و شمع بحسب من زمره الالماس بکشد
 و در قطره ما را الی محیط سما و این کلمه چند که ام الحرف کاتب زادتیا چهاراد
 تا بر بی ادبی محل نشود که این مارج صله رحم طبع با کابر بی آدم کند آشته است
 چنانکه اگر بگری انبار در شمیم در کنار منند چون بیتان در کوه چو شان گدازم
 و راه خود گیرم و با طفل خود و بیانه چند که از قطرات باران گرد من می آید
 سیکنم از بسکه گرانار الطاف خدا یگان ابو الهنفط من محل آشته سریره علی افکار
 الحامل وضع منتهی محل نشود اتم کرد و بیت این عطا های کران که زرافت
 سه را و با به مذخر برز و کان را و کان با شاه و این بسا و نه باط که در مجلس شرفا
 بفرش شرف اتصاف یافت اسید که در ذیل عطا طفت مستور ماند مصرع

و خطا پوشی چه جدا و جدا و آیین ارسال این رساله در میان ربع نخست بود
 و سال از آن سیر و ن باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه
 الا دعوتی ملکی و المیت علی الاجمال اعز الله شکار هم بر قاع هم عرف مشهور هم
 با خلق حسن اثر شجره الرسول بفر و هم ابر هم جبه هم کسلسله اشعر هم هم هم
 کبیل الله المیت عطر الحننه نشر شکار هم اعطاهم العلی مشهور الحجة و هم هم
 سکا ناعلیا لا عدا هم نریه اللعین علی عدوهم لعن خصما ووه کا و لا اله الا الله
 و هم در مکتوبات اصحاب مناصب دیوان و کتبه و دیگر اصحاب شغال کبر
 و حرف اول در مکتوبات اصحاب مناصب دیوان و کتبه ع کتوب
 وزیر و کتبتش از تحریر و دیباچه درین نامه آنچه برشته دفتر برست دارد هم
 تعلیق یافته است و چون در جلگی شغال دیوانی نسبت بر یک سابقیت
 باسم هر صاحب منصبی مکتوبی جدا گانه عقد نشد مگر در شغل نظر که در آن جنبه
 نسبت تحریر نسبت یعنی نیز منظور است پس خبر و دست نامه ناظر علی حده سواد
 کرده آمد تا وجهی که کفایتی بود یعنی روشن گردد و نسبت خواهی که کفایتی
 بود در قلمش و ضابطی نکند در آنچه و همی بنید و عنوان این عرض داشت که
 دستور اصحاب و وادین کافی است چون بر بوسیدن دست وزارت

خطا پوشی ربع نخست

این چنین باد ۱۲

باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

سال از آن سیر و ن باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

و آن یک حرکت در ده ماه

ست از نقطه اول بر شغال

درستی

باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

باید بر مصرع یعنی زمره دوازده ارسال مفصل و دوه

که رقم اضاف از خطوط پیشانی ایشان شاقط گشته است بیت
 چون بسیم شد که دور باشد به از روی برات من الله به عرض می افتد
 که چون بنده کمتر بشارت دست مشیر مالک است کن الله انظر علی ظاهر
 سوی فرو دست آمد و مقطع پاکپور را و حد ویه تنوره دست بوس کرد
 آن ناجو اخر و کفی الله گفته عن الایادی دست کشادی چنانکه قلزم نان
 دستور کند سر انگشتی نموده بیت بناخن و قلمت کان قدر زار
 که ناخنی بتواضع بران قلم کردن به بعد از آنکه فرمان رسانیده و فصل
 طلب کرده شده مقطع اقطاعات سیفین نمودن گرفت که ایجابی تیغ
 زیر تیغ هم حاصل نشود و قلمیت بجرم چون مقطع پیوسته در قطع راه شکر
 باشد و هنوز در قطع راه لشکریان و درین ولایت لشکری نماند که پیش
 مالش رساند از گماشتگان و اهل قلم چگونه مالش حاصل شود و حاصل
 قضبات قلمی خود آنقدر نمی باشد که سیاهی حاشیه را ببنده تواند کرد
 بیت چون گشته که تیغ مهره گردن و نیز نوک خامه دیوان کجا چاک شد
 برین طریق فرمان برد دست کرده پیچ پیچ سیکر و قدری به چسب و فرمان
 برد دست کتبی ای بنده خویش واد و گفت که جواب این کاغذ برنج صلات

[illegible]

۴

خان حاتم و خانکار راه بآن مجلس انور باشد ۱۲
 خانکار ۱۲ کشت ۱۲
 خانکار ۱۲ کشت ۱۲
 خانکار ۱۲ کشت ۱۲
 خانکار ۱۲ کشت ۱۲

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

معارض میشود که سیاهی و سپیدی مالک زیر قلم اوست میگویند که خنجر سیاه
سپید اقی پادار میاید که سایه عدل بر سر جهان و جانیان گسترده است
تا از قلم سه گری چند که دست شان بابت قلمست نقطه ظلمی بر بیاض انصاف
نخکد مانیز نویسنده ایم اما همه خود انصاف میدیم که رقم ماصورت ظلمست
بلکه دیاجه کفر رفته و فتر زار وقت ماشده است و ما بدان جبل امتین
اعتصام کرده تا ازین چه برنیدیم و از آنچه برنیدیم چه کشتاید لطیف
سومنان بیخ خوان و نمده و ان زار دارد کار ما بارشته و فتر همه عقد شمار
برین طریق رقم نیاز بر خود میکشند و چون کالعل میرسد عشوه دروغ را مع
بصرف میرسانند اگر میگویم که راستی نیکو کاریست میگویند راستی مغوی
میاید چنانکه در سنین سیم انتدالف انتد است نه چنانکه راستی مخران میان
دو حرف زحوظ راست بی معنی کشند بیعت چه و راست نماز است
همینست به چه خط راست میان دو حرف زر پیوند به هر چند با ایشان
گفته میشود که خط خواجه جهان نبر و یک شما چیزی می ارز و سخره میکنند که
اگر تر باشد قدری خاک اگر خشک شود پاره آب بدان بادشاهی که خاک
و آب آفریده اوست که ما بدان کاغذ سیم بیعت انتد خاک که بر روی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

از مشرب و بیاد زانکه
گفته اند که در ۱۱۶۰ هجری قمری
سازمان فرشتگان جهان طبق گفته
داستان بوده که علی بن
گنداری آمده و در این
زندان به مدت صد روز زنجار
آویخته و زندان را یکبار گشت
آتش و دود و کسور و شرف
عشوه الکسور و شرف
کار و شرف و بیاد زانکه
گفته اند که در ۱۱۶۰ هجری قمری
سازمان فرشتگان جهان طبق گفته
داستان بوده که علی بن
گنداری آمده و در این
زندان به مدت صد روز زنجار
آویخته و زندان را یکبار گشت
آتش و دود و کسور و شرف
عشوه الکسور و شرف
کار و شرف و بیاد زانکه

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مگر که لاخولی چند در محل از گم شدن گرفته است و از غایت
 اوبار پایش بر بسته که مانده و شکافهای پای کوی که هر یک دو نفر
 کرده است و از نیش تن بسیار چکه کرده بر پشت دست او شده زخمی
 و پیر بر که جلگی و پیر این را دیده کرده است و خود خواندن و پیر در
 درست می آید که با لیت بر سر پیر یعنی خلقی را سوی چاه رهبر
 میکنند آن چاه تاریک و وات او است که قلم را در آب سیاه و کل تر
 فرو رفته بر و قطع کنند و پیر خط باز گویند بر سیاق و مسلمانان
 به هیچ داده و او در بر سر نی کرده آتش بر قصبات این سواد
 میزند و هر طرف سوزندگان و شش میدهند شعر و الاطفا و پس
 رفیق و علی نیرانه و شش است و شش بحدی است که اگر همه
 خلق خط ناکپور از تشنگی پیر و بی گفت او آبی از آب گنگ
 بر نتوانند گرفت و اگر برگیرند و حال آب ایشان بر نیز و میت
 همچون سر آب تشنه فریاد کنند و او را از آب گنگ باز بر و جان
 سراب و بنده از آن کشته بهال فاضل طلب میکند و ایشان را
 بدان بند و میکنند و با شش از اسکیونید که اینک فاضل لایت است

تخت رساند تا ایشان را چون دفتر ایشان رشته در گلو کرده ببرند
 بیت و حال قلم ز دست شان بستانند و وانگاه دهند و دستا
 شان بقلم از حال آن دیوان جانگاه صفت زمان را و قوف
 داده شد از آنجا که کمال کار دانی نظام ملکی است و انهم که کار
 ایشان را چنان بکفایت رسانند که دستور جمعی بکفایت حال و
 استقبال گردانند از الله الکافی الله اما کما کتب عقد تحریر دوم
 بیع دوم بود و تاریخ عام مرقوم در خط مصرع یعنی که سال هفتم
 تسلیات کشته این سواد تسلیات بحساب که قلم را سر بالا کردن ممکن
 نگردد و باد امیر سانند محاسبان دیوان خاص هزار خدمت چون سجد
 عقد خضر حب از کاتب قبول فرمایند بخدمت محرران آزاده نبدگی
 با هزاران آزادی بنده و ارتحیر میکنم الا و عقیقه الاحیاء و الاموات
 مع رابط الحکایات الوزیر نزدیک فلان وزیر پیش کتاهی تبر از
 دروغ نیست عصم وزارت عن وزیر الزور بیشتر امضاء فلان وزیر
 برضای حق است جبر کتابه با امضاء الرضا فلان وزیر در ضبط نمیدان
 بر سر نخه را می است مستقل امر علی الله را به فلان وزیر و حساب ماندگان

۴۵
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰

۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰

و از خاک کجلی آن جناب کجلی چشم بسیار و خداوند ناقد بصیر بنیاست
 منتظر را بتو تپای منظر برساند شعر الله نور من لفاک مقله حتی
 بیض مقله الحساد و نمودار غرض آنکه چون اشارت حاجب عین الملک
 بنده را در سواد دهند و ستان شغل نظر فرمود و بنده بدیده قبول کرد
 از آنجا چشم بصیرت کشاده بمسائنه احوال و لایات در رسید و حرث
 در رخ رعایا را از اصول و فروع نظری بروجه معاملات میکرد و در نهایت
 محصولات تافقی تمام مینمود هر که بکدرم با و شاه را به تمییز پیش چشم
 کرده بود و در گوشه نهاده و چشم و قاحت پیش داشته انگشت دریده
 کرده میشد و با سپاهی دیده بیرون کشیده می آمد تا انگشت شمرده
 چندین نقد عین گرد آورده شد شعر نزع بعین مال عین عال
 قصاصا جائزا و لعین با لعین چه بعد از آن که این جلگی خاک تیره را
 میل میل در چشم آورد و وزره فرو گذاشت نکر دوگاه برگی از خسان
 چشم نزد و منت این زحمت که دیده شد بر دیده خود نهاده آمد
 بیت برون آمدی دیده از بار منت چه بودی اگر زیر بار منت
 خواجه عین الدین بصری عمیا بر شغل بنده در رسید و و ناظر را بمنابر

حکایتی که در این قصیده آمده است در بعضی نسخه ها به این صورت آمده است
 و در بعضی نسخه ها به این صورت آمده است

و از خاک کجلی آن جناب کجلی چشم بسیار و خداوند ناقد بصیر بنیاست
 منتظر را بتو تپای منظر برساند شعر الله نور من لفاک مقله حتی
 بیض مقله الحساد و نمودار غرض آنکه چون اشارت حاجب عین الملک
 بنده را در سواد دهند و ستان شغل نظر فرمود و بنده بدیده قبول کرد
 از آنجا چشم بصیرت کشاده بمسائنه احوال و لایات در رسید و حرث
 در رخ رعایا را از اصول و فروع نظری بروجه معاملات میکرد و در نهایت
 محصولات تافقی تمام مینمود هر که بکدرم با و شاه را به تمییز پیش چشم
 کرده بود و در گوشه نهاده و چشم و قاحت پیش داشته انگشت دریده
 کرده میشد و با سپاهی دیده بیرون کشیده می آمد تا انگشت شمرده
 چندین نقد عین گرد آورده شد شعر نزع بعین مال عین عال
 قصاصا جائزا و لعین با لعین چه بعد از آن که این جلگی خاک تیره را
 میل میل در چشم آورد و وزره فرو گذاشت نکر دوگاه برگی از خسان
 چشم نزد و منت این زحمت که دیده شد بر دیده خود نهاده آمد
 بیت برون آمدی دیده از بار منت چه بودی اگر زیر بار منت
 خواجه عین الدین بصری عمیا بر شغل بنده در رسید و و ناظر را بمنابر

و از خاک کجلی آن جناب کجلی چشم بسیار و خداوند ناقد بصیر بنیاست
 منتظر را بتو تپای منظر برساند شعر الله نور من لفاک مقله حتی
 بیض مقله الحساد و نمودار غرض آنکه چون اشارت حاجب عین الملک
 بنده را در سواد دهند و ستان شغل نظر فرمود و بنده بدیده قبول کرد
 از آنجا چشم بصیرت کشاده بمسائنه احوال و لایات در رسید و حرث
 در رخ رعایا را از اصول و فروع نظری بروجه معاملات میکرد و در نهایت
 محصولات تافقی تمام مینمود هر که بکدرم با و شاه را به تمییز پیش چشم
 کرده بود و در گوشه نهاده و چشم و قاحت پیش داشته انگشت دریده
 کرده میشد و با سپاهی دیده بیرون کشیده می آمد تا انگشت شمرده
 چندین نقد عین گرد آورده شد شعر نزع بعین مال عین عال
 قصاصا جائزا و لعین با لعین چه بعد از آن که این جلگی خاک تیره را
 میل میل در چشم آورد و وزره فرو گذاشت نکر دوگاه برگی از خسان
 چشم نزد و منت این زحمت که دیده شد بر دیده خود نهاده آمد
 بیت برون آمدی دیده از بار منت چه بودی اگر زیر بار منت
 خواجه عین الدین بصری عمیا بر شغل بنده در رسید و و ناظر را بمنابر

[illegible]

برای چرخ افکار و خن و روشن
چهار رنگ از این عناصر را که میزند از
غیاث **ع** موسیقی یا لغت و کلام
لکس و جاکلای سر کردن خوش
و از اصول نیز درست است
و معانی **ع** سعادتی یا لغت
برای کردن از این خوش
و این خوشی را که در
فقط از این خوشی

[illegible]


چون چراغ را بار و غن داده شده است تا معارضی که مشعل یک
نسبت بتواند فروخت چون گرد این چهار رکن طواف نماید با چار
از معارض معارضه در حمایت استنصار گیرند و چراغ مرده خود را
از قمار و بیل این شعر مصرع زنده گرداند چو فتح و نصرت از عرض سپاه
نصیر الملک سراج الدین حاجی عارض عنوان این عریضه نجدهست
خداوند عارض الحیوش نصیر الملک سراج الدوله والدین حاجی نصیر
بموقف عارض رساند ان شاء الله رب الکعبه تحمید الحمد لله ناصر الحجاج و
وسور عارضیم کالسراج شعر یا عارض الندی و سراج الضیاء دم
فی کعبه العلماء نصیر الملک پادشاه عارضی سحاب پوشیدن
مصابیح این کعبه معلق باد نصرت کند خط سلسل کعبه خداوند نصیر
سراج الدوله والدین نائب عارض ممالک حاجی چون سلسله کعبه داد
التقبیل باد اجبار روشن تراز چراغ شام و اعدا ابتلاء عارضه سیرام
بحرمت طائفه اهل بیت و مهاجر و انصار رافع عریضه نصرت که روز و
شب در آزادی نینگی آن بیت العتیق است و از اقتباس بر تو
سراج الدوله در شکر منصور روشن گشته دوده چراغ دیده را بر سرم

[illegible][illegible]

بازنشانی و تقاعدی
مجلس شورای اسلامی
مجلس شورای اسلامی

مجلس

سید محمد علی



۱۰۰

100

10

3

کمیونز کیلکٹ طاقت

شکریہ

و عبودیت بموقت عرض میرساند و از ملک نعم النصیر ملک بخش احترام
آن حاجی را بر ملت خلل خلل خا اینخواهد میت اند که چراغ کعبه
روشن کرده و ناصر باد همیشه آن عارض را به عرض عرض عریضه آنکه
باد شاه کعبه جناب اضاء شد سرج نصرت آن حاجی محترم را از اول عرض
تا اکنون که چراغ نصرت هر روز فروزنده ترست سلسله زمام مصالح انصاف
الاسلام و جریده طواف اششام محبت آن سپرده است که کارهای عار
و اصل بذات خویش چراغ بر کرده روشن کند چون چنین است هر که احرام
خیمت کرد ناصر حال او بسیار بود و از آنجا که میان روشنان حریم حضرت
کسی را معارض منصب نصیرالملکی نمیتوان پیدا داشت میت حاجات
بر آری حلقه در گوشان را به تار روشن و منصور بوی در دیوان به هم از اول
روز که سراج الحق فوزه او دود از شمع ممالک زبان یافت بر انصار ما
ضیای عرض کرده که حجاج را از جلال کعبه و صدر که حاصل آمد لاجرم شکر
منصور از آن قهرمان بجوش نصرتی لازم گشت که ملاعین کفار را چون
شترج قربان کردند آن گذشت که طائف کفره از کثیر محراب برای عرض
مادمان کفر میرسیدند و از کیش کافری در قنديل قبله تیر سوزان می

[illegible][illegible]

[illegible][illegible]

وز کمال مرد باشکیش و پادشاه گواهی پوچمین باشد چراغی کش بود
 نور آبی بد طائفه که از طواف گاه حاجی عارض که سراج کعبه دین است
 غیر نصر بن اشد سوسی مدینه محمدی آوردند کیفیت چنان عرض کردند که
 چون اصحاب فیل یعنی جمعیت سراج دیگر سوره الم ترکیت از نوای زغان
 لشکر منصور شنیدند ترسیدند که اگر سراجی در آن موضع سنگ نهد بر آن
 بت پرستان تاریک روز زنند بر همه کسفت تا کول شوند پس بر
 آرام رای دیو و انصار او از دیوگیر چون دیوان صفا که در چراغ گاه حاضر
 شوند سوسی عرض گاه سراج الحق عزیمت نمودند از جاد نصر اشد و لفتح
 درایت الناس یحلون فی دین اشد افواجاً قطع نصیر ملک چو رنگی
 عارضی باشد چگونگی نورگیر و چراغ کعبه دین و قصه شامی آن حاجی
 مرده و قار چون ترتیب ناصر امیر المومنین در حق او بسیار است آن
 که عریضه تاریک و باریک خویش پیش آن چراغ دولت باز خواندیم
 و آن نیست که فرمان جناب کعبه مثال خلیفه است نصر باندر کعبت
 عرض اسب رسانیده توقع آنکه سراج الحق بزبان خویش گراگرم
 سوسی ضیاء الدوله اشارت فرماید که بوقت داغ اسپان در دیوان عارض

۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۳۳ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۱۳۳
 در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۱۳۳

بنده را بقدر استطاعت نصرت نماید کوی حج گذارده باشد ^{مدرک ۱۲}
 چراغ سجد آدینه و شکار حرم ^{مدرک ۱۲} و شوم اگر رسد از حاجی عرض یاری
 من مجاورت معظم خواجه حاجی برین استفسار امید دارم که باول یقین
 حاجتی که بن عرض کرده ام برآید و زان سراج روشن با پروانه ضیا
 سوی کلبه تاریک خود باز گردم ان شاء الله العالی عما عارض نقش
 بستن این عریضه بدو ده چراغ در ماه ذی حج بود و عام نصرت بی سر
 خواهد گشت مصرع یعنی نه ذوالحجه سه مقصود و بیاد و نسبت
 نامه میر شکار و بیاجه درین سواد غزال هم شکافته ظاهر ابدون
 روشن داده شد کی نسبت خوش صحرا و دوم طیر هوازیرا که شکار کیا
 و جنبش شکره تعلق است یکی یوز و سیاه گوش و کلب معلوم که از نسبت
 سیاه و خوش می جنبند و دوم بازو شاهین و امثال آن که از جنسیت
 طیور می برند و هر جنبی را شکار گهی ملحقه آرسته شده است تا یوز
 سیاه گوش در پی آهو و خرگوش پویند و از مرغزار خویش نگذرند
 و چرخ و شاهین بهوای شکار با کلنگ و چرخ بازی کنند و در اوج خوش
 پرنده شکره و ارباب هنر نیم که باز را بر خرگوش پراند و پنجه گیر با آهونه که کس

۱۱۳۳ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۱۳۳
 در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۱۳۳
 در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۱۳۳

۱۱۳۳ هجری قمری
 در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۱۳۳
 در روز شنبه ۱۲ شهریور ماه
 در شهر تبریز
 در محله کهنه بازار
 در خانه شماره ۱۱۳۳

رشتان رحمن طلب عاجله حتی جنابک بالحق حسن الحسن به چرخه
 که پر کم بهام دوری به اسید که پیران برسم بر ورتو به ازین جانب
 شکار دوستان بی آهوست و کار دشمنان با گور و مرقه و فتوحات
 شکار کی طیر نشاط بکام و لمار ساینده و آواز غزوات قیران اسلکه
 رویه مزاجان رزم راز سهره اثر و دله واده پیست شدی نشانه تمام اهل
 جبریان به بران صفت کاسه و قلع خیر بیان به از پیش پیر زاده مهر
 چنان معلوم شد که شیران لشکر که از برای کشتن سگان نخل نجیری گشته
 بران کتاب زدند و آن سگان که رسن دراز یافته بودند و غبت مودت آن
 چون خرگوش خفته فرو گرفته اند از تیر ترکان و رشتان پنهان شدند
 هر یکی را سهم خورده از بر رشتان بیرون می آوردند و طعم پس آنگاه از
 تن آن سگها گان و نیشانی در گریه کشیده به شنوده شده که در آن
 غرضه صید گاه شبها زان شه بازوی شکار کی به تیغ طوطی رنگ سرک
 گریزیان نخل با پر بوم می پراشیدند و آن بومان خرابی دوست بهو بهو
 می آمدند اگر چه بومی درین بوم انداخته بودند اما چون از بهو خبرند
 ماطعه مرغان بهو و با و بهو می شدند خبرشان نمیشد ارواح ضعیفه ایشان

رشتان رحمن طلب عاجله حتی جنابک بالحق حسن الحسن به چرخه
 که پر کم بهام دوری به اسید که پیران برسم بر ورتو به ازین جانب
 شکار دوستان بی آهوست و کار دشمنان با گور و مرقه و فتوحات
 شکار کی طیر نشاط بکام و لمار ساینده و آواز غزوات قیران اسلکه
 رویه مزاجان رزم راز سهره اثر و دله واده پیست شدی نشانه تمام اهل
 جبریان به بران صفت کاسه و قلع خیر بیان به از پیش پیر زاده مهر
 چنان معلوم شد که شیران لشکر که از برای کشتن سگان نخل نجیری گشته
 بران کتاب زدند و آن سگان که رسن دراز یافته بودند و غبت مودت آن
 چون خرگوش خفته فرو گرفته اند از تیر ترکان و رشتان پنهان شدند
 هر یکی را سهم خورده از بر رشتان بیرون می آوردند و طعم پس آنگاه از
 تن آن سگها گان و نیشانی در گریه کشیده به شنوده شده که در آن
 غرضه صید گاه شبها زان شه بازوی شکار کی به تیغ طوطی رنگ سرک
 گریزیان نخل با پر بوم می پراشیدند و آن بومان خرابی دوست بهو بهو
 می آمدند اگر چه بومی درین بوم انداخته بودند اما چون از بهو خبرند
 ماطعه مرغان بهو و با و بهو می شدند خبرشان نمیشد ارواح ضعیفه ایشان

رشتان رحمن طلب عاجله حتی جنابک بالحق حسن الحسن به چرخه
 که پر کم بهام دوری به اسید که پیران برسم بر ورتو به ازین جانب
 شکار دوستان بی آهوست و کار دشمنان با گور و مرقه و فتوحات
 شکار کی طیر نشاط بکام و لمار ساینده و آواز غزوات قیران اسلکه
 رویه مزاجان رزم راز سهره اثر و دله واده پیست شدی نشانه تمام اهل
 جبریان به بران صفت کاسه و قلع خیر بیان به از پیش پیر زاده مهر
 چنان معلوم شد که شیران لشکر که از برای کشتن سگان نخل نجیری گشته
 بران کتاب زدند و آن سگان که رسن دراز یافته بودند و غبت مودت آن
 چون خرگوش خفته فرو گرفته اند از تیر ترکان و رشتان پنهان شدند
 هر یکی را سهم خورده از بر رشتان بیرون می آوردند و طعم پس آنگاه از
 تن آن سگها گان و نیشانی در گریه کشیده به شنوده شده که در آن
 غرضه صید گاه شبها زان شه بازوی شکار کی به تیغ طوطی رنگ سرک
 گریزیان نخل با پر بوم می پراشیدند و آن بومان خرابی دوست بهو بهو
 می آمدند اگر چه بومی درین بوم انداخته بودند اما چون از بهو خبرند
 ماطعه مرغان بهو و با و بهو می شدند خبرشان نمیشد ارواح ضعیفه ایشان

در شیراز ۱۳۵۲

[illegible]

9

[illegible]

در هر پروازی شیر غشکار است ^{لطف} غشا بخزمیده از نیش
 و قات ^{۱۰} زانگونه که قات در میان غشا ^{۱۱} در پرایدن شکره خود
 دعوی میکند که باز را بران گونه ^{۱۲} پراغم که بر کوه ^{۱۳} سیئون ابر ^{۱۴} بسپونند
 جمله پراندگان را از پرایدن او چون قرا ^{۱۵} خون سر ^{۱۶} میگردد ^{۱۷}
 و لفتح حسره افواه کل ^{۱۸} که گفتار الطیور بحر صیفت ^{۱۹} یک روز رای ^{۲۰} پای
 باستان شکره دار غریب ^{۲۱} های چتر ^{۲۲} را در هوای ^{۲۳} صید طیران ^{۲۴} فرمود چنانچه
 شکر شرق تا غرب ^{۲۵} پره کشیده ^{۲۶} زمینیان ^{۲۷} طائر ^{۲۸} گشتند و هوایان ^{۲۹} و آفت ^{۳۰}
 سنت ^{۳۱} گرد ^{۳۲} غشا بان ^{۳۳} را ^{۳۴} پیر ^{۳۵} و ام ^{۳۶} میداد و بار ^{۳۷} ایجه جان ^{۳۸} باز ^{۳۹} میت ^{۴۰} و پیکان ^{۴۱}
 چرب زبان ^{۴۲} ارگسان ^{۴۳} را زین ^{۴۴} می آورد و دل ^{۴۵} میر ^{۴۶} بود ^{۴۷} شایان ^{۴۸} جانور ^{۴۹}
 ز لکد ^{۵۰} خویش ^{۵۱} میگشت ^{۵۲} و پیچیده ^{۵۳} از ^{۵۴} مشت ^{۵۵} و گیران ^{۵۶} می ^{۵۷} پر ^{۵۸} ^{۵۹}
 لکد ^{۶۰} و مشت ^{۶۱} و رفتای ^{۶۲} زبوان ^{۶۳} ^{۶۴} ز خرا ^{۶۵} شندگان ^{۶۶} غریب ^{۶۷} نباش ^{۶۸}
 زان ^{۶۹} چنگ ^{۷۰} زن ^{۷۱} بز ^{۷۲} خمار ^{۷۳} چنگ ^{۷۴} مرغ ^{۷۵} را از ^{۷۶} هوا ^{۷۷} فرو ^{۷۸} می آورد ^{۷۹} و مرغ ^{۸۰}
 و ^{۸۱} نو ^{۸۲} فرو ^{۸۳} و بالا ^{۸۴} آهنگ ^{۸۵} ^{۸۶} ^{۸۷} ^{۸۸} ^{۸۹} ^{۹۰} ^{۹۱} ^{۹۲} ^{۹۳} ^{۹۴} ^{۹۵} ^{۹۶} ^{۹۷} ^{۹۸} ^{۹۹} ^{۱۰۰}
^{۱۰۱} ^{۱۰۲} ^{۱۰۳} ^{۱۰۴} ^{۱۰۵} ^{۱۰۶} ^{۱۰۷} ^{۱۰۸} ^{۱۰۹} ^{۱۱۰} ^{۱۱۱} ^{۱۱۲} ^{۱۱۳} ^{۱۱۴} ^{۱۱۵} ^{۱۱۶} ^{۱۱۷} ^{۱۱۸} ^{۱۱۹} ^{۱۲۰}
^{۱۲۱} ^{۱۲۲} ^{۱۲۳} ^{۱۲۴} ^{۱۲۵} ^{۱۲۶} ^{۱۲۷} ^{۱۲۸} ^{۱۲۹} ^{۱۳۰} ^{۱۳۱} ^{۱۳۲} ^{۱۳۳} ^{۱۳۴} ^{۱۳۵} ^{۱۳۶} ^{۱۳۷} ^{۱۳۸} ^{۱۳۹} ^{۱۴۰}
^{۱۴۱} ^{۱۴۲} ^{۱۴۳} ^{۱۴۴} ^{۱۴۵} ^{۱۴۶} ^{۱۴۷} ^{۱۴۸} ^{۱۴۹} ^{۱۵۰} ^{۱۵۱} ^{۱۵۲} ^{۱۵۳} ^{۱۵۴} ^{۱۵۵} ^{۱۵۶} ^{۱۵۷} ^{۱۵۸} ^{۱۵۹} ^{۱۶۰}
^{۱۶۱} ^{۱۶۲} ^{۱۶۳} ^{۱۶۴} ^{۱۶۵} ^{۱۶۶} ^{۱۶۷} ^{۱۶۸} ^{۱۶۹} ^{۱۷۰} ^{۱۷۱} ^{۱۷۲} ^{۱۷۳} ^{۱۷۴} ^{۱۷۵} ^{۱۷۶} ^{۱۷۷} ^{۱۷۸} ^{۱۷۹} ^{۱۸۰}
^{۱۸۱} ^{۱۸۲} ^{۱۸۳} ^{۱۸۴} ^{۱۸۵} ^{۱۸۶} ^{۱۸۷} ^{۱۸۸} ^{۱۸۹} ^{۱۹۰} ^{۱۹۱} ^{۱۹۲} ^{۱۹۳} ^{۱۹۴} ^{۱۹۵} ^{۱۹۶} ^{۱۹۷} ^{۱۹۸} ^{۱۹۹} ^{۲۰۰}
^{۲۰۱} ^{۲۰۲} ^{۲۰۳} ^{۲۰۴} ^{۲۰۵} ^{۲۰۶} ^{۲۰۷} ^{۲۰۸} ^{۲۰۹} ^{۲۱۰} ^{۲۱۱} ^{۲۱۲} ^{۲۱۳} ^{۲۱۴} ^{۲۱۵} ^{۲۱۶} ^{۲۱۷} ^{۲۱۸} ^{۲۱۹} ^{۲۲۰}
^{۲۲۱} ^{۲۲۲} ^{۲۲۳} ^{۲۲۴} ^{۲۲۵} ^{۲۲۶} ^{۲۲۷} ^{۲۲۸} ^{۲۲۹} ^{۲۳۰} ^{۲۳۱} ^{۲۳۲} ^{۲۳۳} ^{۲۳۴} ^{۲۳۵} ^{۲۳۶} ^{۲۳۷} ^{۲۳۸} ^{۲۳۹} ^{۲۴۰}
^{۲۴۱} ^{۲۴۲} ^{۲۴۳} ^{۲۴۴} ^{۲۴۵} ^{۲۴۶} ^{۲۴۷} ^{۲۴۸} ^{۲۴۹} ^{۲۵۰} ^{۲۵۱} ^{۲۵۲} ^{۲۵۳} ^{۲۵۴} ^{۲۵۵} ^{۲۵۶} ^{۲۵۷} ^{۲۵۸} ^{۲۵۹} ^{۲۶۰}
^{۲۶۱} ^{۲۶۲} ^{۲۶۳} ^{۲۶۴} ^{۲۶۵} ^{۲۶۶} ^{۲۶۷} ^{۲۶۸} ^{۲۶۹} ^{۲۷۰} ^{۲۷۱} ^{۲۷۲} ^{۲۷۳} ^{۲۷۴} ^{۲۷۵} ^{۲۷۶} ^{۲۷۷} ^{۲۷۸} ^{۲۷۹} ^{۲۸۰}
^{۲۸۱} ^{۲۸۲} ^{۲۸۳} ^{۲۸۴} ^{۲۸۵} ^{۲۸۶} ^{۲۸۷} ^{۲۸۸} ^{۲۸۹} ^{۲۹۰} ^{۲۹۱} ^{۲۹۲} ^{۲۹۳} ^{۲۹۴} ^{۲۹۵} ^{۲۹۶} ^{۲۹۷} ^{۲۹۸} ^{۲۹۹} ^{۳۰۰}
^{۳۰۱} ^{۳۰۲} ^{۳۰۳} ^{۳۰۴} ^{۳۰۵} ^{۳۰۶} ^{۳۰۷} ^{۳۰۸} ^{۳۰۹} ^{۳۱۰} ^{۳۱۱} ^{۳۱۲} ^{۳۱۳} ^{۳۱۴} ^{۳۱۵} ^{۳۱۶} ^{۳۱۷} ^{۳۱۸} ^{۳۱۹} ^{۳۲۰}
^{۳۲۱} ^{۳۲۲} ^{۳۲۳} ^{۳۲۴} ^{۳۲۵} ^{۳۲۶} ^{۳۲۷} ^{۳۲۸} ^{۳۲۹} ^{۳۳۰} ^{۳۳۱} ^{۳۳۲} ^{۳۳۳} ^{۳۳۴} ^{۳۳۵</}

۲- حیض و اول مسرور با می جزو حیض است شکاری که از آن باشد گوشت

[illegible]

[illegible]

بگرگ و نه گرفته می گشت ^{۱۲} سال خود از خون مغل خور و شراب
 و ز پلو و پست آن سگان کرد کباب ^{۱۳} مجلس خدایگانی ازان طرب
 گشت جوشان را ^{۱۴} دیدان داد و دور فرمود مجلسی که خاص هر طرف
 که ^{۱۵} کباب گران سیر و صدگان را بر جای می چسپانید شکار کباب نه
 کبابی بجای طبقه ملوک میرسانید اما نقل ^{۱۶} پادشاه خبر یاد شکار کباب
 نبود و هر بار میگفت ^{۱۷} شکار میره کی بود اگر نیست حرف میره
 کیست حرف میره ^{۱۸} شکار میره معلوم رای شکار یکی باد که
 شاه آفاق گیران چرخ قازان شکار را میخواید که بازی گرداند و
 خود دست گیرد و وزیر دست ملوک نشاند چون مرغ نامکش سلیمانی
 آنجا رسد و نوای بد بد زند در زمان بر خراج حجت سوی دستگاه
 شاهی پرواز میاید فرمود و مردار خواران ^{۱۹} پر کم شده را
 که بس طرفه ^{۲۰} سیر گشته دارند هر یک که هم بومند و هم کلر و هم جغد
 اگر رای بلند پرملکی آوردن مصلحت نه بیند همانجا شان طعمه طيور سازد
 تا از خوردن دل چشم آن شک چشمان تهی دیده گرگان پر چشم
 شوند و علیو ازان ^{۲۱} پر دل طیران همای بهت بفران ملکی ازان بالاتر

[illegible]

۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶

که آن استخوانهای کلان را سوی قبرشان سواد اعظم تحفه آرد و بسم
برسم ره آورد و بنود زاری و بفرستادن بوم پیش‌های پادشاهان
خاص بر سه شلخ رفعت آستان در و مثل این شکاری پیش‌های
سلطانی بسیار خواهد رسید و طعمه زان و کلان و شرع خواهد گشت بسیار
که آن شاهین بجری هر چه زودتر از بحر سهند سوی آب چون باز آید
و پیکان بطول را که از خون آن عقابان چون چشم چکرنه و سر شاه رخ
گفته است بزرگال حوض سلطانی نمازی گرداند شب و روز مرغ
و عا سنی آسمان برانده می آید سمیت امید که روزی شود
صدیر او و پاپوس ملک شکار یک روزی با و به هنگام پرواز
این طائر حقه از لطمی شکار کرده بود و در آن سال شیر پای پنجه
گرفته بود و مصرع یعنی یکی و بیست و نه سال هفتصد و ده پستیمات
شکوه خدمت سوی آن دستگاه دولت فرستاده شد خواندن
فرمایند چرخه بندگی بادل مستمند مست بسته و پر تاب کرده آمد و صد
قبول کا سگاری باد زمین بوسی که نقش ستم آهوا از خرشته خاک برآرد
شمار پای سگهان خاص کرده شد شیر دلان اینجا بجا میست ملکی

عنه ان شاء الله تعالى

شماره یک سوره انعام
از ۱۴

مجلس شورای اسلامی
تاریخ ۱۳۵۷/۱/۱۰

10/10/10

شاہ جہاں

والله اعلم

100

۵۴۲۵

مجلس شورای اسلامی

مذاق و قیاس

۵۱۱۱

14/10/2014

100

2

87

شکار یکی روی زمین را از سواد دیده پشت یوز ساقه‌ها را داد عتبه
عصم اشتر جواره عن صید الحرام لبعه اشتر لصید الحرام لعب بانوس
قدوم مع الفسرين غلبه اشتر علی الاسا ونصر اقمه فی قتل الضیاع
لمیت جلش طائر روحه علیه اقمه جل طيور الحاکم قوته طائر روحه
فی سواد القدس حفظ اشتر عن کلاب جنهم بائیل من باز به و و و و و و
جرحه جوارح السماء جعل طعام النور بائن الغراب علی شجرة بذل الحمام
لحومه وج فی حلقوم القسوة ناط بائیا بالذباب ظفر ظفر الاسد
علیه لمیت اخذه عقاب العقاب اولی طائره لشماله جعل خنزیر فی انقبر
صار قوتا بصقر سقر صمیر کلبا بسلاسل النار خط سوم درکتوبی که از
بمیت تخیم و علویات تقویم باید شملیه سه حرف ست حرف اول
درکتا بهاء و لقب شمس خاص و سرنامهای موجز بسوی شمس و قمر
حرف دوم درکتا بت بسوی قمر و بدر حرف سوم درکتا بهاء
لقب نجم حرف اول درکتا بهای و لقب شمس خاص و سرنامه موجز
بسوی شمس و قمر مصرع دیباج و نسبت وی از فور به برک انور
روشن دلان روشن کرده می آید که این قسم بغایت نایب و زیاده است
۴۲۳

نسبت در وی بدو شکل آید عموماً و خصوصاً اما عموم چنین که اگر
 مکتوب الیه شمس باشد با شمس و یا پنجم و یا پنجم و شمس تعلق دارد
 همه در طے عبارت چنانکه خواهد در آرد تا عرصه سخن از آسمان فراتر
 گردد خصوص چنین که در هر یک از خاصه آن نگذر و مثلاً در لقب
 شمس آنچه خاصه آفتاب است همان را لازم گیر و در پنجم و شمس که
 مکتوباتی که کاتب درین تقویم پرداخت کرده است غالب آنست
 که رقم نسبت از جدول خاصه لقب پای بیرون ننهاده است عطا
 که خواننده تا در وجه سخن را برین نسبت بذروه سپهر رساند ایشان را
 درین روزنامه‌های و قائل نظر وقت چنان باید گماشت مصع
 که چشم اهل رصد سوی آنجم و افلاک و در نتیجه این مولدات همه
 برین پنج استخراج کرد و هر چه جز این است رنج دانست که اگر
 نسبت خصوص به استقامت تمام مدخل نکند و که تناسب میان
 جمیع علویات مشترک است و یک نسبت را از اتصال نسبتهای
 دیگر مجرّد دانیدن نوع دشواری دارد و شکل عموم را التزام باید
 تا کوکب معانی را عرصه سیر و سعت پذیرد و شعر و بداء الثواقب

نسبت در وی بدو شکل آید عموماً و خصوصاً اما عموم چنین که اگر
 مکتوب الیه شمس باشد با شمس و یا پنجم و یا پنجم و شمس تعلق دارد
 همه در طے عبارت چنانکه خواهد در آرد تا عرصه سخن از آسمان فراتر
 گردد خصوص چنین که در هر یک از خاصه آن نگذر و مثلاً در لقب
 شمس آنچه خاصه آفتاب است همان را لازم گیر و در پنجم و شمس که
 مکتوباتی که کاتب درین تقویم پرداخت کرده است غالب آنست
 که رقم نسبت از جدول خاصه لقب پای بیرون ننهاده است عطا
 که خواننده تا در وجه سخن را برین نسبت بذروه سپهر رساند ایشان را
 درین روزنامه‌های و قائل نظر وقت چنان باید گماشت مصع
 که چشم اهل رصد سوی آنجم و افلاک و در نتیجه این مولدات همه
 برین پنج استخراج کرد و هر چه جز این است رنج دانست که اگر
 نسبت خصوص به استقامت تمام مدخل نکند و که تناسب میان
 جمیع علویات مشترک است و یک نسبت را از اتصال نسبتهای
 دیگر مجرّد دانیدن نوع دشواری دارد و شکل عموم را التزام باید
 تا کوکب معانی را عرصه سیر و سعت پذیرد و شعر و بداء الثواقب

نسبت در وی بدو شکل آید عموماً و خصوصاً اما عموم چنین که اگر
 مکتوب الیه شمس باشد با شمس و یا پنجم و یا پنجم و شمس تعلق دارد
 همه در طے عبارت چنانکه خواهد در آرد تا عرصه سخن از آسمان فراتر
 گردد خصوص چنین که در هر یک از خاصه آن نگذر و مثلاً در لقب
 شمس آنچه خاصه آفتاب است همان را لازم گیر و در پنجم و شمس که
 مکتوباتی که کاتب درین تقویم پرداخت کرده است غالب آنست
 که رقم نسبت از جدول خاصه لقب پای بیرون ننهاده است عطا
 که خواننده تا در وجه سخن را برین نسبت بذروه سپهر رساند ایشان را
 درین روزنامه‌های و قائل نظر وقت چنان باید گماشت مصع
 که چشم اهل رصد سوی آنجم و افلاک و در نتیجه این مولدات همه
 برین پنج استخراج کرد و هر چه جز این است رنج دانست که اگر
 نسبت خصوص به استقامت تمام مدخل نکند و که تناسب میان
 جمیع علویات مشترک است و یک نسبت را از اتصال نسبتهای
 دیگر مجرّد دانیدن نوع دشواری دارد و شکل عموم را التزام باید
 تا کوکب معانی را عرصه سیر و سعت پذیرد و شعر و بداء الثواقب

نسبت در وی بدو شکل آید عموماً و خصوصاً اما عموم چنین که اگر
 مکتوب الیه شمس باشد با شمس و یا پنجم و یا پنجم و شمس تعلق دارد
 همه در طے عبارت چنانکه خواهد در آرد تا عرصه سخن از آسمان فراتر
 گردد خصوص چنین که در هر یک از خاصه آن نگذر و مثلاً در لقب
 شمس آنچه خاصه آفتاب است همان را لازم گیر و در پنجم و شمس که
 مکتوباتی که کاتب درین تقویم پرداخت کرده است غالب آنست
 که رقم نسبت از جدول خاصه لقب پای بیرون ننهاده است عطا
 که خواننده تا در وجه سخن را برین نسبت بذروه سپهر رساند ایشان را
 درین روزنامه‌های و قائل نظر وقت چنان باید گماشت مصع
 که چشم اهل رصد سوی آنجم و افلاک و در نتیجه این مولدات همه
 برین پنج استخراج کرد و هر چه جز این است رنج دانست که اگر
 نسبت خصوص به استقامت تمام مدخل نکند و که تناسب میان
 جمیع علویات مشترک است و یک نسبت را از اتصال نسبتهای
 دیگر مجرّد دانیدن نوع دشواری دارد و شکل عموم را التزام باید
 تا کوکب معانی را عرصه سیر و سعت پذیرد و شعر و بداء الثواقب

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰

اینک انسان بعد طاعت کمال به سلام رای گردانیده می آید که حضرت
 ملک الشمل شرفی سوی مغرب غربت فرموده است بنده ضعیف غرورک
 در ولی پیران نور سیرت می ناخیزد و چون گشت است کسی را پیش نظر نمی آید
 و چنان در کج خانه خفتی و تنواری اندک که کس اعلمیت چیست که از نور
 چنین تیرگون به سر از روزنی هم بیار و بیرون بنده خورده را
 و غیبت شمس روشن نمیشود که از کدام در به علیا فرو افتاده است
 یارب تا غایت غیبیست بر روشن شب و غایت روز بنیاده اند
 خنک شمس آسمان با بریران او به تاس زده میرود و قصر کمان بخار
 و خنجره بهر بنای فرخانی که خیزد آن طلعت انور چشم باز کردی از حجاب
 آن لغا و آب چشمها غرق بلکه از خم چشمها آب بر دارد و چشمش فرو داده
 و با چیدن آشنای آب لب باشد آن چشمه روشن چشمم نباید برون
 اند عشقباری که ز بیکو فر که خور در عهد غور شد بر که چشم کشاید
 هر کسی سیراب گرد و یکس آن چشمه بهر عشق است که زوی تشنگی
 و گیدران سینه زانی روشن باد که ملک شمس الدین شمس که بزرگ زاده
 مغرب است با هم بندگی آن شمس الهی زنده میشود و میگوید که من از

اینک انسان بعد طاعت کمال به سلام رای گردانیده می آید که حضرت
 ملک الشمل شرفی سوی مغرب غربت فرموده است بنده ضعیف غرورک
 در ولی پیران نور سیرت می ناخیزد و چون گشت است کسی را پیش نظر نمی آید
 و چنان در کج خانه خفتی و تنواری اندک که کس اعلمیت چیست که از نور
 چنین تیرگون به سر از روزنی هم بیار و بیرون بنده خورده را
 و غیبت شمس روشن نمیشود که از کدام در به علیا فرو افتاده است
 یارب تا غایت غیبیست بر روشن شب و غایت روز بنیاده اند
 خنک شمس آسمان با بریران او به تاس زده میرود و قصر کمان بخار
 و خنجره بهر بنای فرخانی که خیزد آن طلعت انور چشم باز کردی از حجاب
 آن لغا و آب چشمها غرق بلکه از خم چشمها آب بر دارد و چشمش فرو داده
 و با چیدن آشنای آب لب باشد آن چشمه روشن چشمم نباید برون
 اند عشقباری که ز بیکو فر که خور در عهد غور شد بر که چشم کشاید
 هر کسی سیراب گرد و یکس آن چشمه بهر عشق است که زوی تشنگی
 و گیدران سینه زانی روشن باد که ملک شمس الدین شمس که بزرگ زاده
 مغرب است با هم بندگی آن شمس الهی زنده میشود و میگوید که من از

اینک انسان بعد طاعت کمال به سلام رای گردانیده می آید که حضرت
 ملک الشمل شرفی سوی مغرب غربت فرموده است بنده ضعیف غرورک
 در ولی پیران نور سیرت می ناخیزد و چون گشت است کسی را پیش نظر نمی آید
 و چنان در کج خانه خفتی و تنواری اندک که کس اعلمیت چیست که از نور
 چنین تیرگون به سر از روزنی هم بیار و بیرون بنده خورده را
 و غیبت شمس روشن نمیشود که از کدام در به علیا فرو افتاده است
 یارب تا غایت غیبیست بر روشن شب و غایت روز بنیاده اند
 خنک شمس آسمان با بریران او به تاس زده میرود و قصر کمان بخار
 و خنجره بهر بنای فرخانی که خیزد آن طلعت انور چشم باز کردی از حجاب
 آن لغا و آب چشمها غرق بلکه از خم چشمها آب بر دارد و چشمش فرو داده
 و با چیدن آشنای آب لب باشد آن چشمه روشن چشمم نباید برون
 اند عشقباری که ز بیکو فر که خور در عهد غور شد بر که چشم کشاید
 هر کسی سیراب گرد و یکس آن چشمه بهر عشق است که زوی تشنگی
 و گیدران سینه زانی روشن باد که ملک شمس الدین شمس که بزرگ زاده
 مغرب است با هم بندگی آن شمس الهی زنده میشود و میگوید که من از

[illegible]

[The page contains dense handwritten Persian script in Nasta'liq style.]

[illegible]

[illegible][illegible][illegible]

لعموم طلوع صبح ارفعه من طلعه اشرف لوانع العلوم من جبهه تجلی ذواته طلوع
الصباح للمیت سلطان شمس الدین مرحوم طلعه النور علی بروج الخلد
ملک مرحوم شمس الدین خدا در وجه ملک النجوم مولانا شمس الدین صبح
انوار علی مطلع الدرجات لعموم لرحمة کشفه شمس طلوع صبح انور
من ارضه لایفک عهده خور العفران العکس مع الخطابات شمس الدین
جهاشون را نزد یک است که بگیرد سود و وجه با خداست شمس سوزنده
همه روز نافه میباشد تاب الثور علیه من احتراق البرایا شمس بدور
آفتاب بر سر دیوار رسیده است صفر است و جبهه فی انحراف دریا اشک
تشنه آب رشکیهای ماست یابس عین العفوه مصرع نامه شمس
و نیست تخمیم و عنوان این ابر تنگ که پوشیده و قاتی عطارد است
و پروده ابله وقت در حضرت مولانا عین المعانی شمس الحق والدین
نهار الافاق بانوار کشاده گرد و تجید الحمد لنور القمرین است مضی شمس
شعر و سجدت باب شمس کل فیضه و انقص کاشمس المنیر لافاق
تا آفتاب عالی در جت فیض بخش ماه و محفل شکرت انجم باشد طلوع صبح
ارتفاع از طلعت گیتی افروز خداوند مولانا شمس المله والدی محفل یز

نصف طلوع صبح ارفعه من طلعه اشرف لوانع العلوم من جبهه تجلی ذواته طلوع
الصباح للمیت سلطان شمس الدین مرحوم طلعه النور علی بروج الخلد
ملک مرحوم شمس الدین خدا در وجه ملک النجوم مولانا شمس الدین صبح
انوار علی مطلع الدرجات لعموم لرحمة کشفه شمس طلوع صبح انور
من ارضه لایفک عهده خور العفران العکس مع الخطابات شمس الدین
جهاشون را نزد یک است که بگیرد سود و وجه با خداست شمس سوزنده
همه روز نافه میباشد تاب الثور علیه من احتراق البرایا شمس بدور
آفتاب بر سر دیوار رسیده است صفر است و جبهه فی انحراف دریا اشک
تشنه آب رشکیهای ماست یابس عین العفوه مصرع نامه شمس
و نیست تخمیم و عنوان این ابر تنگ که پوشیده و قاتی عطارد است
و پروده ابله وقت در حضرت مولانا عین المعانی شمس الحق والدین
نهار الافاق بانوار کشاده گرد و تجید الحمد لنور القمرین است مضی شمس
شعر و سجدت باب شمس کل فیضه و انقص کاشمس المنیر لافاق
تا آفتاب عالی در جت فیض بخش ماه و محفل شکرت انجم باشد طلوع صبح
ارتفاع از طلعت گیتی افروز خداوند مولانا شمس المله والدی محفل یز

نصف طلوع صبح ارفعه من طلعه اشرف لوانع العلوم من جبهه تجلی ذواته طلوع
الصباح للمیت سلطان شمس الدین مرحوم طلعه النور علی بروج الخلد
ملک مرحوم شمس الدین خدا در وجه ملک النجوم مولانا شمس الدین صبح
انوار علی مطلع الدرجات لعموم لرحمة کشفه شمس طلوع صبح انور
من ارضه لایفک عهده خور العفران العکس مع الخطابات شمس الدین
جهاشون را نزد یک است که بگیرد سود و وجه با خداست شمس سوزنده
همه روز نافه میباشد تاب الثور علیه من احتراق البرایا شمس بدور
آفتاب بر سر دیوار رسیده است صفر است و جبهه فی انحراف دریا اشک
تشنه آب رشکیهای ماست یابس عین العفوه مصرع نامه شمس
و نیست تخمیم و عنوان این ابر تنگ که پوشیده و قاتی عطارد است
و پروده ابله وقت در حضرت مولانا عین المعانی شمس الحق والدین
نهار الافاق بانوار کشاده گرد و تجید الحمد لنور القمرین است مضی شمس
شعر و سجدت باب شمس کل فیضه و انقص کاشمس المنیر لافاق
تا آفتاب عالی در جت فیض بخش ماه و محفل شکرت انجم باشد طلوع صبح
ارتفاع از طلعت گیتی افروز خداوند مولانا شمس المله والدی محفل یز

بنده سپه بها سیکند جهان و چشم تا تاریک بیناید یک شبش گفتم بار
 تو کیستی که شمس اتوانی دید همه جهان را همچون روز روشن است که شمس
 اگر چه از پایان هندوستان برآمده است اما سرآمده نیر و زست آخر
 فردا روز چال خواهد نمود و ترا خواهیم دید باز در گنبد مسجد چال کتان
 خواهی خرید بیت و خواهی بگریز کنی ای شب پر هاش به کافرتفت
 خورشید چشم خفاش به دروازه طاک بصد سکنی چشم پیش کرده آغاز
 که شمس او را قاضی بدین وجه هم بر آسمان مبر که اگر سواد و لیلی ادا
 عیسی پیش او دارند از او اصرار آدا نفس من زنده بیت آن شمس خوشتر
 درمی خوانی تو به غمش است کش از هری همی انی تو به اگر گفته می شود که
 حسن غیبت مولانا شمس نگار شستن ازین بنده بدر بیا موز میگویند
 لاجبسن غیبت شمس قنکه وار که بدری و خور او دم صورت سکنی و
 شاگردیم تمام اوی و گاه از خبر می و تنوینی در روح تو نیکار و چشم
 از جانب او فیض پیای به داری به نقصان کمال هر دو از وی داری
 اینک اینهمه روز کوران در دهنی راست مانند خنانگ گفته شد میگویند
 و بعضی دروغ زمان مانند هیچ کاذب اگر چه دم دروغ از شمس میزنند

که از اینکندگان و تشکیلات میشود و در این کتاب از اینکندگان و تشکیلات میشود و در این کتاب

دای سیل در هر آنجائی که طالع میشود و هر چه را از کمالیت پدر و تقصیر
می بیند چگونه تاب توان آورد که نجم شامی خود را در مقابله بدرید کند
بیت ستاره چو بامه زند لاف نور به سر و گردن خست و شیراز دور
که چند سخن انفس نیز استند که نخست استغفار میکنند و بعد از آن
از انوار بدر به عفت می آیند آری شعر هیچ الکلاب از ایلوح ابد
و غیبها للبر و القدر و مر اسبیل گویند چنانچه انی باشد که خود را
پوشیده دارم که اگر خاصیت خود بر روی آب آرم هر جانب که طالع
شوم بی آبی و سردی کنم سزای این اولاد از ناسن خواهیم کرد که سیلیم
مازستان آمیده برسد بیت اندم که کم سردی و در خور کنم و اولاد
ز نار ایدی سرد کنم و شیخ شهاب الدین نیز از حال این سنیان
نیکو روشن دارد که خود را روحانی میخواهند از بلند پیری تا همان سخن
سیکونید و چون نزد یک روندگان عالم بالا میرند سترای
سیکونید و چون نزد یک روندگان عالم بالا میرند سترای
ایشان آتشی در شهاب می افتد و عصا کشیده و بنال ایشان میزد
چنان میگردد که در زمین فرو و میروند باز چون شهاب را نمی بیند

بسیار در ستاره و در هر آنجائی که طالع میشود و هر چه را از کمالیت پدر و تقصیر
می بیند چگونه تاب توان آورد که نجم شامی خود را در مقابله بدرید کند
بیت ستاره چو بامه زند لاف نور به سر و گردن خست و شیراز دور
که چند سخن انفس نیز استند که نخست استغفار میکنند و بعد از آن
از انوار بدر به عفت می آیند آری شعر هیچ الکلاب از ایلوح ابد
و غیبها للبر و القدر و مر اسبیل گویند چنانچه انی باشد که خود را
پوشیده دارم که اگر خاصیت خود بر روی آب آرم هر جانب که طالع
شوم بی آبی و سردی کنم سزای این اولاد از ناسن خواهیم کرد که سیلیم
مازستان آمیده برسد بیت اندم که کم سردی و در خور کنم و اولاد
ز نار ایدی سرد کنم و شیخ شهاب الدین نیز از حال این سنیان
نیکو روشن دارد که خود را روحانی میخواهند از بلند پیری تا همان سخن
سیکونید و چون نزد یک روندگان عالم بالا میرند سترای
سیکونید و چون نزد یک روندگان عالم بالا میرند سترای
ایشان آتشی در شهاب می افتد و عصا کشیده و بنال ایشان میزد
چنان میگردد که در زمین فرو و میروند باز چون شهاب را نمی بیند

از اینکندگان و تشکیلات میشود و در این کتاب از اینکندگان و تشکیلات میشود و در این کتاب

زبان کشیده میباشد نیکو این است که برایشان میسر شد و با خویش
سوز و دمی میر و صیبت چراغ از زبان سوختن پیش گیر و
از است کاول مر از خویش گیر و چنانکه بر روان بلند پای بر یکدیگر
انعکاس روشن بدین مرتبه باشد اگر طائفه انجمنی و آنکه که از لوازم
و لواحق بدخبر دارند هر کجی لال را تیره و بدر آن یک خوانند مصرع
فمن یقول له مه ایا امام ایة به سایه خواهر خال بجای آبست و شربت
تیز و از سر راهیده و صبا که باری بارها از هر سوی و می آید و هم در جهت
است پرده پوشی لال و نجم بزرگان و دیگر میکنند و هم در جهت سفل با ناکجا
زیر دست ماجرای در میان می آرد و غبار ایشان فرو می نشاند
آری ابرست و ابر در جهت و می جنبش نکند جز کرم پی در پی پذیر
نوز و چو باد تندی بروی و تا گل و دانه آنگاه از وزیر و خوی بدنی حاصل
یاران انجمن بر عکس یکدیگر کشیده اند و حضرت بدر المله را هم انجا و هم اینجا
نور الدجی میباشد بود و انتظار آنکه هر چه در این تیرین جانب فرمایند
نظم ای ماه و در هفتگی که این سوی گرای و عکس هم بدین است
فرماید که آنکه مضی روز و تحریک ماه و ای الحج با دل لال و بدلی آخر

در این کتاب که در این شهر قلم پیاپی این تاریخ رسانیده مصرع گفته که
ز سیه یازده و هفتصد سال / در سترهاها اهل کمال اگر آورده نور بدر
و بدر از گردش فلک هلال شود نور افزای آئین آراس
مولانا بدر المله والدین که مال روشنائی و جمال محفل آرای آراسته باد
و اگر رفت کردگان فلک دوار و کاهش سریل و نهار محفوظ و مست
شکستگان مصاف بدر ویکتا طاس هلال از موج چشمه نور شیده
هر روز بر تر گرد و وطن بدر از رختن نور هر شب تری تر ویت می چون
غره روز افزون سپه لار قمر الدین هلال بساک حلی و فرخنده فانی
انگشت نمای خاص عام و طمست وای مغرب و شام با نقطه عین
غشاده از ان عین علامه بید رطه ویکتا و در عمامه بدر روز
بروز بکبر هلال باز آید و طره شام ماه بیا که نور هلال را از دور عمامه بدر
بیرون نماید ذات سپهر آرای خلعت زوای مولانا کامل الایام
بل مشهور المشهور و الاخوان بدر المله والدین مخبر درجات العلود و
دقیق و قانع الکمال صاحب عقل و فعال مع سائر اوصافه اکمال
در اخلاص انوار و انارت ادوار از نقصان حوادث مصون و

در این کتاب که در این شهر قلم پیاپی این تاریخ رسانیده مصرع گفته که
ز سیه یازده و هفتصد سال / در سترهاها اهل کمال اگر آورده نور بدر
و بدر از گردش فلک هلال شود نور افزای آئین آراس
مولانا بدر المله والدین که مال روشنائی و جمال محفل آرای آراسته باد
و اگر رفت کردگان فلک دوار و کاهش سریل و نهار محفوظ و مست
شکستگان مصاف بدر ویکتا طاس هلال از موج چشمه نور شیده
هر روز بر تر گرد و وطن بدر از رختن نور هر شب تری تر ویت می چون
غره روز افزون سپه لار قمر الدین هلال بساک حلی و فرخنده فانی
انگشت نمای خاص عام و طمست وای مغرب و شام با نقطه عین
غشاده از ان عین علامه بید رطه ویکتا و در عمامه بدر روز
بروز بکبر هلال باز آید و طره شام ماه بیا که نور هلال را از دور عمامه بدر
بیرون نماید ذات سپهر آرای خلعت زوای مولانا کامل الایام
بل مشهور المشهور و الاخوان بدر المله والدین مخبر درجات العلود و
دقیق و قانع الکمال صاحب عقل و فعال مع سائر اوصافه اکمال
در اخلاص انوار و انارت ادوار از نقصان حوادث مصون و

در این کتاب که در این شهر قلم پیاپی این تاریخ رسانیده مصرع گفته که
ز سیه یازده و هفتصد سال / در سترهاها اهل کمال اگر آورده نور بدر
و بدر از گردش فلک هلال شود نور افزای آئین آراس
مولانا بدر المله والدین که مال روشنائی و جمال محفل آرای آراسته باد
و اگر رفت کردگان فلک دوار و کاهش سریل و نهار محفوظ و مست
شکستگان مصاف بدر ویکتا طاس هلال از موج چشمه نور شیده
هر روز بر تر گرد و وطن بدر از رختن نور هر شب تری تر ویت می چون
غره روز افزون سپه لار قمر الدین هلال بساک حلی و فرخنده فانی
انگشت نمای خاص عام و طمست وای مغرب و شام با نقطه عین
غشاده از ان عین علامه بید رطه ویکتا و در عمامه بدر روز
بروز بکبر هلال باز آید و طره شام ماه بیا که نور هلال را از دور عمامه بدر
بیرون نماید ذات سپهر آرای خلعت زوای مولانا کامل الایام
بل مشهور المشهور و الاخوان بدر المله والدین مخبر درجات العلود و
دقیق و قانع الکمال صاحب عقل و فعال مع سائر اوصافه اکمال
در اخلاص انوار و انارت ادوار از نقصان حوادث مصون و

در این کتاب که در این شهر قلم پیاپی این تاریخ رسانیده مصرع گفته که
ز سیه یازده و هفتصد سال / در سترهاها اهل کمال اگر آورده نور بدر
و بدر از گردش فلک هلال شود نور افزای آئین آراس
مولانا بدر المله والدین که مال روشنائی و جمال محفل آرای آراسته باد
و اگر رفت کردگان فلک دوار و کاهش سریل و نهار محفوظ و مست
شکستگان مصاف بدر ویکتا طاس هلال از موج چشمه نور شیده
هر روز بر تر گرد و وطن بدر از رختن نور هر شب تری تر ویت می چون
غره روز افزون سپه لار قمر الدین هلال بساک حلی و فرخنده فانی
انگشت نمای خاص عام و طمست وای مغرب و شام با نقطه عین
غشاده از ان عین علامه بید رطه ویکتا و در عمامه بدر روز
بروز بکبر هلال باز آید و طره شام ماه بیا که نور هلال را از دور عمامه بدر
بیرون نماید ذات سپهر آرای خلعت زوای مولانا کامل الایام
بل مشهور المشهور و الاخوان بدر المله والدین مخبر درجات العلود و
دقیق و قانع الکمال صاحب عقل و فعال مع سائر اوصافه اکمال
در اخلاص انوار و انارت ادوار از نقصان حوادث مصون و

نظریه‌های فلسفی و علمی و ادبی و تاریخی و جغرافیایی و...

و دیگر به نقطه فزان متضاد بر آ و نقطه روان و سهوا و باز نیز به بار نقطه میرید **ل** شبر پیشانی نام غم
رایب از کما
سپاسد این نقطه افشاید
تایب در افتاب
تایب جیم در خفته
نکود و دهم از نقطه
رابت با کما که نقطه
شان رانده نیم
برای نقطه نشی
خر نقطه

[illegible][illegible]

لغز سوره مشقده ۱۲
 سید و دانش از سر آفریننده
 افلاک و ستاره و کواکب و سیاره
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی

در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی

اما انوار و نجوم افلاک از ستاره سحاب ناپیدا گردند و نجوم و انوار خفاک
 از سیاره آب پیداستاره وجود مجلس ارفع شرف انوره از هر اسعد نجم الدین
 والد و له صاحب الخیر له والد بر جبهه بنیاد گوی سر آفاق نقطه سرف نطق سجد گشت
 افلاک صیب تخته خاک مع سائر اوصاف الزائره در برج شرف و درجه اوج علی شمس
 باد و دراری صمود مسامد و مجاری همود متباعد صرح بنور الله نور کون نور
 الا و عیثه علی نسبت التجمیم سادات بیت اشرف نجم الدین و بدر الدین
 و عیثه بنیاد نجوم ۱۲
 و شمس الدین بنیاد شرف هم عن الوبال شیوخ صانهم الله عن الوبال
 علمای رفیع درجات هم ملک حفظ او هم عن انحصاف سرمد کان آفاق
 و قاسم الله عن الاقول اخوان بارک الله فی اجتماعهم اغره و اقربا
 اجتماعهم الله کثیر و غرقا هم کاللال للعلوم سعد هم الله و العدم هم الله
 عن نحو سات افلاک نور بیوتهم بطاعتهم حفظ طاعتهم عن الغروب لیس
 اصحاب القلنسوه شمس الدین منور و قمر الدین آی تغذی و بدر الدین
 ما بر دو نجم الدین یلکوز نور النور بروج تراهم و انار البار ترهم
 بالانوار و نجوم علما علما و هم علی درجات اعلی الله محکم
 بر یک خص بار تفاع المقامات و سما علی مدارج القرب للعلوم

در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی

در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی

در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی

در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی

در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی
 در این دین فطرت و نور و نورانی

تایید ۱۲

تایید ۱۳

تایید ۱۴

تایید ۱۵

تایید ۱۶

تایید ۱۷

تایید ۱۸

تایید ۱۹

تایید ۲۰

تایید ۲۱

تایید ۲۲

تایید ۲۳

تایید ۲۴

تایید ۲۵

تایید ۲۶

تایید ۲۷

تایید ۲۸

طالعتم فی صبح القیامت و سهل حساب فی الساعة العکس من قبل فتم
در نجوم منجوس و بدر نیم تمام ^{صفت} و بر تقویم و منزل علمیم النجوم
لیست باریک الله انولم عن البرایا و یوخذون بالاحراق الایدی ع
سراج هم زپی نور یافت نسبت نجم نسبت لقب سراج مشترک فتم
میان ^{مشترک} اجم و ابله و بدر و شمع و مشعل و آنچه از لوازم شب بود و از حیوانات
چون بوم و خفاش و دزد و عس و اگر جای صنعت اخذ و مراعات
نمائید چون روز و شب و خورشید و گرم شب تاب تناسب و در هم
در آید اما طبع متصرفه باید که بنیگیر و بر بند و و بکشاید درین لقب ^{مشترک}
نامه تحریر شد بدان سبب که در بعضی مکتوبات ذکر سراج بسیار
افتاده است لکن هم همان نسبت است از دوده رانی و حکم
و گرنه تا کی نامه سیاه و دوده کم کردن اما تجمید و دود را نمودار کردن
درین سواد مصرع درمی باید همچو چراغ اندر شب چه تجمید سواد ذی
جل شمس سراجا انجم یمن اضاء سراجا و با جلا و دعیه ملک سراج الدین
اسرجه الله فی بیت الدول سپهر رسو و دوجه العدی بدخانه
الله الله ظلمات اللیالی بنوره و البقاء الله فی احیاء اللیالی خواجا

تایید ۱۲
تایید ۱۳
تایید ۱۴
تایید ۱۵
تایید ۱۶
تایید ۱۷
تایید ۱۸
تایید ۱۹
تایید ۲۰
تایید ۲۱
تایید ۲۲
تایید ۲۳
تایید ۲۴
تایید ۲۵
تایید ۲۶
تایید ۲۷
تایید ۲۸
تایید ۲۹
تایید ۳۰
تایید ۳۱
تایید ۳۲
تایید ۳۳
تایید ۳۴
تایید ۳۵
تایید ۳۶
تایید ۳۷
تایید ۳۸
تایید ۳۹
تایید ۴۰
تایید ۴۱
تایید ۴۲
تایید ۴۳
تایید ۴۴
تایید ۴۵
تایید ۴۶
تایید ۴۷
تایید ۴۸
تایید ۴۹
تایید ۵۰
تایید ۵۱
تایید ۵۲
تایید ۵۳
تایید ۵۴
تایید ۵۵
تایید ۵۶
تایید ۵۷
تایید ۵۸
تایید ۵۹
تایید ۶۰
تایید ۶۱
تایید ۶۲
تایید ۶۳
تایید ۶۴
تایید ۶۵
تایید ۶۶
تایید ۶۷
تایید ۶۸
تایید ۶۹
تایید ۷۰
تایید ۷۱
تایید ۷۲
تایید ۷۳
تایید ۷۴
تایید ۷۵
تایید ۷۶
تایید ۷۷
تایید ۷۸
تایید ۷۹
تایید ۸۰
تایید ۸۱
تایید ۸۲
تایید ۸۳
تایید ۸۴
تایید ۸۵
تایید ۸۶
تایید ۸۷
تایید ۸۸
تایید ۸۹
تایید ۹۰
تایید ۹۱
تایید ۹۲
تایید ۹۳
تایید ۹۴
تایید ۹۵
تایید ۹۶
تایید ۹۷
تایید ۹۸
تایید ۹۹
تایید ۱۰۰

تایید ۱۲
تایید ۱۳
تایید ۱۴
تایید ۱۵
تایید ۱۶
تایید ۱۷
تایید ۱۸
تایید ۱۹
تایید ۲۰
تایید ۲۱
تایید ۲۲
تایید ۲۳
تایید ۲۴
تایید ۲۵
تایید ۲۶
تایید ۲۷
تایید ۲۸
تایید ۲۹
تایید ۳۰
تایید ۳۱
تایید ۳۲
تایید ۳۳
تایید ۳۴
تایید ۳۵
تایید ۳۶
تایید ۳۷
تایید ۳۸
تایید ۳۹
تایید ۴۰
تایید ۴۱
تایید ۴۲
تایید ۴۳
تایید ۴۴
تایید ۴۵
تایید ۴۶
تایید ۴۷
تایید ۴۸
تایید ۴۹
تایید ۵۰
تایید ۵۱
تایید ۵۲
تایید ۵۳
تایید ۵۴
تایید ۵۵
تایید ۵۶
تایید ۵۷
تایید ۵۸
تایید ۵۹
تایید ۶۰
تایید ۶۱
تایید ۶۲
تایید ۶۳
تایید ۶۴
تایید ۶۵
تایید ۶۶
تایید ۶۷
تایید ۶۸
تایید ۶۹
تایید ۷۰
تایید ۷۱
تایید ۷۲
تایید ۷۳
تایید ۷۴
تایید ۷۵
تایید ۷۶
تایید ۷۷
تایید ۷۸
تایید ۷۹
تایید ۸۰
تایید ۸۱
تایید ۸۲
تایید ۸۳
تایید ۸۴
تایید ۸۵
تایید ۸۶
تایید ۸۷
تایید ۸۸
تایید ۸۹
تایید ۹۰
تایید ۹۱
تایید ۹۲
تایید ۹۳
تایید ۹۴
تایید ۹۵
تایید ۹۶
تایید ۹۷
تایید ۹۸
تایید ۹۹
تایید ۱۰۰

[illegible][illegible]

[illegible]

2

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

نفاذ گردانیده بادشاه خشکی و تری روانی طلبیم فرموده کشتی زبر
 بجای خشکی نقل تری ۱۲
 بجایارده ماهی بخشش یافتیم و دهی چون دریای بسیار غیره میان و
 بوجه اجربنده را مگر اگر دانیده سمیت آنکه کشتی بخشک میراندم
 باز در جوی من درآمد آب در کار بسیار و بی آبی از حد گذشته بود
 و چشمها چون دیده مستقیان از ششاک باران در هوا مانده که رزاق
 مرغ و ماهی سلطان عطار در امهر بان گردانیده تا باران کرم گرد
 نو میدی از طینت من خاکی فرو نشانده سمیت اشک و تری الوری
 ملکا به نزل لغت من بعد با قنطوا در صانع بحر و بر قاضی جعفر را
 در شرع شریعت دایم با آب دارد که برای بنده نانی پیدا کرد و آبی
 شعر حقیت سجوده ریانای و حمدت با سطر ز قنار و نایانای جعفر
 ما را سهل آشنائی بود که در چنان خشک سال غمست سمیت
 جوی آبی باب جوئے داد و تشنه کوزه را سپومی داد و اما
 با چنان لطف که لطیف زبیده بر بنده میکرد و میگفت که در یاریر
 هست ما را نجسی بزرگرفت مصرع و قطره من کف تم لقطه پانکه
 بار بار گفتی که در یار اماند بیک شتی سیله با بر زخم و این شعر بطریق تفاهر

مردمانی که در این شهر و دیوارهای آب و آبی از آنجا می‌روند به یکدیگر می‌گویند که این شهر را بنیان نهادند و در سال ۱۲۵۰

[illegible][illegible]

10

1

١١١

71

فوق

١٢٤

نقد و تحکیمات منہ سب کے تشکیاتی اور اصولی و جہان و جہان

عہدہ کے ضمیمہ لفظوں میں اس کے رشتہ داروں کا ذکر ہے کہ جن کی ایک فہرست درج ذیل ہے۔

زبان داد که چاشنی هر یک بجام ذوق ایشان بیرونیت کامل میسر
گردد تا برهانند از عذاب قرات و نذایع اجلاج عین ایتقین کرد و سجده
سن جل بین التجرین حاجرانگی سقا که بخدمت آن مشیوع فضل
رفته است بر لطیف زبیده آید و شادی تمام دارد و بر جعفر نیز بهنجاری
که ممکن گردد و قریه ضمیرش را سرشته بجنبانند و آنچه در پوست دارد هم
بیرون خواهد ریخت همیشه گریست حلاوتی در تلخ نگوشت
در تلخ بود روان از دوست نشوی بد این عریضه طویل که از آب بگذرد
و گریه ترست و از گلهای تیره آب سیه پروراند شد چون در نظر
سبارک گذرد و سفینه عتابی سوی لطیف زبیده جاری گرداند و یو
آن جاریه را در کنار بالنگر میکند و من در غرق شوم غرق میشوم
بر سبیل گله و از آدمی اگر چه بجزیرنی ارز و رقم فرماید و تخته نهی
را بعین عفو فرو دشت حیات داکم باد این تحریر در اول
جمادی الاولی بود سالی که آب در پشت بسته شد مصراع
یعنی از مهر سه و ده سال و دو و مفسد بود و پیشیلات سو
آشنایان آنسوی امواج تحیات روان کرده شد هوا خایان اینجا

[illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian script at the bottom of the page)

ط
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

امضا و مهر
مهر و امضا

کامران خان بیگم

کند و بامید
مها و یکنه و غنی
با و دانا و ساز مجلس
کنج عوالم باغ

۱۰۰

خدمات متواتره بعد قطرات باران ارسال کردند هر که شش
 باشد شنیم تسکیم از استغفار این جانب باشد های تمام نوش فرماید
 سزنا مهاتاقه مردم از عین تعلیم سوچ بجز زندقه لطیف و عنصر
 شریف مولانا سعید المله والدین مثل الرعايا مشرع البرايات
 اشراق بحر البدر مع سائر اوصافه القاضيه بافاضة روایات
 فیاض واقاده در آیات سراج باد از زنگار عین الکمال و نوح زبان
 بهال مصفا و مظهر صاحب الشریقه و دیگر تاصین هفته بیار و عین
 عین از بحر بر آید و عین از جای زلال راحت لازم عین ذات و
 باران رحمت ملازم عین حیات برادر غریز لطیف سعید عین الدو
 مطبوع الملک محی الارواح والاحیاء و روح القلوب والاکیاد
 مع سائر اوصافه البیته بار غیا خسان از ان من شرب عذب و دور
 من رعد ثمان از ان عارض فرخ مجور پیاکی چاه زمزم و آب چشمها
 مریم او عینه العین معنی لم طر ملک گوهر با صراط و اما بجا و
 سیدار باؤل منیه صراط العین قاضی جبری اشراق القاضیه
 شیخ الاسلام نصر با تین الاوراد و البقاء الرب فی تشریح انظر

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

خواجہ نصر وجوہ الاراضی بہ برادر فرزند اجڑاہ اللہ فی مجاری السعداء
 وجعلہ اللہ سعیداً للعموم اسکہ اللہ عن الامساک کثر لطفہ وحیاءہ
 وحفظہ اللہ عن صواعق السماء للکمیت ملک سپہدار بارگ اللہ نزولہ
 فی روضہ الرضوان دشتمند وقاضی ووزیر انزلہ اللہ فی صدور
 الجنان للعموم انزلہ اللہ منزلاً مبارکاً فی الجنتہ غرض راجعین الفروع
 بہ درویش السعداء فی الکون العکس للعموم اراق السدای وہ وودایہ
 وجلب عن عینہ واما الدماء سکت منہ عرق المحن مطر من عینہ ومع
 بلا عین للکمیت ہوی من ہواء الہاوتیہ انزلہ المالاک فی وادی جنہم
 ہر منہ صدیدہ العذاب او عینہ لعین معنی اللہ مع ملک سپہدار
 عین الدین مع اللہ مجاری سیرہ وفاض وایما علی السالمین کفایہ
 اللہ الامساک عن کفہ مولانا فایض شریقہ زوالہ فیضہ وضا
 اللہ تقجیر مشارعہ فخر العظیم عین علمہ شیخ الاسلام ادبہ الرب
 فی تربیۃ الفقرا شیخ زاوہ اتولی صفایہ خواجہ وحرر جری قلمہ
 علی العین کافضہ علی العین شاعر صفی اللہ قرینہ ولطف اللہ
 اللہ روتیہ وضو عفت لطافتہ طبعہ للکمیت شیخ الاسلام علی الدین

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰

[illegible]

[illegible]

[illegible]

一、

که آن خاتم الجواهر تواند بود و از هر عین الهی آن عین الاسب
فلک چشم زند تا چون آفتاب در جبهت ملک اوده از آن که دور و دور
اوج یوزا و آید بگو اکب منقطه البروج فلک تحت الشعاع آن خورشید
گرد و شعور و عطارد و الا فلک میباید میاید فی ذلک الجوزا من
جوزا نه به کلاهی که پیش ازین از آن تاج الحق رسید کوی که لیم
از رفت آن تاج حکایت میکرد و لکن اوده شمس الحق بوسید و بوسید
هر چند ابرهای آن کلاه بگوهرهای چون قطره باران آمده بود و اما
در مقابل عطا یای حضرت تاجی بدیه بود بغایت سرسبزیت
نشاید عطای سران سرسری به بخیر بدیه سروری و سرسری
چون بنده لولوی بحری از متعلقان آن تاج دولت است آنچه
تعلق بعقد بزرگی داشت تعلیق کرد باقی پر بسته سرشته ملکوتی
ست بیت دانم که آنگهان رسد این سوعطای تاج به کاه
توان نهاد که هست این سزای تاج به این شبه چند که بطریق نیاید
نثار کرده شد اگر چه بیجا ده است بگویش بندگان دولت
جای گیر باد خنی الراس تالا لا الدعا بگوهر فشان قلم در سطرادی لاولی

[illegible]

۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱

بجای دیباچه نیست و نوی
از خرام کانی سب طراده
گرم و شاد است که در تمام
را با باد صیفی کویند
خفته است آن خرامست
زیاده در بعضی از آنها که
ساده و سفید و در بعضی که
که در آنجا به رنگ است
اینکه مشهور است و در
نزدیک یا قوت لریج
است بافت تنگ و در
بسیار است و در
بسیار است و در

[illegible][illegible]

و تاج عام و تاج شاه نگاه داشته شده است مصرع شریف که
 ز منم و منم مقصود و ده پستیلیات بخدایت متعلقان است
 تاج الدول که هر یک در بی بهارند و جوهر با بهار که کان شریف
 و در یامی تقطش جوهر خد متی نثار کرد و سران رنجانب با منم تقاض
 زین با پای تاج می نهند و نامها را کلاه بر سر ملوک بجای گیر
 و تاج نگاه دارد و صاحب تاج بجای ملوک سرور نیار و جوهر دولت
 یکبار آرای و لالی غریب از نور افزای سرور و الا بر آورده عنایت
 حق تعالی تاج الحق و الدین معین الاسلام و المسلمین علام الملوک
 و السلاطین غرة المملکة عنة السلطنة مالک السرة ضابط البریه
 با طر زمر و سر زمری از فلک مینای گذشته و چشم افنی فلک از تاب
 آن کو گرفته بجای تاج ارسل شعر ای تاج حق و کلین دین
 ترقیت هایت اهل البقین و تاکلاه مشایخ تاج رؤس طریقت
 ست و همه صوفیان شامل حلقه های حقیقت تارک تبرک کبار
 زرقه م عالی آنا مجلس رفیع تاج الحق و الدین محرم مشعر البقین
 ملک ملوک به و ز غیب مزین و شرف شرف بجوهر لاریاب

این کشف است و تاج
 تاج دول که هر یک در بی بهارند و جوهر با بهار که کان شریف
 و در یامی تقطش جوهر خد متی نثار کرد و سران رنجانب با منم تقاض
 زین با پای تاج می نهند و نامها را کلاه بر سر ملوک بجای گیر
 و تاج نگاه دارد و صاحب تاج بجای ملوک سرور نیار و جوهر دولت
 یکبار آرای و لالی غریب از نور افزای سرور و الا بر آورده عنایت
 حق تعالی تاج الحق و الدین معین الاسلام و المسلمین علام الملوک
 و السلاطین غرة المملکة عنة السلطنة مالک السرة ضابط البریه
 با طر زمر و سر زمری از فلک مینای گذشته و چشم افنی فلک از تاب
 آن کو گرفته بجای تاج ارسل شعر ای تاج حق و کلین دین
 ترقیت هایت اهل البقین و تاکلاه مشایخ تاج رؤس طریقت
 ست و همه صوفیان شامل حلقه های حقیقت تارک تبرک کبار
 زرقه م عالی آنا مجلس رفیع تاج الحق و الدین محرم مشعر البقین
 ملک ملوک به و ز غیب مزین و شرف شرف بجوهر لاریاب

عین بر آهین که از عین عربی غالی شود و اگر از عین عجمی
 نقلی ازین شیر استوار شود که در اول ازین سیه حرف بیاید که
 شعر ضحاک الوری ازین سیه است که
 درین نامه به نسبت ازین سیه است که عنوان این کلمه بر گوهر یک موهنا
 مسام المله والدین متنبه الکیام امصاه و الله علی فرق العظام فسخ فرما
 تحمید الحمد لا اله الا الله سبحان الله باحسان و هو مظهر الحسام والعز
 شعر شام لایزال علی حسام و علی قدرا علی دست احسام بد تا تیغ زبان
 علماء محراب گوهر است و زبان تیغ خطبار احراب گوهر و از زبان
 گوهر افشان سوادا و حامی الاسلام ماحی الضلال و الظلام حسام المله
 والدین لسان العلماء المحمدين مبلوع اکارم المعجم والعرب فخر النصار
 و الخطب کاسر العظام و الصدور بالاجتهاد و صاحب القریض و القسط
 بالطبع الوقاد مع سائر اوصاف الزاهره سیرا هین قاطعه و انوار ساحله
 محله و محله باوجود هر روز و روز ششتر و اعداد خوش که کوزه و او
 خاکستری سینه اسیرت و دستار خاص غازی منصور که کی از کزنده کا
 بندگی آن ذات است خدمات نامحدود و بکشتش درونی گداز سیر

این کتاب از دست خط شیخ
 محمد باقر خراسانی
 در شهر مشهد
 در روز
 ۱۲۹
 این کتاب از دست خط
 شیخ محمد باقر خراسانی
 در شهر مشهد
 در روز
 ۱۲۹
 این کتاب از دست خط
 شیخ محمد باقر خراسانی
 در شهر مشهد
 در روز
 ۱۲۹

از دست خط شیخ محمد باقر خراسانی
 در شهر مشهد
 در روز
 ۱۲۹

هر دو از آن در خنهای که سگ و نه سیر و نه خوانند افتاد و شصت
 سیفان از عهد انعمد واحد و ضاق القرب علیها و یک سیر
 چون دو کار و قصاب زمانها در یکد گیر تیر کرده اند و سنگ او را
 بنهاده میخوانند که از سگ گیر گیرینند و دندانها در روی یکد گیرینند
 این دو در میان مرئی را که هم جنس از سبب و شرف و چون آنها
 سبک می بینیم هیچ صفای در ایشان نه دلهای آهین و زنگار
 که تپک و سندان نرم گرد و دهر و اهل حرف و قلم حرف یکد گیر
 جرح میکنند بیت چون قلم هر دو کو میدانند و دانش بود که
 در دو حرفی مانند سیر که میان ایشان بوری آید از خنهای ایشان
 آزرده و مجروح سگ و دسپت که در آید میان و شمشیر که
 آنکس که او در سوار و کرات زین شمشیر میان ایشان
 بشعید و بازی بد خلی بنیاید و نزدیک میباشد که هر دو را به
 فرو برد اما برای کسی که نه گامه و خنده خلق عدا فر کند اشت میکنند
 تا هر دو از طریق سیر روی روی میزنند و میگیرند آری اگر
 اگر بدین نوع شکست نتوان آهین مگر که از آهین

میان آرزو سگ و دسپت معلوم میشود که سگ و نه سیر و نه خوانند افتاد و شصت
 سیفان از عهد انعمد واحد و ضاق القرب علیها و یک سیر
 چون دو کار و قصاب زمانها در یکد گیر تیر کرده اند و سنگ او را
 بنهاده میخوانند که از سگ گیر گیرینند و دندانها در روی یکد گیرینند
 این دو در میان مرئی را که هم جنس از سبب و شرف و چون آنها
 سبک می بینیم هیچ صفای در ایشان نه دلهای آهین و زنگار
 که تپک و سندان نرم گرد و دهر و اهل حرف و قلم حرف یکد گیر
 جرح میکنند بیت چون قلم هر دو کو میدانند و دانش بود که
 در دو حرفی مانند سیر که میان ایشان بوری آید از خنهای ایشان
 آزرده و مجروح سگ و دسپت که در آید میان و شمشیر که
 آنکس که او در سوار و کرات زین شمشیر میان ایشان
 بشعید و بازی بد خلی بنیاید و نزدیک میباشد که هر دو را به
 فرو برد اما برای کسی که نه گامه و خنده خلق عدا فر کند اشت میکنند
 تا هر دو از طریق سیر روی روی میزنند و میگیرند آری اگر
 اگر بدین نوع شکست نتوان آهین مگر که از آهین

میان آرزو سگ و دسپت معلوم میشود که سگ و نه سیر و نه خوانند افتاد و شصت
 سیفان از عهد انعمد واحد و ضاق القرب علیها و یک سیر
 چون دو کار و قصاب زمانها در یکد گیر تیر کرده اند و سنگ او را
 بنهاده میخوانند که از سگ گیر گیرینند و دندانها در روی یکد گیرینند
 این دو در میان مرئی را که هم جنس از سبب و شرف و چون آنها
 سبک می بینیم هیچ صفای در ایشان نه دلهای آهین و زنگار
 که تپک و سندان نرم گرد و دهر و اهل حرف و قلم حرف یکد گیر
 جرح میکنند بیت چون قلم هر دو کو میدانند و دانش بود که
 در دو حرفی مانند سیر که میان ایشان بوری آید از خنهای ایشان
 آزرده و مجروح سگ و دسپت که در آید میان و شمشیر که
 آنکس که او در سوار و کرات زین شمشیر میان ایشان
 بشعید و بازی بد خلی بنیاید و نزدیک میباشد که هر دو را به
 فرو برد اما برای کسی که نه گامه و خنده خلق عدا فر کند اشت میکنند
 تا هر دو از طریق سیر روی روی میزنند و میگیرند آری اگر
 اگر بدین نوع شکست نتوان آهین مگر که از آهین

عمر اگر چه خدا بر خردار می دارد و شود به نیست ۱۲۶

[illegible]

زره گرم که ز کسب خودم بود و خوردن ^{۱۰} نه همچو سیف که صد خوش
 هست در گردن ^{۱۱} حاصل آن زره گر کوره کار را بدیده و مادام گرم کرده
 میدمد که من آن کسیر الدما دم که صد سیف را بشکستم و در حلقای خود
 در آرم اینجا محاسن را بجای کل سانی نیست زبان را کار میباید
 و بیک تشدید آنند حلقه را جزم کرد ملک سجایع الدین را روی سیف
 بجای میباید که بجز و دیدن آن روی تیزی پیشکش خواهد کرد اما با سنگ
 میباید بود و تیزی او را قبول نفرمود ^{۱۲} تا بداند که سیف مارانیز
 قطع تیرگی چنانکه باید هست ^{۱۳} و خواهی ز راوی آنچه تعلق بمصافات
 دارد و تقصیر نخواهد کرد و بنده و فیروز نیز اعدا جان را چنان نموده که من
 بر سیف الحق دستي تمام دارم ایشان را برستی و در مزاج راه یافته
^{۱۴} نظم آن کیت که از تیغ نترسد و جنگ به خاصه که به دست هر
 فیروز بود و امید که آن اعضا و دولت در شش آن سیف کوشش
 فرمایند تا غرمت اینجا نبجزم کند و چون اینجا رسد چنان میباید که
 سر درش نماند که مدعیان ^{۱۵} چیره شوند آخر آن ذات را سیف الحق
 میکوبید و راست است که هر جا که رسد حیرت خواهد کرد اما هر چه زودتر برسد

سیف نفوذ خون است
 و در آن ۱۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۲۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۳۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۴۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۵۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۶۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۷۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۸۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۱
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۲
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۳
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۴
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۵
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۶
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۷
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۸
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۹۹
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه
 و در آن ۱۰۰
 سیف نفوذ در ریه و ریه را در ریه

سلسلہ الرسول سیف الدین نور الثور آثارہ سیدنا سی سیدنا
 نام ۱۲
 فی اشہور والدہ مورعہ شہیدہ عن صدار الیالی شیخ زاوہ حسام الدین
 زاوہ صفاء مولانا شاح فواد الحسامی ومدق دقایق الفرائض
 حسام الحق جرح خصماء وقطع برائینہم بیسانہ ملک موید منظر منصف
 مجاہد ضابط حسام الدولہ مالک رقاب الاغالب علیہ اللہ علیہ
 اعناق المعانین ملک جہانگیر فیروز سیف الدولہ نصرہ اللہ علیہ
 الاعداء ونصر اعضاؤہ وزید عدہ وتضاعف حد اقطاعہ وحکم قبضہ
 دصر عظام الفجرہ بفرابہ وصان الشہودہ عن صدار الدہر وابدائہ
 قبضہ شہور الشیاعت سیف الدین ووجہ المعاک حسام الدین
 شہر بفتح آثارہ سلسل الغزاة حسام الدولہ زاد صرامتہ وستیو صبا
 واقلم نصر حریفہ وقلعہ عظیم امضاء الملیت بالعموم مشاہیر النیام
 حسام وحمصام وسیف تغذیم اللہ بفرانہ واکسہم اللہ فی رقاب
 القرب علیہم اللہ الغفور الخلیۃ المغفرۃ وادخلیم اللہ فی غمر الغفران
 العکس مع ربط الحکایت سلسل الکفرہ حسام ساقط حجاب القہار

سلسلہ رسول سیف الدین نور الثور آثارہ سیدنا سی سیدنا
 نام ۱۲
 فی اشہور والدہ مورعہ شہیدہ عن صدار الیالی شیخ زاوہ حسام الدین
 زاوہ صفاء مولانا شاح فواد الحسامی ومدق دقایق الفرائض
 حسام الحق جرح خصماء وقطع برائینہم بیسانہ ملک موید منظر منصف
 مجاہد ضابط حسام الدولہ مالک رقاب الاغالب علیہ اللہ علیہ
 اعناق المعانین ملک جہانگیر فیروز سیف الدولہ نصرہ اللہ علیہ
 الاعداء ونصر اعضاؤہ وزید عدہ وتضاعف حد اقطاعہ وحکم قبضہ
 دصر عظام الفجرہ بفرابہ وصان الشہودہ عن صدار الدہر وابدائہ
 قبضہ شہور الشیاعت سیف الدین ووجہ المعاک حسام الدین
 شہر بفتح آثارہ سلسل الغزاة حسام الدولہ زاد صرامتہ وستیو صبا
 واقلم نصر حریفہ وقلعہ عظیم امضاء الملیت بالعموم مشاہیر النیام
 حسام وحمصام وسیف تغذیم اللہ بفرانہ واکسہم اللہ فی رقاب
 القرب علیہم اللہ الغفور الخلیۃ المغفرۃ وادخلیم اللہ فی غمر الغفران
 العکس مع ربط الحکایت سلسل الکفرہ حسام ساقط حجاب القہار

سلسلہ رسول سیف الدین نور الثور آثارہ سیدنا سی سیدنا
 نام ۱۲
 فی اشہور والدہ مورعہ شہیدہ عن صدار الیالی شیخ زاوہ حسام الدین
 زاوہ صفاء مولانا شاح فواد الحسامی ومدق دقایق الفرائض
 حسام الحق جرح خصماء وقطع برائینہم بیسانہ ملک موید منظر منصف
 مجاہد ضابط حسام الدولہ مالک رقاب الاغالب علیہ اللہ علیہ
 اعناق المعانین ملک جہانگیر فیروز سیف الدولہ نصرہ اللہ علیہ
 الاعداء ونصر اعضاؤہ وزید عدہ وتضاعف حد اقطاعہ وحکم قبضہ
 دصر عظام الفجرہ بفرابہ وصان الشہودہ عن صدار الدہر وابدائہ
 قبضہ شہور الشیاعت سیف الدین ووجہ المعاک حسام الدین
 شہر بفتح آثارہ سلسل الغزاة حسام الدولہ زاد صرامتہ وستیو صبا
 واقلم نصر حریفہ وقلعہ عظیم امضاء الملیت بالعموم مشاہیر النیام
 حسام وحمصام وسیف تغذیم اللہ بفرانہ واکسہم اللہ فی رقاب
 القرب علیہم اللہ الغفور الخلیۃ المغفرۃ وادخلیم اللہ فی غمر الغفران
 العکس مع ربط الحکایت سلسل الکفرہ حسام ساقط حجاب القہار

[illegible][illegible][illegible]

که در دایم پویش شده ۱۱۲ از کشتن الغات ۱۱۳
 به ایام فلفل گردن و ستان مناسب معشایان ۱۱۴
 که در دایم پویش شده ۱۱۵ از کشتن الغات ۱۱۶
 به ایام فلفل گردن و ستان مناسب معشایان ۱۱۷
 که در دایم پویش شده ۱۱۸ از کشتن الغات ۱۱۹
 به ایام فلفل گردن و ستان مناسب معشایان ۱۲۰

نصفه علی راس الشهاب خلیل قطع العدد لطیفه و علی طبع عین العبد
ابو رفیع علی الدرجه العالمیه حفظ و جعل شوقا فی عین السانیدین لمیست
ما لعموم ترقی علی الدرجه العالمیه حفظ من حربه اللهب العکس با
کل سانه من حدت البحر خارب من الجراحه کسر راسه بطبع الخضر
لمیست طبع فی النار برسم سبر و النصار حبه لبث فی حلقه الکفار
اذا به النار او عیبه کرز الدین عظم راسه فی قعر البئر وین کسر
روس الکفره بقعه وق عظام العبدی به لمیست نقل الشریان
اعمال العبد من مقام جهنم العکس غار السماء فی راسه نقص اضلاع
و حل الخشب فی راسه لمیست قرع بمطرقة العذاب غرق بنقله
فی غلجین حروف چهارم در نقب کم سماج و نمودار انگشت و روی بجهان
مصرع نسبت خیر و بی نیک را نگیرش و وره و پیاچه بد آنکه نقب
خیر الدین و اختیار الدین لغایت قیل الشاج ست و در لفظ و بی
محل الخفی خیر وین چنین ست و رین نامه بطریق اشتقاق و لزوم
انچه ممکن بود بحجت تعلیم نمودار یافت و صاحب انشاء اخیر گردانده
تا اگر این طریق گزیند و مستورا و همین تحریر مختار ست و اگر نیست و دیگر

نصفه علی راس الشهاب خلیل قطع العدد لطیفه و علی طبع عین العبد
ابو رفیع علی الدرجه العالمیه حفظ و جعل شوقا فی عین السانیدین لمیست
ما لعموم ترقی علی الدرجه العالمیه حفظ من حربه اللهب العکس با
کل سانه من حدت البحر خارب من الجراحه کسر راسه بطبع الخضر
لمیست طبع فی النار برسم سبر و النصار حبه لبث فی حلقه الکفار
اذا به النار او عیبه کرز الدین عظم راسه فی قعر البئر وین کسر
روس الکفره بقعه وق عظام العبدی به لمیست نقل الشریان
اعمال العبد من مقام جهنم العکس غار السماء فی راسه نقص اضلاع
و حل الخشب فی راسه لمیست قرع بمطرقة العذاب غرق بنقله
فی غلجین حروف چهارم در نقب کم سماج و نمودار انگشت و روی بجهان
مصرع نسبت خیر و بی نیک را نگیرش و وره و پیاچه بد آنکه نقب
خیر الدین و اختیار الدین لغایت قیل الشاج ست و در لفظ و بی
محل الخفی خیر وین چنین ست و رین نامه بطریق اشتقاق و لزوم
انچه ممکن بود بحجت تعلیم نمودار یافت و صاحب انشاء اخیر گردانده
تا اگر این طریق گزیند و مستورا و همین تحریر مختار ست و اگر نیست و دیگر

نصفه علی راس الشهاب خلیل قطع العدد لطیفه و علی طبع عین العبد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

خوشتر
 شهری دین باد و آفتاب
 بهاران آنست که از زلف ترا عطر
 بستان بیاغی بختی رسیدن
 در دلم سست من مال را که بیدار
 نظرم ز روی تو خفته چو لاله
 در دلم زلف تو را که در دلم
 گردن نمی آید بختی بخت
 زلف تو را که در دلم
 است و دلم را که در دلم
 زلف تو را که در دلم

۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲
 ۴۷۳
 ۴۷۴
 ۴۷۵
 ۴۷۶
 ۴۷۷
 ۴۷۸
 ۴۷۹
 ۴۸۰
 ۴۸۱
 ۴۸۲
 ۴۸۳
 ۴۸۴
 ۴۸۵
 ۴۸۶
 ۴۸۷
 ۴۸۸
 ۴۸۹
 ۴۹۰
 ۴۹۱
 ۴۹۲
 ۴۹۳
 ۴۹۴
 ۴۹۵
 ۴۹۶
 ۴۹۷
 ۴۹۸
 ۴۹۹
 ۵۰۰

و در وقت دوم ایام سیم و سوم
 و چهارم عیسی و یحیی و عیسی
 و در وقت اول ایام اول و دوم
 و در وقت دوم ایام سیم و سوم
 و چهارم عیسی و یحیی و عیسی
 و در وقت اول ایام اول و دوم
 و در وقت دوم ایام سیم و سوم
 و چهارم عیسی و یحیی و عیسی

2

۴
کتابخانه عمومی
شهرستان خرمین
شماره ثبت کتاب: ۱۳۸۴
تاریخ ثبت: ۱۳۸۴

پیشکش کنندہ: سید محمد علی شاہ

مجلس شورای اسلامی
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
دفتر اسناد و کتابخانه ملی

و یقیناً هر که در این راه
بماند و از این راه نماند

لا يبرى الا بالانوار والاعمال الصالحة

11/11/11

محکمہ زراعت و کاشتکاری، وزارت باغبانی، قندھار، ۱۴۸۱

آن طرف بعد که کفایت فرزندیت و در نیای بخت آمدنی
حاجت نه یقین است که جلد بیع خواهد نمود شهر و قریه یعنی بیستم یکصد
لکما کیفی مهم الناس جده از پنجای بن و ال نیز چون بخت جده
بسی کار مشتعل خواهد گشت الا که کالاء زیر و زبرشته را که قلب زده اند
شرط شخص چنانچه واجب باشد بجای آورد و باین بزرگ سپرده و عجز
صغیره راعصها الله عن الکبیره و الصغیره بر عمه را کرده عمره الله عمره
و برادر زین الدین پیغمبر نیز بخت عم تسلیم خواهد افتاد و خالی با هم
بایر کرد تا هر دو را غم دارد و آن طفل را بطلقت دل تیار داشت تا جده
بزرگوار با فراغ خاطر میوافل مشغول گردد و مصرع و جدالی اعتقاد و کباب
اخبار صحت ذات اعزه و خوشیان که در خواندن آن آرام قلب است
ما را بدست قاصد ان صداقت فرستاده دارد و تا دل مهربان تسکین
پذیرد ان شاء الله العزیز الدائم کما ولد فی الاول عقد تحریر در محبت
کردن دو شهر حرام بود و سال از قرابت پیش فرماید مصرع
شعبان و حجب یعنی در سال سه و هفصد و حرف دوم در و در
کتابتی که ولد بسوی والد خود کند نامه ز ولد بسوی والد

[illegible]

20

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

از تهرانی اخبار
بعضی را میخواند

۱۹۹۵

مفتی اعظم پاکستان

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

بسم

[illegible]

[illegible]

۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰
۳۰۱
۳۰۲
۳۰۳
۳۰۴
۳۰۵
۳۰۶
۳۰۷
۳۰۸
۳۰۹
۳۱۰
۳۱۱
۳۱۲
۳۱۳
۳۱۴
۳۱۵
۳۱۶
۳۱۷
۳۱۸
۳۱۹
۳۲۰
۳۲۱
۳۲۲
۳۲۳
۳۲۴
۳۲۵
۳۲۶
۳۲۷
۳۲۸
۳۲۹
۳۳۰
۳۳۱
۳۳۲
۳۳۳
۳۳۴
۳۳۵
۳۳۶
۳۳۷
۳۳۸
۳۳۹
۳۴۰
۳۴۱
۳۴۲
۳۴۳
۳۴۴
۳۴۵
۳۴۶
۳۴۷
۳۴۸
۳۴۹
۳۵۰
۳۵۱
۳۵۲
۳۵۳
۳۵۴
۳۵۵
۳۵۶
۳۵۷
۳۵۸
۳۵۹
۳۶۰
۳۶۱
۳۶۲
۳۶۳
۳۶۴
۳۶۵
۳۶۶
۳۶۷
۳۶۸
۳۶۹
۳۷۰
۳۷۱
۳۷۲
۳۷۳
۳۷۴
۳۷۵
۳۷۶
۳۷۷
۳۷۸
۳۷۹
۳۸۰
۳۸۱
۳۸۲
۳۸۳
۳۸۴
۳۸۵
۳۸۶
۳۸۷
۳۸۸
۳۸۹
۳۹۰
۳۹۱
۳۹۲
۳۹۳
۳۹۴
۳۹۵
۳۹۶
۳۹۷
۳۹۸
۳۹۹
۴۰۰
۴۰۱
۴۰۲
۴۰۳
۴۰۴
۴۰۵
۴۰۶
۴۰۷
۴۰۸
۴۰۹
۴۱۰
۴۱۱
۴۱۲
۴۱۳
۴۱۴
۴۱۵
۴۱۶
۴۱۷
۴۱۸
۴۱۹
۴۲۰
۴۲۱
۴۲۲
۴۲۳
۴۲۴
۴۲۵
۴۲۶
۴۲۷
۴۲۸
۴۲۹
۴۳۰
۴۳۱
۴۳۲
۴۳۳
۴۳۴
۴۳۵
۴۳۶
۴۳۷
۴۳۸
۴۳۹
۴۴۰
۴۴۱
۴۴۲
۴۴۳
۴۴۴
۴۴۵
۴۴۶
۴۴۷
۴۴۸
۴۴۹
۴۵۰
۴۵۱
۴۵۲
۴۵۳
۴۵۴
۴۵۵
۴۵۶
۴۵۷
۴۵۸
۴۵۹
۴۶۰
۴۶۱
۴۶۲
۴۶۳
۴۶۴
۴۶۵
۴۶۶
۴۶۷
۴۶۸
۴۶۹
۴۷۰
۴۷۱
۴۷۲
۴۷۳
۴۷۴
۴۷۵
۴۷۶
۴۷۷
۴۷۸
۴۷۹
۴۸۰
۴۸۱
۴۸۲
۴۸۳
۴۸۴
۴۸۵
۴۸۶
۴۸۷
۴۸۸
۴۸۹
۴۹۰
۴۹۱
۴۹۲
۴۹۳
۴۹۴
۴۹۵
۴۹۶
۴۹۷
۴۹۸
۴۹۹
۵۰۰
۵۰۱
۵۰۲
۵۰۳
۵۰۴
۵۰۵
۵۰۶
۵۰۷
۵۰۸
۵۰۹
۵۱۰
۵۱۱
۵۱۲
۵۱۳
۵۱۴
۵۱۵
۵۱۶
۵۱۷
۵۱۸
۵۱۹
۵۲۰
۵۲۱
۵۲۲
۵۲۳
۵۲۴
۵۲۵
۵۲۶
۵۲۷
۵۲۸
۵۲۹
۵۳۰
۵۳۱
۵۳۲
۵۳۳
۵۳۴
۵۳۵
۵۳۶
۵۳۷
۵۳۸
۵۳۹
۵۴۰
۵۴۱
۵۴۲
۵۴۳
۵۴۴
۵۴۵
۵۴۶
۵۴۷
۵۴۸
۵۴۹
۵۵۰
۵۵۱
۵۵۲
۵۵۳
۵۵۴
۵۵۵
۵۵۶
۵۵۷
۵۵۸
۵۵۹
۵۶۰
۵۶۱
۵۶۲
۵۶۳
۵۶۴
۵۶۵
۵۶۶
۵۶۷
۵۶۸
۵۶۹
۵۷۰
۵۷۱
۵۷۲
۵۷۳
۵۷۴
۵۷۵
۵۷۶
۵۷۷
۵۷۸
۵۷۹
۵۸۰
۵۸۱
۵۸۲
۵۸۳
۵۸۴
۵۸۵
۵۸۶
۵۸۷
۵۸۸
۵۸۹
۵۹۰
۵۹۱
۵۹۲
۵۹۳
۵۹۴
۵۹۵
۵۹۶
۵۹۷
۵۹۸
۵۹۹
۶۰۰
۶۰۱
۶۰۲
۶۰۳
۶۰۴
۶۰۵
۶۰۶
۶۰۷
۶۰۸
۶۰۹
۶۱۰
۶۱۱
۶۱۲
۶۱۳
۶۱۴
۶۱۵
۶۱۶
۶۱۷
۶۱۸
۶۱۹
۶۲۰
۶۲۱
۶۲۲
۶۲۳
۶۲۴
۶۲۵
۶۲۶
۶۲۷
۶۲۸
۶۲۹
۶۳۰
۶۳۱
۶۳۲
۶۳۳
۶۳۴
۶۳۵
۶۳۶
۶۳۷
۶۳۸
۶۳۹
۶۴۰
۶۴۱
۶۴۲
۶۴۳
۶۴۴
۶۴۵
۶۴۶
۶۴۷
۶۴۸
۶۴۹
۶۵۰
۶۵۱
۶۵۲
۶۵۳
۶۵۴
۶۵۵
۶۵۶
۶۵۷
۶۵۸
۶۵۹
۶۶۰
۶۶۱
۶۶۲
۶۶۳
۶۶۴
۶۶۵
۶۶۶
۶۶۷
۶۶۸
۶۶

موافق با حرام خدمت محرم رسیده با و او عتیقه الاقارب است
بطحا حکایت بالمدح علی القدر حواجه جدید چنان
شغل است که بنیرگان نمی پرواز و هم وقته بالنوافل جدید پیرامین روز
در غیر و طاعت عمر تو منی اسم عمره فی النوافل جدید فلان کلان هنوز پیر
ست شید محاسن جدید فلان بنیه جدید را نیکو خدمت میکند جدید
جدید فلان کس فرجید را به سیکوید فرجید منه فلان خواجی پیران بیک
خدمت کردن سیکوید آموز و شغل بال اولاده و حافظه لکست جدید
زندگانی فرشته بود جدید ملک فی استغفار حواجه جدید پیر
کرد و بر حمت حق پیوست جدید الرحمن رحمة علیه اللاب تا پدر فلان
زنده است خانه ایشان آباد است عمره قصر عمره ابد الا با و فلان
سید پیری عالی همت دارد علی ابوه کالاب و العلویة بنیده و منور
در تربیت پدر است ابی السیاحی لکست فلان فرزند از آب پاک
عرق ابوه فی عین العفو گوهر فلان فرزند از قطر پاک است غسل ابوه
بعین الغفران فلان پسر از پشت پدر بهر گوهر چیده است رحم
بیکه حایه الامهات مایه و شیر دادن دانی چایه نخ چایه
چایه و دانه

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

کرمه دار از انبرتی کرده او را امیر ملک
 بنده و صاحب شکر سازد و از ان
 علم بر و نه شکر شکر شکر
 کردن معصوم است از ان بی کرد
 حاصل انجا خود را از ان بر است
 حال انجا خود را از ان بر است
 کرمه دار از انبرتی کرده او را امیر ملک
 بنده و صاحب شکر سازد و از ان
 علم بر و نه شکر شکر شکر
 کردن معصوم است از ان بی کرد
 حاصل انجا خود را از ان بر است
 حال انجا خود را از ان بر است

سوره بقره ۱۱۲
سوره انفال ۱۲
سوره اعراف ۱۳
سوره بقره ۱۴
سوره انفال ۱۵
سوره اعراف ۱۶
سوره بقره ۱۷
سوره انفال ۱۸
سوره اعراف ۱۹
سوره بقره ۲۰
سوره انفال ۲۱
سوره اعراف ۲۲
سوره بقره ۲۳
سوره انفال ۲۴
سوره اعراف ۲۵
سوره بقره ۲۶
سوره انفال ۲۷
سوره اعراف ۲۸
سوره بقره ۲۹
سوره انفال ۳۰
سوره اعراف ۳۱
سوره بقره ۳۲
سوره انفال ۳۳
سوره اعراف ۳۴
سوره بقره ۳۵
سوره انفال ۳۶
سوره اعراف ۳۷
سوره بقره ۳۸
سوره انفال ۳۹
سوره اعراف ۴۰
سوره بقره ۴۱
سوره انفال ۴۲
سوره اعراف ۴۳
سوره بقره ۴۴
سوره انفال ۴۵
سوره اعراف ۴۶
سوره بقره ۴۷
سوره انفال ۴۸
سوره اعراف ۴۹
سوره بقره ۵۰
سوره انفال ۵۱
سوره اعراف ۵۲
سوره بقره ۵۳
سوره انفال ۵۴
سوره اعراف ۵۵
سوره بقره ۵۶
سوره انفال ۵۷
سوره اعراف ۵۸
سوره بقره ۵۹
سوره انفال ۶۰
سوره اعراف ۶۱
سوره بقره ۶۲
سوره انفال ۶۳
سوره اعراف ۶۴
سوره بقره ۶۵
سوره انفال ۶۶
سوره اعراف ۶۷
سوره بقره ۶۸
سوره انفال ۶۹
سوره اعراف ۷۰
سوره بقره ۷۱
سوره انفال ۷۲
سوره اعراف ۷۳
سوره بقره ۷۴
سوره انفال ۷۵
سوره اعراف ۷۶
سوره بقره ۷۷
سوره انفال ۷۸
سوره اعراف ۷۹
سوره بقره ۸۰
سوره انفال ۸۱
سوره اعراف ۸۲
سوره بقره ۸۳
سوره انفال ۸۴
سوره اعراف ۸۵
سوره بقره ۸۶
سوره انفال ۸۷
سوره اعراف ۸۸
سوره بقره ۸۹
سوره انفال ۹۰
سوره اعراف ۹۱
سوره بقره ۹۲
سوره انفال ۹۳
سوره اعراف ۹۴
سوره بقره ۹۵
سوره انفال ۹۶
سوره اعراف ۹۷
سوره بقره ۹۸
سوره انفال ۹۹
سوره اعراف ۱۰۰

ایک دین تر بود و صفی و روحا فوق نبات انجش فلان دختر به پیچان و کاک
استیجی استیجی نبات البنی فی اجاجات فلان دختر را در راحت دمام
سیدان فراخ یافته بود و ما شکست من بنت اکرم للارواح فلان
عزت باشوی خود نبات سوانی ست عقد الزوج بعدد صدقها
و صورتها فی قلب البشیر سوره فلان چون استار کعبه پاک در است
عظمت فی بیت الحلال کبیت ابرام میان فلان زن و شوهر
سوانی قویست لایح بنیها الا او غاق و زار و بنیها تو الد الواد و الا غاق
فلان شوی بازن خلایق بسیار کینه دینی وفاق زوجه کبیت
امروز فلان مرد و مرد و در سلیقه خاص یافت خوش الحینه عمن زوجه و زار
شکوه تو نبات کافر مزاج بود و اگر جانب هلام میل میکرد و توفش
میشدی بروت نار حتم له سبال الحلال و الحلاله خواجه جمال خالی دارد که
روی دولت بد و اگر است زین جمال که در پیخار و خال الدوله
بجای فلان سایه پرور در تربیت خال خودست ملل الحلال خال و خالی
خال با نبات سیکار است سود و در خال نام و خال فلان بنا کریم مجید
کرده اند لازل عمه فی کبیت با نبات خال که ابر رحمت بود و در رخت

سوره بقره ۱۱۲
سوره انفال ۱۲
سوره اعراف ۱۳
سوره بقره ۱۴
سوره انفال ۱۵
سوره اعراف ۱۶
سوره بقره ۱۷
سوره انفال ۱۸
سوره اعراف ۱۹
سوره بقره ۲۰
سوره انفال ۲۱
سوره اعراف ۲۲
سوره بقره ۲۳
سوره انفال ۲۴
سوره اعراف ۲۵
سوره بقره ۲۶
سوره انفال ۲۷
سوره اعراف ۲۸
سوره بقره ۲۹
سوره انفال ۳۰
سوره اعراف ۳۱
سوره بقره ۳۲
سوره انفال ۳۳
سوره اعراف ۳۴
سوره بقره ۳۵
سوره انفال ۳۶
سوره اعراف ۳۷
سوره بقره ۳۸
سوره انفال ۳۹
سوره اعراف ۴۰
سوره بقره ۴۱
سوره انفال ۴۲
سوره اعراف ۴۳
سوره بقره ۴۴
سوره انفال ۴۵
سوره اعراف ۴۶
سوره بقره ۴۷
سوره انفال ۴۸
سوره اعراف ۴۹
سوره بقره ۵۰
سوره انفال ۵۱
سوره اعراف ۵۲
سوره بقره ۵۳
سوره انفال ۵۴
سوره اعراف ۵۵
سوره بقره ۵۶
سوره انفال ۵۷
سوره اعراف ۵۸
سوره بقره ۵۹
سوره انفال ۶۰
سوره اعراف ۶۱
سوره بقره ۶۲
سوره انفال ۶۳
سوره اعراف ۶۴
سوره بقره ۶۵
سوره انفال ۶۶
سوره اعراف ۶۷
سوره بقره ۶۸
سوره انفال ۶۹
سوره اعراف ۷۰
سوره بقره ۷۱
سوره انفال ۷۲
سوره اعراف ۷۳
سوره بقره ۷۴
سوره انفال ۷۵
سوره اعراف ۷۶
سوره بقره ۷۷
سوره انفال ۷۸
سوره اعراف ۷۹
سوره بقره ۸۰
سوره انفال ۸۱
سوره اعراف ۸۲
سوره بقره ۸۳
سوره انفال ۸۴
سوره اعراف ۸۵
سوره بقره ۸۶
سوره انفال ۸۷
سوره اعراف ۸۸
سوره بقره ۸۹
سوره انفال ۹۰
سوره اعراف ۹۱
سوره بقره ۹۲
سوره انفال ۹۳
سوره اعراف ۹۴
سوره بقره ۹۵
سوره انفال ۹۶
سوره اعراف ۹۷
سوره بقره ۹۸
سوره انفال ۹۹
سوره اعراف ۱۰۰

[illegible]

دو فقر مناسب است ۱۲

10

[Handwritten signature]

1961
1962

حسن بن علی

کتابخانه

ایمانی و اخلاقی

ایم خط و عا

18. 14 June 1964
60-118-1011

زنگنه

三

11

[illegible][illegible]

١٠٠

مجلس

1975

20

قرئ بس نقصه كمال + العنوان يسقر من السقر العظيم نور عين
 مولانا شهاب الحق والدين لازال على اسن شهاب السماء بعلمه
 تحميد الحمد لشي الشهاب الله منور الشهاب بيت شهاب
 الحق منك يفتش علمه كما فاض الحيا من سح سحاب
 انت شجب نور شمس كنور شمس شجب كل شجب الله نور
 الذي جعل الشهاب محرقه لاشيا طين ودفن لا تحرق شي طين
 الانس والدين مولانا شهاب لملك الزهر ارا من نورهم السماء
 اصبح شمس السعد طاعة على جبينه واسمى ليلة القدر ساطعة في سواد
 يمشي رفع بالشهاب علمه ونصب على فتح باب الاباب قلعه عمن
 الفرقين بالعلم والفضل السما كمين بالسبحه راعه سهم للسعد وكرج
 الاشقياء وسهم للشجب فضله كما شبه الانشا وهو عصاره كليم
 بعصاره كليم وثبان طه وسمو كليم ولو يلع عصاره كليم حرقه قولين بطلب
 الحلال فمنه يجر لسبح الهدى كالحيات وبل رايه ايا يقطر من سانه مار الحيوه
 ما غرق قصب في البحر قوا واذن قصب يفرق في البحر من خط فيطلع من غلته
 البير عين العرف في التحريه فالحمد لله الذي خصه بعلم حق بهان شهاب

١٤٩
 مولانا شهاب الحق والدين لازال على اسن شهاب السماء بعلمه
 تحميد الحمد لشي الشهاب الله منور الشهاب بيت شهاب
 الحق منك يفتش علمه كما فاض الحيا من سح سحاب
 انت شجب نور شمس كنور شمس شجب كل شجب الله نور
 الذي جعل الشهاب محرقه لاشيا طين ودفن لا تحرق شي طين
 الانس والدين مولانا شهاب لملك الزهر ارا من نورهم السماء
 اصبح شمس السعد طاعة على جبينه واسمى ليلة القدر ساطعة في سواد
 يمشي رفع بالشهاب علمه ونصب على فتح باب الاباب قلعه عمن
 الفرقين بالعلم والفضل السما كمين بالسبحه راعه سهم للسعد وكرج
 الاشقياء وسهم للشجب فضله كما شبه الانشا وهو عصاره كليم
 بعصاره كليم وثبان طه وسمو كليم ولو يلع عصاره كليم حرقه قولين بطلب
 الحلال فمنه يجر لسبح الهدى كالحيات وبل رايه ايا يقطر من سانه مار الحيوه
 ما غرق قصب في البحر قوا واذن قصب يفرق في البحر من خط فيطلع من غلته
 البير عين العرف في التحريه فالحمد لله الذي خصه بعلم حق بهان شهاب

١٤٩
 مولانا شهاب الحق والدين لازال على اسن شهاب السماء بعلمه
 تحميد الحمد لشي الشهاب الله منور الشهاب بيت شهاب
 الحق منك يفتش علمه كما فاض الحيا من سح سحاب
 انت شجب نور شمس كنور شمس شجب كل شجب الله نور
 الذي جعل الشهاب محرقه لاشيا طين ودفن لا تحرق شي طين
 الانس والدين مولانا شهاب لملك الزهر ارا من نورهم السماء
 اصبح شمس السعد طاعة على جبينه واسمى ليلة القدر ساطعة في سواد
 يمشي رفع بالشهاب علمه ونصب على فتح باب الاباب قلعه عمن
 الفرقين بالعلم والفضل السما كمين بالسبحه راعه سهم للسعد وكرج
 الاشقياء وسهم للشجب فضله كما شبه الانشا وهو عصاره كليم
 بعصاره كليم وثبان طه وسمو كليم ولو يلع عصاره كليم حرقه قولين بطلب
 الحلال فمنه يجر لسبح الهدى كالحيات وبل رايه ايا يقطر من سانه مار الحيوه
 ما غرق قصب في البحر قوا واذن قصب يفرق في البحر من خط فيطلع من غلته
 البير عين العرف في التحريه فالحمد لله الذي خصه بعلم حق بهان شهاب

[illegible]

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

گویند لا و را ز اور دل موی با شایر سپسالار بر ارم ازین سو شکافینها
 سبک کرده است موی دل ایشان چنان خواهد شکافت که دل
 ایشان را گاهی نخواهد شد تا تیر موی شکافت از شانه نخواهد پرید
 شانه استخوانی را چون شانه چوبین شلخ شلخ نخواهد کرد ^{پاره پاره}
 شانه بچند زخم کند موز موز جدا نه او موی موی کرده بیک زخم
 شانه را به از آنجا که با شاه کشور کشای را جها گیری و فیروز مندی
 چون آفتاب روشن گشته است شمشیر خویش بدو داده است
 و دست راست هم داده که هر چه بر خیم تیر بگیرد بر ستر تا زیاده در دست
 کنند او هم به پیروی آن دست راست دست را کشا داده است
 بفرانح دستی درشت خویش آورده و خود به تیغ زنی دو بازوی چنان
 دارد که اگر دست بر دارد خاور و با ختر را از یک کنار تا دوم کنار
 بگیرد ^{بگیرد} باز و همیشه راز و رتمنی و به ^{بگیرد} ایز و پاک تا کند
 بهمنی و تمینی به از درگاه جهان پناه ساختگیها و افراد آن یافته است
 هزار گمان بابت زه از چرخ بلند تر و از ماه نو کمته تر هر یک چون ماه نو
 و نو نمای که ماه باور بر آید شش بر آید و هیچ تیری و نشانی بر آن نگذاشته

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و بهی بران دست نسوده و بهیست هزار شیر هر یک اندازی و شست
بند از و نشکند یلکهای از بیل گشتی بین ترک از گشتی گذار شود
و از دریا هم نظم ساز و گینه نیز اندر جنگ بسیار از ان و ماهیان
را جو شستی و آب دریا از زره به تیر اندازان سمناک و چیده که اگر
بهرام سپهر بر زمین آید تیر خیزد پیش افرمانید بر ابرش نافرودند
و فرمان داده که مویش میان دو آب را که ماش نداده اندش
رسانند که اگر این شکر میان دو آب خواهد رفت هر دو آب از
یکی خواهد کرد چنانکه پس ازین کسی در میان گنگ و چون آب خوش
نخورد ازین دو آب تا کناره دریای سر اندیش خوشتری خواهد رفت
که مرغ آبی از سرخ آبی بگیرد و نظم همه را از خون نول راغ و زن
کنند هر دم از نول طوطی سخن بگزارند گان شیخ هندی بسیارند
اما گذارند گان زبان هندی را سپهر اربید جستجوی میکنند
که بنده وان را از تیغ هندی چنان نتوان گشت که از زبان هندی
آن برادر را که در زبان هندی وان گنگ از تیغ هندی بران تر
منخواهد میان هندی وان کار گذاری فرماید و برابر خود روان کند

میں یہاں جو کچھ لکھ کر اس کے ساتھ لے کر آئے ہوں وہ ان میں سے ایک ہے۔ اور یہاں جو کچھ لکھ کر اس کے ساتھ لے کر آئے ہوں وہ ان میں سے ایک ہے۔

این عیال بنیاد
 شد از آنکه گفت لغات
 از او داد و در آن لغات
 فواید یافت و در آن لغات
 این عیال بنیاد
 شد از آنکه گفت لغات
 از او داد و در آن لغات
 فواید یافت و در آن لغات

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۹۰۰
 ۱۹۰۱
 ۱۹۰۲
 ۱۹۰۳
 ۱۹۰۴
 ۱۹۰۵
 ۱۹۰۶
 ۱۹۰۷
 ۱۹۰۸
 ۱۹۰۹
 ۱۹۱۰
 ۱۹۱۱
 ۱۹۱۲
 ۱۹۱۳
 ۱۹۱۴
 ۱۹۱۵
 ۱۹۱۶
 ۱۹۱۷
 ۱۹۱۸
 ۱۹۱۹
 ۱۹۲۰
 ۱۹۲۱
 ۱۹۲۲
 ۱۹۲۳
 ۱۹۲۴
 ۱۹۲۵
 ۱۹۲۶
 ۱۹۲۷
 ۱۹۲۸
 ۱۹۲۹
 ۱۹۳۰
 ۱۹۳۱
 ۱۹۳۲
 ۱۹۳۳
 ۱۹۳۴
 ۱۹۳۵
 ۱۹۳۶
 ۱۹۳۷
 ۱۹۳۸
 ۱۹۳۹
 ۱۹۴۰
 ۱۹۴۱
 ۱۹۴۲
 ۱۹۴۳
 ۱۹۴۴
 ۱۹۴۵
 ۱۹۴۶
 ۱۹۴۷
 ۱۹۴۸
 ۱۹۴۹
 ۱۹۵۰
 ۱۹۵۱
 ۱۹۵۲
 ۱۹۵۳
 ۱۹۵۴
 ۱۹۵۵
 ۱۹۵۶
 ۱۹۵۷
 ۱۹۵۸
 ۱۹۵۹
 ۱۹۶۰
 ۱۹۶۱
 ۱۹۶۲
 ۱۹۶۳
 ۱۹۶۴
 ۱۹۶۵
 ۱۹۶۶
 ۱۹۶۷
 ۱۹۶۸
 ۱۹۶۹
 ۱۹۷۰
 ۱۹۷۱
 ۱۹۷۲
 ۱۹۷۳
 ۱۹۷۴
 ۱۹۷۵
 ۱۹۷۶
 ۱۹۷۷
 ۱۹۷۸
 ۱۹۷۹
 ۱۹۸۰
 ۱۹۸۱
 ۱۹۸۲
 ۱۹۸۳
 ۱۹۸۴
 ۱۹۸۵
 ۱۹۸۶
 ۱۹۸۷
 ۱۹۸۸
 ۱۹۸۹
 ۱۹۹۰
 ۱۹۹۱
 ۱۹۹۲
 ۱۹۹۳
 ۱۹۹۴
 ۱۹۹۵
 ۱۹۹۶
 ۱۹۹۷
 ۱۹۹۸
 ۱۹۹۹
 ۲۰۰۰
 ۲۰۰۱
 ۲۰۰۲
 ۲۰۰۳
 ۲۰۰۴
 ۲۰۰۵
 ۲۰۰۶
 ۲۰۰۷
 ۲۰۰۸
 ۲۰۰۹
 ۲۰۱۰
 ۲۰۱۱
 ۲۰۱۲
 ۲۰۱۳
 ۲۰۱۴
 ۲۰۱۵
 ۲۰۱۶
 ۲۰۱۷
 ۲۰۱۸
 ۲۰۱۹
 ۲۰۲۰
 ۲۰۲۱
 ۲۰۲۲
 ۲۰۲۳
 ۲۰۲۴
 ۲۰۲۵
 ۲۰۲۶
 ۲۰۲۷
 ۲۰۲۸
 ۲۰۲۹
 ۲۰۳۰
 ۲۰۳۱
 ۲۰۳۲
 ۲۰۳۳
 ۲۰۳۴
 ۲۰۳۵
 ۲۰۳۶
 ۲۰۳۷
 ۲۰۳۸
 ۲۰۳۹
 ۲۰۴۰
 ۲۰۴۱
 ۲۰۴۲
 ۲۰۴۳
 ۲۰۴۴
 ۲۰۴۵
 ۲۰۴۶
 ۲۰۴۷
 ۲۰۴۸
 ۲۰۴۹
 ۲۰۵۰
 ۲۰۵۱
 ۲۰۵۲
 ۲۰۵۳
 ۲۰۵۴
 ۲۰۵۵
 ۲۰۵۶
 ۲۰۵۷
 ۲۰۵۸
 ۲۰۵۹
 ۲۰۶۰
 ۲۰۶۱
 ۲۰۶۲
 ۲۰۶۳
 ۲۰۶۴
 ۲۰۶۵
 ۲۰۶۶
 ۲۰۶۷
 ۲۰۶۸
 ۲۰۶۹
 ۲۰۷۰
 ۲۰۷۱
 ۲۰۷۲
 ۲۰۷۳
 ۲۰۷۴
 ۲۰۷۵
 ۲۰۷۶
 ۲۰۷۷
 ۲۰۷۸
 ۲۰۷۹
 ۲۰۸۰
 ۲۰۸۱
 ۲۰۸۲
 ۲۰۸۳
 ۲۰۸۴
 ۲۰۸۵
 ۲۰۸۶
 ۲۰۸۷
 ۲۰۸۸
 ۲۰۸۹
 ۲۰۹۰
 ۲۰۹۱
 ۲۰۹۲
 ۲۰۹۳
 ۲۰۹۴
 ۲۰۹۵
 ۲۰۹۶
 ۲۰۹۷
 ۲۰۹۸
 ۲۰۹۹
 ۲۱۰۰
 ۲۱۰۱
 ۲۱۰۲
 ۲۱۰۳
 ۲۱۰۴
 ۲۱۰۵
 ۲۱۰۶
 ۲۱۰۷
 ۲۱۰۸
 ۲۱۰۹
 ۲۱۱۰
 ۲۱۱۱
 ۲۱۱۲
 ۲۱۱۳
 ۲۱۱۴
 ۲۱۱۵
 ۲۱۱۶
 ۲۱۱۷
 ۲۱۱۸
 ۲۱۱۹
 ۲۱۲۰
 ۲۱۲۱
 ۲۱۲۲
 ۲۱۲۳
 ۲۱۲۴
 ۲۱۲۵
 ۲۱۲۶
 ۲۱۲۷
 ۲۱۲۸
 ۲۱۲۹
 ۲۱۳۰
 ۲۱۳۱
 ۲۱۳۲
 ۲۱۳۳
 ۲۱۳۴
 ۲۱۳۵
 ۲۱۳۶
 ۲۱۳۷
 ۲۱۳۸
 ۲۱۳۹
 ۲۱۴۰
 ۲۱۴۱
 ۲۱۴۲
 ۲۱۴۳
 ۲۱۴۴
 ۲۱۴۵
 ۲۱۴۶
 ۲۱۴۷
 ۲۱۴۸
 ۲۱۴۹
 ۲۱۵۰
 ۲۱۵۱
 ۲۱۵۲
 ۲۱۵۳
 ۲۱۵۴
 ۲۱۵۵
 ۲۱۵۶
 ۲۱۵۷
 ۲۱۵۸
 ۲۱۵۹
 ۲۱۶۰
 ۲۱۶۱
 ۲۱۶۲
 ۲۱۶۳
 ۲۱۶۴
 ۲۱۶۵
 ۲۱۶۶
 ۲۱۶۷
 ۲۱۶۸
 ۲۱۶۹
 ۲۱۷۰
 ۲۱۷۱
 ۲۱۷۲
 ۲۱۷۳
 ۲۱۷۴
 ۲۱۷۵
 ۲۱۷۶
 ۲۱۷۷
 ۲۱۷۸
 ۲۱۷۹
 ۲۱۸۰
 ۲۱۸۱
 ۲۱۸۲
 ۲۱۸۳
 ۲۱۸۴
 ۲۱۸۵
 ۲۱۸۶
 ۲۱۸۷
 ۲۱۸۸
 ۲۱۸۹
 ۲۱۹۰
 ۲۱۹۱
 ۲۱۹۲
 ۲۱۹۳
 ۲۱۹۴
 ۲۱۹۵
 ۲۱۹۶
 ۲۱۹۷
 ۲۱۹۸
 ۲۱۹۹
 ۲۲۰۰
 ۲۲۰۱
 ۲۲۰۲
 ۲۲۰۳
 ۲۲۰۴
 ۲۲۰۵
 ۲۲۰۶
 ۲۲۰۷
 ۲۲۰۸
 ۲۲۰۹
 ۲۲۱۰
 ۲۲۱۱
 ۲۲۱۲
 ۲۲۱۳
 ۲۲۱۴

[illegible]

[illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۲۶ تنه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲
 از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲
 از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲

اتفاق فی الصفا لم يد الملوكون است البازي لم يبلغ مار الحجر على شجر البوط
 الغريبان سواد وجه البستان عود الحمامات ليس من موم المقامات
 بلغ اجل العصفور حين لعب مع البازي لم يافع الشجر في جوا الا حواصل
 الطيور ليس الدكي ليس من المحاسن لا تراجع انكسوت من كل الدار
 في الهوام وكشحات اذا حان بصدق البير شجر يقضم جبل الحبيب
 اذا صفت النمل في اصف لم يلقف الى رت الخلد اذ روت النون تحت
 كحلم عن حمة النون في العين لا يحتاج الى العين في انبات نجم القصار
 ليس نجم السما عضا فة الورود من دمار الحرد وكشحات الريا عين كشر
 الباتين لم يبق الى الايام البنيق ثم ايام التمر وخن شمل ثم خيل بلخ
 ثم نبتق للتضريس للتقيل صفار حمر التمر بعد النخل نبت الاكرم لم الكرم
 من غلوشه ثم باجلاس تنادي تنادي الرار ثم لم في العادون الذهب
 عقد الاحق وحق العاقل من عقد عين حجب نظره لم عقد اعيون الا
 انيامم الدرهم خبثه العطاء اذ في صدق ريبا داف البجر لفتب الحبر
 ليس كفتب الدرهم من المرة قص الفارة الجدران كطقي الرجا الحبر
 ليس محل الحبر اذا خرج اجتهت من الحبر قلت بالحبر ليسف مسائل الهند

۱۲۷ از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲
 از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲
 از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲

۱۲۸ از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲
 از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲
 از سوراخ بر آینه قتل کرده شود و سنگ ۱۲ تنه صیقل کرده شده و سیاحت گرفته شده است ۱۲

۵ خجارت کوفته شده است
 ۶ خجارت کوفته شده است
 ۷ خجارت کوفته شده است
 ۸ خجارت کوفته شده است
 ۹ خجارت کوفته شده است
 ۱۰ خجارت کوفته شده است
 ۱۱ خجارت کوفته شده است
 ۱۲ خجارت کوفته شده است

مدقوق استقامت باقیست مدقوق و بعد مسلول استقامت باقیست
 علیه استقامت انارة استقامت باقیست استقامت باقیست
 از اجل استقامت حشاشه استقامت باقیست استقامت باقیست
 میزبان استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست
 قطع استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست
 ایام استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست
 آنچه در معنی استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست
 و کمال نقصان خویش بالا فرود خوانده شده است و معذرت
 روابط استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست
 راست بدان مانده که اگر از تقاضای استقامت باقیست استقامت باقیست
 هر چند که کم بلایست استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست
 اعتدال این عذر بر همان بود که حمزه انجلی سبکی عن حمزه ابو جعفر و دیگر
 مصرع و انفع من اكرم الاشرف مامل و بیست تونی استقامت باقیست
 اندر معانی و نظیر خضر استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست
 ماه صفر در پایان استقامت باقیست استقامت باقیست استقامت باقیست

۱۳ خجارت کوفته شده است
 ۱۴ خجارت کوفته شده است
 ۱۵ خجارت کوفته شده است
 ۱۶ خجارت کوفته شده است
 ۱۷ خجارت کوفته شده است
 ۱۸ خجارت کوفته شده است
 ۱۹ خجارت کوفته شده است
 ۲۰ خجارت کوفته شده است
 ۲۱ خجارت کوفته شده است
 ۲۲ خجارت کوفته شده است
 ۲۳ خجارت کوفته شده است
 ۲۴ خجارت کوفته شده است
 ۲۵ خجارت کوفته شده است
 ۲۶ خجارت کوفته شده است
 ۲۷ خجارت کوفته شده است
 ۲۸ خجارت کوفته شده است
 ۲۹ خجارت کوفته شده است
 ۳۰ خجارت کوفته شده است

۱۳ خجارت کوفته شده است
 ۱۴ خجارت کوفته شده است
 ۱۵ خجارت کوفته شده است
 ۱۶ خجارت کوفته شده است
 ۱۷ خجارت کوفته شده است
 ۱۸ خجارت کوفته شده است
 ۱۹ خجارت کوفته شده است
 ۲۰ خجارت کوفته شده است
 ۲۱ خجارت کوفته شده است
 ۲۲ خجارت کوفته شده است
 ۲۳ خجارت کوفته شده است
 ۲۴ خجارت کوفته شده است
 ۲۵ خجارت کوفته شده است
 ۲۶ خجارت کوفته شده است
 ۲۷ خجارت کوفته شده است
 ۲۸ خجارت کوفته شده است
 ۲۹ خجارت کوفته شده است
 ۳۰ خجارت کوفته شده است

۳۱ خجارت کوفته شده است
 ۳۲ خجارت کوفته شده است
 ۳۳ خجارت کوفته شده است
 ۳۴ خجارت کوفته شده است
 ۳۵ خجارت کوفته شده است
 ۳۶ خجارت کوفته شده است
 ۳۷ خجارت کوفته شده است
 ۳۸ خجارت کوفته شده است
 ۳۹ خجارت کوفته شده است
 ۴۰ خجارت کوفته شده است
 ۴۱ خجارت کوفته شده است
 ۴۲ خجارت کوفته شده است
 ۴۳ خجارت کوفته شده است
 ۴۴ خجارت کوفته شده است
 ۴۵ خجارت کوفته شده است
 ۴۶ خجارت کوفته شده است
 ۴۷ خجارت کوفته شده است
 ۴۸ خجارت کوفته شده است
 ۴۹ خجارت کوفته شده است
 ۵۰ خجارت کوفته شده است

[illegible]

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهترست نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سایبان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بجمعه بتاج احمد قره العین آدمیان ست بر
 سوری البیس سایه گرد رسول نگردد در روشنائی عرب از نور محمد بوزنه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنکه در علم است کلید خیر نهوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بیاید بر یک خون حسن و حسین دم الاخوین
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر بخند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و راساتی لبیک مقام چاه شیر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رستم باشد باران بهمن و تیر هم تواند بود نمرود
 از پر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیرایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد و اجماع ریش راست کند

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهترست نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سایبان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بجمعه بتاج احمد قره العین آدمیان ست بر
 سوری البیس سایه گرد رسول نگردد در روشنائی عرب از نور محمد بوزنه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنکه در علم است کلید خیر نهوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بیاید بر یک خون حسن و حسین دم الاخوین
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر بخند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و راساتی لبیک مقام چاه شیر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رستم باشد باران بهمن و تیر هم تواند بود نمرود
 از پر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیرایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد و اجماع ریش راست کند

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهترست نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سایبان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بجمعه بتاج احمد قره العین آدمیان ست بر
 سوری البیس سایه گرد رسول نگردد در روشنائی عرب از نور محمد بوزنه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنکه در علم است کلید خیر نهوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بیاید بر یک خون حسن و حسین دم الاخوین
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر بخند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و راساتی لبیک مقام چاه شیر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رستم باشد باران بهمن و تیر هم تواند بود نمرود
 از پر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیرایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد و اجماع ریش راست کند

و اگر را از پوست خبر تیره روی دروغ حاصل نشود سوز دل نوع را طوفا
 تواند گشت موسی را سپید دست بهترست نه عیب اگر چه مورچه بر سر
 سایبان بر روی عینش نگیرد رسولنا علیه الصلوة والسلام
 محمد مبعراج شنبه است نه بجمعه بتاج احمد قره العین آدمیان ست بر
 سوری البیس سایه گرد رسول نگردد در روشنائی عرب از نور محمد بوزنه از
 مشکله ابو لهب اصحابه یار غاری باید که زخم ماری کشد بی گنه از دره عمر
 نرسد از جمع عثمان سبع بوجیل را چه حکم شرم عثمان بر ایان است
 نه برای روزی علی آنکه در علم است کلید خیر نهوست هرگاه که عمر و عاص
 علی را عمر گوید سرش بیاید بر یک خون حسن و حسین دم الاخوین
 جانیکه حسین تشنه میرد اگر بر بخند باران لعنت بار و جای آن باشد
 الملوک جام خیر و راساتی لبیک مقام چاه شیر از زندان صحاک
 کم نیست جانیکه کمان رستم باشد باران بهمن و تیر هم تواند بود نمرود
 از پر گرس بر آسمان نتواند رفت اما از لکد پشه زیر زمین میرود
 کاه زغال از شیرایوان نوشیروان نرسد العامة زنده کسی است که
 دمی دارد و روزی کسی است که قدمی دارد و اجماع ریش راست کند

to give
back on
the neck

hangy decapitate

[illegible]

کل شیر از خار است و دیده را ناخن به از ناخن کبر را آب دهن نیست لب
خشک مانده طبعیت بمعنی سفالی است بی شراب قفازدن گردن گشتان
گردن زدن است و سیلی خوار را دوا خارین کردن کسبه روی انگران
سرخ روی آهبن است آهبنه که مقبل است در شن تابند بر بازو و بریدن
به از دست بر ایندن بهر گنه خانه مردمان بکار و خاک بر سرش افتد
کفن و ز دستب از مرده نترسد و روز از زندگان بر مژد آوایان کسبه
مے دزدی و باران رحمت طمع مفید اری نماز ستون دین است و قفا
ستون نماز نزدیک آتش پرست دوزخ به از بهشت است بیت
کعبه دایو گیر و ترسان دل را چپ پیری و چه عجزیت دیو را خدای خود بشنود
نباشد الا الت والحدی که اسم بر عقل خود بلند می رعل را باشد نکر
چون قلم آسوده است پنج دیدن بهیوده اسم کسبه دلی و دوات
نسلم را سیاه کند گرمی که مصیبت خور و از و باش خودم قرآن را از
لوح زریه زینب و قصص انبیاء صفا حکم کجاست و محل خود را از
تیغ بالا ترست سوزن جاسوس است و تیغ زبان گیر سوزن بهوشاند
درشته تالی بخشش در آید هر که زره پوشیده باید که در میان صد هزار

۱۱
 اسباب رسانه به سال ۱۱
 دیوانه بخت بد و بدون
 کردن به بخت بد و بدون
 در بخت بد و بدون
 اسباب و حال بد و بدون
 کاسب و بخت بد و بدون
 خاد و بخت بد و بدون
 رسانه کوکب ۱۱
 قلم اسوده ای در بخت بد و بدون
 قلم اسوده ای در بخت بد و بدون
 با بخت بد و بدون
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

[illegible]

۹
 من مکتوبات بجهت نمودار برستی بر محل نسبت کرده شد که
 بهر منته از انجا پرتواند چید چنانکه گفته اند بیت اگر فی مثل رقتان
 ندانی به همه حال در چیدن آخر توانی به چید اندر که مخدوم زاده در میان
 و امثال آن موتهی دارد که به تعلیم چون سن کم اجناعی حاجت نباشد
 چنانکه در مثل آمده است بیت بس که که نغمه بهان است وی
 محتاج فغان راغ و کمرنگ کی است به جایکه بخشی دهان ایشان شایخا
 بلند چرامی که گردن فرازی کوک گر گین مابان ماند که آهوان سنبل
 می چزند بزیم نشو اگر گردن فرازی گرفت که من نیز سخی نیزم اما خبر خست
 این مثل که گستاخی به از بی فریانی بدین کلمه چند تصایح داده است و
 دیده امید برین مثل داشت که چشم کرم در عیب مکتوف باشد
 و در نیزه ای امید که نیزه قبول مشرف گردان شاه من پس کشد
 شنی لکه عا کمثل الاول بهنگام آرایش این خط ماه باول جمادی میل
 کرده بود و تاریخ عام از استکه صحیح در دست گشت مصرع یعنی
 زمره ششصد و هفت و نو و سده تسلیات این مثل که سلام
 بحساب با سلامی جان باید فرستاد و در سلام دوستان ورت کرده شد

در مکتوبات بجهت نمودار برستی بر محل نسبت کرده شد که
 بهر منته از انجا پرتواند چید چنانکه گفته اند بیت اگر فی مثل رقتان
 ندانی به همه حال در چیدن آخر توانی به چید اندر که مخدوم زاده در میان
 و امثال آن موتهی دارد که به تعلیم چون سن کم اجناعی حاجت نباشد
 چنانکه در مثل آمده است بیت بس که که نغمه بهان است وی
 محتاج فغان راغ و کمرنگ کی است به جایکه بخشی دهان ایشان شایخا
 بلند چرامی که گردن فرازی کوک گر گین مابان ماند که آهوان سنبل
 می چزند بزیم نشو اگر گردن فرازی گرفت که من نیز سخی نیزم اما خبر خست
 این مثل که گستاخی به از بی فریانی بدین کلمه چند تصایح داده است و
 دیده امید برین مثل داشت که چشم کرم در عیب مکتوف باشد
 و در نیزه ای امید که نیزه قبول مشرف گردان شاه من پس کشد
 شنی لکه عا کمثل الاول بهنگام آرایش این خط ماه باول جمادی میل
 کرده بود و تاریخ عام از استکه صحیح در دست گشت مصرع یعنی
 زمره ششصد و هفت و نو و سده تسلیات این مثل که سلام
 بحساب با سلامی جان باید فرستاد و در سلام دوستان ورت کرده شد

در مکتوبات بجهت نمودار برستی بر محل نسبت کرده شد که
 بهر منته از انجا پرتواند چید چنانکه گفته اند بیت اگر فی مثل رقتان
 ندانی به همه حال در چیدن آخر توانی به چید اندر که مخدوم زاده در میان
 و امثال آن موتهی دارد که به تعلیم چون سن کم اجناعی حاجت نباشد
 چنانکه در مثل آمده است بیت بس که که نغمه بهان است وی
 محتاج فغان راغ و کمرنگ کی است به جایکه بخشی دهان ایشان شایخا
 بلند چرامی که گردن فرازی کوک گر گین مابان ماند که آهوان سنبل
 می چزند بزیم نشو اگر گردن فرازی گرفت که من نیز سخی نیزم اما خبر خست
 این مثل که گستاخی به از بی فریانی بدین کلمه چند تصایح داده است و
 دیده امید برین مثل داشت که چشم کرم در عیب مکتوف باشد
 و در نیزه ای امید که نیزه قبول مشرف گردان شاه من پس کشد
 شنی لکه عا کمثل الاول بهنگام آرایش این خط ماه باول جمادی میل
 کرده بود و تاریخ عام از استکه صحیح در دست گشت مصرع یعنی
 زمره ششصد و هفت و نو و سده تسلیات این مثل که سلام
 بحساب با سلامی جان باید فرستاد و در سلام دوستان ورت کرده شد

در مکتوبات بجهت نمودار برستی بر محل نسبت کرده شد که
 بهر منته از انجا پرتواند چید چنانکه گفته اند بیت اگر فی مثل رقتان
 ندانی به همه حال در چیدن آخر توانی به چید اندر که مخدوم زاده در میان
 و امثال آن موتهی دارد که به تعلیم چون سن کم اجناعی حاجت نباشد
 چنانکه در مثل آمده است بیت بس که که نغمه بهان است وی
 محتاج فغان راغ و کمرنگ کی است به جایکه بخشی دهان ایشان شایخا
 بلند چرامی که گردن فرازی کوک گر گین مابان ماند که آهوان سنبل
 می چزند بزیم نشو اگر گردن فرازی گرفت که من نیز سخی نیزم اما خبر خست
 این مثل که گستاخی به از بی فریانی بدین کلمه چند تصایح داده است و
 دیده امید برین مثل داشت که چشم کرم در عیب مکتوف باشد
 و در نیزه ای امید که نیزه قبول مشرف گردان شاه من پس کشد
 شنی لکه عا کمثل الاول بهنگام آرایش این خط ماه باول جمادی میل
 کرده بود و تاریخ عام از استکه صحیح در دست گشت مصرع یعنی
 زمره ششصد و هفت و نو و سده تسلیات این مثل که سلام
 بحساب با سلامی جان باید فرستاد و در سلام دوستان ورت کرده شد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible][illegible]

۱۰۰
 در بی افکار غیبی و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۱
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۲
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۳
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۴
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۵
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۶
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۷
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۸
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۰۹
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو
 ۱۱۰
 در غیبتی سودمند و آرزو
 در غیبتی سودمند و آرزو

اگر اجزای بند از بند جدا شده کاتب از سر پند محکم باید **بیت** ^{کاتب}
 آرد و شد و از آب چشم و سوز دل به خام غمتی ^ع گردم و مگر نشسته بود ^ع و چهل
 خداوند ذوالمن آن کوزه نبات را که در تار و دهان من نشسته است
 و خود را گرد آورده و بار از زبان چوبین نیز شیرینی نمی بخشد ^ع سیراب
 آبجیات گرداند ^ع مینه و لطفه باشد که از محلول او شربت کامی بارسد
 الا دعیه ^ع من لسان العاشق ^ع المعشوق ^ع انشاء الله ^ع ان عیش ^ع
 تلخ شد ز آخی فراق ^ع به زان شربت جان نواز شیرین گرد ^ع و به تسلیم
 سجده عبودیتی گردان ^ع از استعجاب فرشت بود با تحیت و ضو ^ع و مردم
 دیده سوی آن محراب ابر و بار ^ع سپوخته بوسه چند سوی خاکپای
 خدمتگاران ^ع نماند بدست صبار و آن کرده شد قبول ^ع باد ^ع **بیت**
 ما و احبابا بالمحافظات ^ع الا المرات ^ع به مهیا بعینا ^ع السكر ^ع به ما ^ع و نصب ^ع در ^ع
 شوش ^ع القبول ^ع صد غما ^ع الشوش ^ع القلوب ^ع حرق ^ع الودود ^ع و دود ^ع و او ^ع و علی ^ع المحرقین
 و ام ^ع مقصود ^ع ادم ^ع شبکه ^ع صد غما ^ع لازالت ^ع ذو ^ع ایها ^ع مسودة ^ع لمیت ^ع
 جمل ^ع اندر ^ع ترا ^ع ایها ^ع نور ^ع الشعاع ^ع خدا ^ع با ^ع اسکن ^ع اندر ^ع و جهانی ^ع قلب ^ع الحور
 عفی ^ع الغفور ^ع عنها ^ع اعظم ^ع علی ^ع لمسا ^ع کین ^ع انبت ^ع اندر ^ع عشقه ^ع اعشق ^ع علی ^ع قبر ^ع

همیشه یاد ادم زنت ۱۱
 همیشه یاد تو ۱۲
 زنت او سیاه ۱۳
 دیر کا فدا و آب فقط شش ۱۴
 دیر کا نور فقط شش ۱۵
 دیر کا روح فقط قلب ۱۶
 عشق فقط غفور ۱۷
 گردانده آتش ۱۸
 سینه او را دوشی ۱۹
 شعله رشارد ۱۲
 سحر ساکن کند خدا ۱۳
 روح او را در دل ۱۴
 سحر ۱۵
 سحر ۱۶
 سحر ۱۷
 سحر ۱۸
 سحر ۱۹
 سحر ۲۰
 سحر ۲۱
 سحر ۲۲
 سحر ۲۳
 سحر ۲۴
 سحر ۲۵
 سحر ۲۶
 سحر ۲۷
 سحر ۲۸
 سحر ۲۹
 سحر ۳۰
 سحر ۳۱
 سحر ۳۲
 سحر ۳۳
 سحر ۳۴
 سحر ۳۵
 سحر ۳۶
 سحر ۳۷
 سحر ۳۸
 سحر ۳۹
 سحر ۴۰
 سحر ۴۱
 سحر ۴۲
 سحر ۴۳
 سحر ۴۴
 سحر ۴۵
 سحر ۴۶
 سحر ۴۷
 سحر ۴۸
 سحر ۴۹
 سحر ۵۰
 سحر ۵۱
 سحر ۵۲
 سحر ۵۳
 سحر ۵۴
 سحر ۵۵
 سحر ۵۶
 سحر ۵۷
 سحر ۵۸
 سحر ۵۹
 سحر ۶۰
 سحر ۶۱
 سحر ۶۲
 سحر ۶۳
 سحر ۶۴
 سحر ۶۵
 سحر ۶۶
 سحر ۶۷
 سحر ۶۸
 سحر ۶۹
 سحر ۷۰
 سحر ۷۱
 سحر ۷۲
 سحر ۷۳
 سحر ۷۴
 سحر ۷۵
 سحر ۷۶
 سحر ۷۷
 سحر ۷۸
 سحر ۷۹
 سحر ۸۰
 سحر ۸۱
 سحر ۸۲
 سحر ۸۳
 سحر ۸۴
 سحر ۸۵
 سحر ۸۶
 سحر ۸۷
 سحر ۸۸
 سحر ۸۹
 سحر ۹۰
 سحر ۹۱
 سحر ۹۲
 سحر ۹۳
 سحر ۹۴
 سحر ۹۵
 سحر ۹۶
 سحر ۹۷
 سحر ۹۸
 سحر ۹۹
 سحر ۱۰۰

[illegible]

عادت و روش زندگی
زندگی و روش زندگی
عادت و روش زندگی

اصطلاحات و اصطلاحات

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

...

100

بانت و صفات
اسماء و صفات

10

مجلس شورای اسلامی

مجلسه

و باز از جمال خویش حمید جمله عارفان نخل کرده ام که بخمال نیز بان
نشینند گستر خاتم که از پرده عنکبوت دیده پاک نظران در بخت بخت
گستر خورده پدید چشمان چه سزا و مفرح بعلم که فیلسوفان عالم از هوس آن
سودائی شده اند بجام هر دیوانه چه در خور بازنده که با ما باز دهن را چاش
باید که بیک داد و در باز دو بازنده که در کوی ماتاز دهن را برش باید تا پیش
سگان کوی ما استخوان اندازد سپید مائیم کشیده از میان خنجر تیز
کرده زنگوی آشنایان خونریز در گریست دوسر بیا و با ما آمیز
ورنه ز سر خویش گیر و کیس و گریز در روزنامه اختراقی که آن دره در هوا
این خرشید رفع کرده بود پیش پرده جای ما گذشت و پرتو مهرابر و تا
و چون غنچه خیلوفر از تیزی آفتاب شکفت در بنوران سیاه نظم که
در آن مجوس بودند در گرفتار آمدند و پیش در و در دل شکنم فرو بردند
سپید طرفه بود آن نیش کزدل شکار امیگدشت به با که بود آن
ناوکی کز سنگ خار امیگدشت در میان سپید که بران نامه چیده بود
از تافتگی و لاغری و بچاک آن تن نحیف یا و مید او قدره بر
بازی و لاغری انگشت چرخ کرده شد بعد از آن بر پیشانی حسن بجای

[illegible][illegible]

[illegible]

[illegible]

9.

۴۰
 غرضت با فتح نیست با کار
 بسن و سگ که خوردن و آشامیدن
 نه تو نه من نه کسی که از شرف آباد
 نه بدو نه خست را

لا ۛ
 دودمن گیسو سست کو فروزا
 آستان لفظ غر شاد
 آستان لفظ غر شاد
 آستان لفظ غر شاد

فوتی فطرت شد
و بهر فطرت پیاد بود بر غریب
سیر از افق خفا که در تنگ جابجا
پیرایه سواد لطف و دود و بزم

فقط در بیان
در سطر است
فقط آری
و در سطر است
فقط و در سطر است
فقط و در سطر است

کتابخانه عمومی امام رضا (ع)
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰۰
تلفن: ۸۸۸۸۸۸۸۸

آب دہر آب نہ

میرزا محمد علی خان

لفظ قیام و باریکی نیست لفظ
و بهر حال لفظ است و اگر

انفط کا دم و شیرین و پاشنی
صل و فوفیخید و زنی

روزه گشتون ۱۲ ص ۱۲

[illegible]

خط من رخن و چرخ
از ان بر سر ایست
نظر کن

[illegible][illegible]

۱۲۰
در بیان فطرت و کائنات و در بیان
تاریخ و جغرافیا و در بیان
سیاست و اقتصاد و در بیان
فلسفه و ادب و در بیان
تاریخ و جغرافیا و در بیان
سیاست و اقتصاد و در بیان
فلسفه و ادب و در بیان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

شاعران کشفیه

[illegible]

این بود و در آن ل چگونگی گشته است که بعد عمری مالک خود را به بیعت نامه وفاتیت و
دبا از زانی شسته است و در سطر ^{۴۲} سلسله عبودیت جنبانیده ^{۴۳} شعر و او به بر این می خواند

شادی به هم گزیده و هم آزادی به این باب که پروانه خلاص مسیران هم بر آن
آزاد از جنگی تنیدهای طنز و تشنیه تبلیغ کرده شد تا مسوکلان غم و عوارضان غم

و سرسنگان محن و زنجیر داران خزن انبیر اسن آن زندان
مجلس تنهایی کیست و شوند و بیشتر ان مرا و صبحان مقصود و

وصال از دور آید و گریه نشاوری نثار خوشه‌لی پیش آرد و غنچه‌های
خنده‌های بکشد و بهار دوستی تازه گردد و همیشه ^۲ و امانت‌المسلمین

من اوج الهوی و همتا که بالا اصلاح فی لیل النوی و چون بهین رود
خستیم روشن گردانید که بهر غریبت استخوان غرت از نوری دم

ساز و بکار که سر راه مروت را سرسبز نماید تا از خاک پای عزیزان ما
سواد مقرر دیده آشتی را بکنند و طبع و آنکه از گریه که هرگز نرسد

خشم رقیبان ما فرو نماند چو که اگر در ارادت استمانه یقینی
دارد که یک جلد بهر کسی نامشکست خلوت گرد و از نیست جمله

و بان عالم روزه گیر و یاب دیده و حکم بیان افکار کند و در

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

شبهای فراق بر رسم بندگی قیام نماید بود که دولت روزگار وصال
 میسر گردد و از لاله ابروی معید مبارک دریا بدو بجای اوی چنین عید
 کام امید شیرین تواند کرد و دست اندر یزق کل ذوی الهوی
 عید الوصال برویت المعشوق به محرابی که از ناز ما و نیاز شما خبر دارد
 سلامها ناز آلوده با چاشنی نیاز مطاوعه کند ازین طرف خاک پاشش
 پرستان مابست باد سمرقند خالفت سو چشم آن عزیز روان کرد
 سنت بر دیده خود دهند و قبول کند الا و حیه من لسان المعشوق
 العاشق اذ آنکه اندر مرآة جوانیا سنگین اندر قلعه با بصر است طیفنا
 فی حزن الفراق نور بیاض عینه بسوا و خالنا شفیه شفتانی حرقه
 فرقتنا عطر روضه نبینا اراد الله محبوبه فی المنام موت عمل منام
 نبات ترا به حشره اندر مع المجنون بعثه الغفور بین عشاقی انعکس
 طال لیا لیه کاصد غنا احرش قلبه نبار فرقتنا ابد الیمیت عذب روم
 بحسرت لقائنا نساہ الله و نساہ عن غلدهی طال تعلق روحه بعید غنا
 سکن العقارب فی عینیه یا نظر الی طرزنا حرق دوم و مکاتبه
 که سیان قبا پوشان پاکد اسن و پاک نظر ان تر چشم بود

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مصرع این نامه سیاه بسوق شیخه خطی به عنوان این سوار
سودا انگیز که با خط خوشش پیران باز میخواند پیش کتابم افزون
شش الموده مظهرت شهبای مارگون کند و گری این عشقنامه که
جمله مسلسل عنوان در قفا دارد از دست آن یار نو خط جوش بریده باد
تحمید انجم لبحر العارض بالخط سحرین الفردوس بعلمان جمیع
سلام علی من ابیس ید که عهدنا و ذکر راه قلبی لایزال بحمد و مدح لطیف
لطافتی که از حسن تمیض سخن راند و هر حرفه صفتی که با جمال یوسف
باز خواندش بیب و یا نیمه جوانی در عیان سوزنامه زندگانی شهسوار
مردم شکار سر اندازد کاهداران ناز گردن زن عیاران سر باز پرده در
سواران عصمت رسوا کن مشکافان خلوت زنار بند بیکانه گویان
تبیح گل فرشته خویان در دفرای ادر و سندان طریقت پیرین
پیرین کاران حقیقت بنیاد کن آسب گل بیدلان سر نایه جنون عاقلان
بر باد کن فقر حاصلها پریشان کن جمیعت ولما داروی بهوشی مستان
قله طاعت بیت پرستان ناک پاش جگرهای مجروح آفت تو بها
منوع و کشتن سپاه کافر گیشان قلبه زن تدبیر صلاح اندیشان

مكتبة

خانه بر انداز کفایت حیل سازان کسب برادرستی حاصلت پر دازان
میل کش دیده دور بینان تشویش ده اوقات گوشه نشینان شو
پنجم دور ماندگان پیوست نهاد یعنی شمس الدول پوشت با خراش تیریا
نظر از ان رخساره نازک دور و دور بر تیرری دل عاشقان ناصبور نشسته
ناوکهای غمزه نیم سبیل تنبهای کرشمه پیوسته دیوانه سیریت که در سیریت
افران صبر و امید در رخ از خویش سرخ شده و دیده سفید به خند متغای
کرگرم که دل آهنگین خویان را گرم گرداند و سلامها دما دم که آتش مهر را
در سینه سنگدلان برافروزاند تبلیغ میکند چنگی چهره های درونی را برین طریقت
شیخ سید به سیریت لوکان اکسب حال بهین فی ورق به عین الدما
من الاقلام تنفیه به سیریت و سواد ای آن حیدم که بر کدم باشن از
مراغه میکند که بخت خفته من صد خواب پریشان می بیند و ناموزان
وین نمی یابد سیریت نزارم بخت باشن تا سیریت را در کنار آرام
اگر چه پنبه گشت از کوپ محنت استخوان من به همه روز و خیال تکمیه
آن روی که در کدم صبحگاه با آفتاب لب پوشت روی میناید که جانم
از غایت و سوزی بار سایه هم بران رخسار نازک تصور نتواند کرد

۵۹ برا سے بار لفظ سایہ و رہا سے رشتہ لفظ نازک ۱۲

۵۹ در کتاب الفرائض در باب ارضاء و نفقه و صوم و زکوة

عقوب بن محمد است. در آن ۱۸۰۰ هزار تنه از آن کوه قطع حاصل بر آید و بنظر حقیر از آنجا قطع

بیت روی که نیست شمش در آفتاب گروش به از روزه چند و این
از آفتاب گشتن به ملک زاده بهرام که یکی از هم فراتان بیست و سه
و گشت تار و زرخانه او بودم حکایت آفتاب گشتن آن نازنین
سیکنت دهن میو شتم و این بیت بآب وید میگفتم بیت از پید
مطل و همک فی حرور به اجرین سواد لعین خالاکه از انگاه باز
سیر و شنگاه که آفتاب گرم شدن گیر و آتش در جانم افتد گی سوب
آفتاب بیستم و بیستم بهرام که نم و گویم که این جانسوز اگر سوی آن آینه بینی
مصراع یارب که هم در اول روزت زوال باد و گاه با ابرو در فریادیم
که ای گرفته ویدارگر نیده روی که خار و خاشاک را در سایه پرورش
سید اگر چهره بران شایخ ترو تازه جوانی سایه لطیف نمی فکمی مصراع
کای سایه ات از خنجر خورشید بریده به گاهی دم سرد بر آرم و با باغی گیم
که ای سرگردان هوا پرست چهره بران شایخ گل سنگام کلاب عرق مرده
نخبانی و سرگردان و آواره بهر ای خسان سر بر در و دیوار میزنی میگردد
مصراع که بادی پر خبار و خاک بر سر به گاه با باران گر که کنان فرود نیرم
که ای ویران کن خانها و طوفان فکن ویرانها که هم آب خود میریزد

بیت روی که نیست شمش در آفتاب گروش به از روزه چند و این
از آفتاب گشتن به ملک زاده بهرام که یکی از هم فراتان بیست و سه
و گشت تار و زرخانه او بودم حکایت آفتاب گشتن آن نازنین
سیکنت دهن میو شتم و این بیت بآب وید میگفتم بیت از پید
مطل و همک فی حرور به اجرین سواد لعین خالاکه از انگاه باز
سیر و شنگاه که آفتاب گرم شدن گیر و آتش در جانم افتد گی سوب
آفتاب بیستم و بیستم بهرام که نم و گویم که این جانسوز اگر سوی آن آینه بینی
مصراع یارب که هم در اول روزت زوال باد و گاه با ابرو در فریادیم
که ای گرفته ویدارگر نیده روی که خار و خاشاک را در سایه پرورش
سید اگر چهره بران شایخ ترو تازه جوانی سایه لطیف نمی فکمی مصراع
کای سایه ات از خنجر خورشید بریده به گاهی دم سرد بر آرم و با باغی گیم
که ای سرگردان هوا پرست چهره بران شایخ گل سنگام کلاب عرق مرده
نخبانی و سرگردان و آواره بهر ای خسان سر بر در و دیوار میزنی میگردد
مصراع که بادی پر خبار و خاک بر سر به گاه با باران گر که کنان فرود نیرم
که ای ویران کن خانها و طوفان فکن ویرانها که هم آب خود میریزد

بیت روی که نیست شمش در آفتاب گروش به از روزه چند و این
از آفتاب گشتن به ملک زاده بهرام که یکی از هم فراتان بیست و سه
و گشت تار و زرخانه او بودم حکایت آفتاب گشتن آن نازنین
سیکنت دهن میو شتم و این بیت بآب وید میگفتم بیت از پید
مطل و همک فی حرور به اجرین سواد لعین خالاکه از انگاه باز
سیر و شنگاه که آفتاب گرم شدن گیر و آتش در جانم افتد گی سوب
آفتاب بیستم و بیستم بهرام که نم و گویم که این جانسوز اگر سوی آن آینه بینی
مصراع یارب که هم در اول روزت زوال باد و گاه با ابرو در فریادیم
که ای گرفته ویدارگر نیده روی که خار و خاشاک را در سایه پرورش
سید اگر چهره بران شایخ ترو تازه جوانی سایه لطیف نمی فکمی مصراع
کای سایه ات از خنجر خورشید بریده به گاهی دم سرد بر آرم و با باغی گیم
که ای سرگردان هوا پرست چهره بران شایخ گل سنگام کلاب عرق مرده
نخبانی و سرگردان و آواره بهر ای خسان سر بر در و دیوار میزنی میگردد
مصراع که بادی پر خبار و خاک بر سر به گاه با باران گر که کنان فرود نیرم
که ای ویران کن خانها و طوفان فکن ویرانها که هم آب خود میریزد

در میان این سکنان
 خدای را چه نام و چه خوش بر خاک
 جوانان و پادشاهان و دران
 که با رخصت و بازی و رقص و دران
 در سرگرازان و اسباب خوشنوی
 و سکونت گاه و فرسی و اسب
 و تنگ که سوی بال و دم او سفید
 و تنگ که سوی بال و دم او سفید
 و تنگ که سوی بال و دم او سفید
 و تنگ که سوی بال و دم او سفید

[illegible]

آن حرف چو اندام موسی بر اندام من خاست بیت من خود کیم
 که از خیال خط او به مو بر تن آفتاب و سر بر خیزد و سبزه که از ان
 آبجیات سر بر خیزد و شمال خواهد بود و بخت سبز و حانیان که روح
 شغل اصحابی اسوات از زانی خواهد داشت و باز موسی را با خضر کار
 خواهد افتاد و تفسیر کن تسلیم می دهد و در حق من واضح خواهد گردانید
 برسم از ان زمانی که گوی به افراق بینی و بنیک چنان روشن شد که
 اتفاق ریش به تپا می باشد و از بزرگوار شانه در صحبت آرزو
 عزیز غرق تمام خواهد داد اعزالت شانه ها و دوستان و خویشان نیز
 هر کسی از شانه زرد و زرقه فرو دیدن آن خط که دیدش فروه باشد و چون
 من خود از جلگی نقد بایستی در زرقه پشت شانه دارم طبع از زرا تا
 استخوانی که سگان او را در خور و نباشد مگر منده ام که موسی است و
 چه بدیهه تو انم فرستاد شعرا کجا که موسی اوست نرید که
 آفتاب به با صد زبان نور زند لاف شانگی به حالی یک کمان و
 ده چوبه تیر کلک خط پیشکش به سگان دولت ایصال افتاد تا آن
 کمان پشت کوزل خشک حال قامت مایه مست باز نماید و از آنجا که

در این کتاب از خط او به مو بر تن آفتاب و سر بر خیزد و سبزه که از ان
 آبجیات سر بر خیزد و شمال خواهد بود و بخت سبز و حانیان که روح
 شغل اصحابی اسوات از زانی خواهد داشت و باز موسی را با خضر کار
 خواهد افتاد و تفسیر کن تسلیم می دهد و در حق من واضح خواهد گردانید
 برسم از ان زمانی که گوی به افراق بینی و بنیک چنان روشن شد که
 اتفاق ریش به تپا می باشد و از بزرگوار شانه در صحبت آرزو
 عزیز غرق تمام خواهد داد اعزالت شانه ها و دوستان و خویشان نیز
 هر کسی از شانه زرد و زرقه فرو دیدن آن خط که دیدش فروه باشد و چون
 من خود از جلگی نقد بایستی در زرقه پشت شانه دارم طبع از زرا تا
 استخوانی که سگان او را در خور و نباشد مگر منده ام که موسی است و
 چه بدیهه تو انم فرستاد شعرا کجا که موسی اوست نرید که
 آفتاب به با صد زبان نور زند لاف شانگی به حالی یک کمان و
 ده چوبه تیر کلک خط پیشکش به سگان دولت ایصال افتاد تا آن
 کمان پشت کوزل خشک حال قامت مایه مست باز نماید و از آنجا که

در این کتاب از خط او به مو بر تن آفتاب و سر بر خیزد و سبزه که از ان
 آبجیات سر بر خیزد و شمال خواهد بود و بخت سبز و حانیان که روح
 شغل اصحابی اسوات از زانی خواهد داشت و باز موسی را با خضر کار
 خواهد افتاد و تفسیر کن تسلیم می دهد و در حق من واضح خواهد گردانید
 برسم از ان زمانی که گوی به افراق بینی و بنیک چنان روشن شد که
 اتفاق ریش به تپا می باشد و از بزرگوار شانه در صحبت آرزو
 عزیز غرق تمام خواهد داد اعزالت شانه ها و دوستان و خویشان نیز
 هر کسی از شانه زرد و زرقه فرو دیدن آن خط که دیدش فروه باشد و چون
 من خود از جلگی نقد بایستی در زرقه پشت شانه دارم طبع از زرا تا
 استخوانی که سگان او را در خور و نباشد مگر منده ام که موسی است و
 چه بدیهه تو انم فرستاد شعرا کجا که موسی اوست نرید که
 آفتاب به با صد زبان نور زند لاف شانگی به حالی یک کمان و
 ده چوبه تیر کلک خط پیشکش به سگان دولت ایصال افتاد تا آن
 کمان پشت کوزل خشک حال قامت مایه مست باز نماید و از آنجا که

در این کتاب از خط او به مو بر تن آفتاب و سر بر خیزد و سبزه که از ان
 آبجیات سر بر خیزد و شمال خواهد بود و بخت سبز و حانیان که روح
 شغل اصحابی اسوات از زانی خواهد داشت و باز موسی را با خضر کار
 خواهد افتاد و تفسیر کن تسلیم می دهد و در حق من واضح خواهد گردانید
 برسم از ان زمانی که گوی به افراق بینی و بنیک چنان روشن شد که
 اتفاق ریش به تپا می باشد و از بزرگوار شانه در صحبت آرزو
 عزیز غرق تمام خواهد داد اعزالت شانه ها و دوستان و خویشان نیز
 هر کسی از شانه زرد و زرقه فرو دیدن آن خط که دیدش فروه باشد و چون
 من خود از جلگی نقد بایستی در زرقه پشت شانه دارم طبع از زرا تا
 استخوانی که سگان او را در خور و نباشد مگر منده ام که موسی است و
 چه بدیهه تو انم فرستاد شعرا کجا که موسی اوست نرید که
 آفتاب به با صد زبان نور زند لاف شانگی به حالی یک کمان و
 ده چوبه تیر کلک خط پیشکش به سگان دولت ایصال افتاد تا آن
 کمان پشت کوزل خشک حال قامت مایه مست باز نماید و از آنجا که

[illegible]

شعله شوقی که جانهای عاشقان را از برای سوختن زبان و دهر و غلبه
عشق که در دلهای مرده چاشنی هند آتش زن سکنیه روح و در دوزخ
سینه مجروح یار و فادار خواری کشن ستم بردار گوی سرشته حال
ناراج شبنون خیال نشانه پیکان آفت و فتنه سنگ از ملاست
مردوزن آونجه جعد چون کند لکد کوب نعل سمنه قریان کمان ابرو
نکون فتر اک گیسو تشنه تیر باران جفا در یکش طوفان بلا لذت شناس
ستانهای طعن چاشنی گیر و اعنهای لعن پیشیر و عاشقان سسر باز
خنجر آشام رقیبان سر انداز شطش جو ابهای تلخ گوار ناوک شش
غمزهای جگر خوار سرد و فتر ورق شویان صلاح قلم کشتن حرف خوان
فلاح متکلف راویه بیت الحزن یعنی یعقوب یوسفی چون من بآوان
پر آب هر لحظه از غبار جولان ماسر کش و آن ولسونخته را سردم از خیال
ستم تو سن ماعل در آتش بر پیر می جو امان کشته گریه پای چشم سیران
صاحب نظر سلامی از دنیا چشم با صد لا التفات و پرستی از گوشه بر
بانه بر پر شکست از یار دوست روی دشمن خوی و دوست آشنای
بی پشیمانی نامهربان کینه جوی که تیر سلاش جان نخلصان را خیر باد

[illegible]

دوی و سمن حوی و دوست است
سلاش جان مخلصان را خیر کند

شعر تو که در پار و کشتی چو قبا از تقطیع ^{یا نباید چو کمر کوب و گذارت بر تو}
 عشق بالا و میان چو منی میداری ^{سگ مار انسزد باز روی تو طوق کلاو}
 و آنکه ذکر تافتگی خویش سبب آفتاب ^{من با بر روی ورق کرده بود}
 سایه کلاه سائبان از سرایتیغ خورشید ^{بریده میباد که پیش چنین}
 جهان افروز را خوراسی چرخ آفتاب ^{ساخته است و آنقدر سایه}
 گرد آورده که مار امانت ابر تر و امن ^{آلوده نباید شد بلکه این سخن از}
 بی کوری عین الکمال گفته میشود ^{و الا همه دانند که کلاه سائبان آفتاب}
 پس پشت کرده از تاب این خسار ^{در حمایت میدارد شعر}
 ورنه هم خورشید را روشن شود گرفت ^{و تاب به من کنم بروی هر آنچه او}
 سکنه بر خاک و آب و دیگر افسوس ^{تیر که بر دل و شش صحرای خود بود}
 این لذت جانی هرگز از روی دست ^{گوارا باد و دراز دل و دیده نهاد}
 اگر شمار این آرزو در و نه جای داد ^{است همان قصه تیر که گذشت}
 در دل سیکر و تنگی دل نمی باید کرد ^{که جای تیر مانگاه خواهد داشت شعر}
 ای این تنهت الهیای به بهمنای خیال ^{کفی من بهمنانی فواد کا به و آنکه}
 منزل حال خود را بنجیستکاری ^{چو کان محل سر بزرگی گوی تنهانی برادر}

[illegible]

عربی تمام شد. در این ایام نزد یکی از بزرگان کهنه سالاران و از بزرگان

[illegible]

عیش و لعبت از تمام شان بدو ۱۲۰
شربت باک صحت و شربت خوشن بود
کردن به پیرا آمد از برون مغز خون بود
که عشرت توان کرد در بوستان
بسیار عیسا خافر داداده اولاد
آن باغچه کاخ زاده درین کلاه
به بن ترک خاکفت و ترک گریه
شرف بین اگر چه میداد

५

[illegible]

از بخاست گل کردم آغاز به باری چند از گل شکفته برابر میوه سرسبز
 نمی بوستان خلقت مخدومی مصرع که از میوه دو گل هر دو یکبار است
 هر گل را اول بر دیده نهادم آنگاه بر پنی نجب گلی که دیده را منور گرداند
 و بینی را مطهر بوسه خلق آن محمد علای انبوییم و در و در محمد فرستادم
 اللهم صل علی محمداً و آله کما را در و پاک بهاری برشته کشیده بودند اگر چه
 در کارگاه صنم از سوزن خنجر بی رشته شش یافته بود و هر گلی از تری
 هم آگهی داشت شهر در آن رو پاک همچون قطره آب از همه گلهای میان
 قطره بود ست گوی غرقه کاری به رساننده گل همچو باد آید و بوسه آن
 مجلس الا و صدر علای رسانید و گدازشت میخواستیم که آن صنوع را بعض
 باریستی دهم اما آنقدر ز سر نه داشتم که لاف نهادات برانم و از باد محاذات
 پریم که خس را پیش سر و آوده بلند پیری سبک بود و ناخن را با عنده لب
 پرواز نمودن طیرگی اما چون این فاخته طوقدار هم از آن گلشن رطاف
 می برد از راه فکاست عین طیب شکافت و بر گلبرگ این صحیفه شمه
 از اعتدال رطافت شمر و مورد و از آن طبیب شمل در تقسیم آورد
 و انهم به تقبلی نیز زدند اگر رطافت این ورق چون برگ بید از دورگی

فصل اول در بیان احوال و حال
فصل دوم در بیان احوال و حال
فصل سوم در بیان احوال و حال
فصل چهارم در بیان احوال و حال
فصل پنجم در بیان احوال و حال
فصل ششم در بیان احوال و حال
فصل هفتم در بیان احوال و حال
فصل هشتم در بیان احوال و حال
فصل نهم در بیان احوال و حال
فصل دهم در بیان احوال و حال

160

[illegible]

خلات یافت و انشعاب عبارت از شاخسار نو که در موارد گل در حوت
غنیج کب بنخوران محل تبسام متواند بود که چون سخن در گل و میوه بود و لم
بارند او که هر دو را در هم آمیزم که هر یک لذتی جداگانه دارد و گل با بوی
و میوه را بخورند لا بد اول میوه را بطریق خدمتی نهادم و بعد از آن گل را
باز کردم و پیش طبقه پاشنی گیران نفک فرستادم مصرع قبول مجلس
کلبوی میوه خواران باد و پلمتس آنکه گاه سه خدمتی بنده را که رسم اف
باغبان است با تمام پیاز بویان گنده دماغ ضائع نگرداند که معلول
نکام بوی گل نتواند کشید و اگر خود بوی این گل کشد جاش به بینی آید و
نگویم که روح ریاحین زیانند بلکه بسیر اند شعیر پیاز و غنچه تو بر توست
هر دو شل یکد گیر و لیکن آدمی باید که بوی از بوی بشناسد و این طالبه را
لطیب اخلاق بپوشند مصرع آری شود خلق تو پوشیده بوی گل
و این گل مضاعف را که جامه تو بر تو پوشیده است اگر چنینگان در
باستین تبیس بپوشند پوشیده نیست که گل و حبیب و خود زرد من
پوشیده مانند الزهر صامته و لطیب غماز همیشه زهرات نصارت از نما
چون نیکنامی از دمیدن او را و نامیه تازه رویان صبح خیر شکفته و خندان

[illegible][illegible]

آن ترکیب از زرد و کبود و بنفشه
طغای نام دارد و اسفند
سفره از آنست که سکنجبین

تسلیمات طبقه اخبار جانی خد متهمانی نور تو کطلح منقو و میرساند
بر خور دارانی که بر چیده و برگزیده محاسن خاص اند بر یک صندکان باز
سلام خوانند پس صندکان اخبار بخند و می که پرورده و بر آورده آن کو افر
تحف عبودیات پیش میفرستند آنگاه این جانب ششون بان را
در آید گئی تازه و ترسید از دجبان بی خلاف قامت تواضع را بنفشه
گردانیدند از نهال گردگان خاص تسلیمات شاخ و در شاخ قبول میاید فرمود
محبان مخلص او را و عا ایراد میکنند الا و عقیته علی نسبت الورد و الشمر
حیار بتیاد ما و ذاعلی الاجال امار البارب اتینم با تار شجره سقط
ابیه بنبرب الاحمال طنج بنا الرحمن یضربها لرب القلوب بور و ذکر کرم طاب
غیثه بالا و راد التامین شاخ شعبه شالیست طوبی لنی الجنة در داورا
الرضوان و روضه فکانه بفاکته کثیره لا مقطوعه ولا ممنوعه طار روح الی شقی
السدره العکس خار کبر الدیر بار شجره خار شوکمه باد شجره تسبیح الحوادث
اللیست نبت زهر العذاب من نبت قبره لیتع ثمار الزقوم شمع روح
بالدس رقه نیشکر و سبت شیرین هم از ان بد ششمه قصبه نیاله میون
شترابی سکره العفره یا خد مت شهاب شر قندی خواند و بداند که مشهوره خواند

11/11/11

[illegible][illegible]

احكام الارزاق فی مذاق اخلاص که در ده نسیانه ساکن است نیشکر زاری
 وار و بلب آب و گل آن نیشکر با صرخ و دودال و مصرع گوی که دودال
 محل قصب است و هر تنه بر پری نی نیزه که شیر و آن نبات راز حمی نیز
 بر لب آبی که از نی می پر بودی آچنان نیشکر با پر بر آید که آن پنهانی
 تنی از پهلوی رو و آواز میدهند شع **ع** کان نیشکر که از پری خوش
 میبوی یکم نیست مستی که در این نی تنی به نی نیال خط به آن نیشکر زار
 و ندان تیر کرده است اگر چه آن گره کشای هر روز گره های چنان نیشکر
 به ندان یکشاید معند که آن نیشکر میخاید و خوش تر آب میشود و ندان
 میزند از لب که آن شیرینی و بویخ و ندانش حکم در شسته است شیر را
 با حسرت بهم فرو می آشامد که میگوید که این چنین شیر در گردش چرخ
 نباشد و گاه خس کشی میکند که فصل نسیان رسیده و نیشکر زار با نیشکر
 و این نیشکر با نه زرب آب خود مانده است شعر درین چه شک که چنین
 نیشکر که هست نهند به خیز از قصباتی که در حد مصر است و آن نهند و
 کیوانی که از اصل منخوس ترست هر روز بر سر چرخ می رود و در آفتاب می
 و از عصر خود میجوشد قطعی است از گره بران قلم مقاطعه خواهد کرد آن گره

که بر برنده گره هر چه باشد
 در کسان کند او را در مذاق
 نیشکر
 در نی نیزه و دودال و قصب و شیر
 در آبی که از نی می پر بودی
 آچنان نیشکر با پر بر آید
 که آن پنهانی
 تنی از پهلوی رو و آواز میدهند
 شع **ع** کان نیشکر که از پری خوش
 میبوی یکم نیست مستی که در این نی
 تنی به نی نیال خط به آن نیشکر زار
 و ندان تیر کرده است اگر چه آن
 گره کشای هر روز گره های چنان
 نیشکر به ندان یکشاید معند که آن
 نیشکر میخاید و خوش تر آب میشود
 و ندان میزند از لب که آن شیرینی
 و بویخ و ندانش حکم در شسته است
 شیر را با حسرت بهم فرو می آشامد
 که میگوید که این چنین شیر در
 گردش چرخ نباشد و گاه خس کشی
 میکند که فصل نسیان رسیده و
 نیشکر زار با نیشکر و این نیشکر
 با نه زرب آب خود مانده است شعر
 درین چه شک که چنین نیشکر که
 هست نهند به خیز از قصباتی که
 در حد مصر است و آن نهند و
 کیوانی که از اصل منخوس ترست
 هر روز بر سر چرخ می رود و در
 آفتاب می و از عصر خود میجوشد
 قطعی است از گره بران قلم
 مقاطعه خواهد کرد آن گره

ز تیزی گوش بهمانا که این تنبولیان از بیم باز راه بدل کرده بودند
 و میان کوههای شاخ در شاخ رفته و جنگها و برگ در برگ یافته قشند
 تا بر سر و چاه دیرینه بر رسیدند ناگاه برگه توانی چند از براتوان
 جا بر سر ایشان زدند و چون در یافتند که این تنبولیان برگی دارند
 مانند برگ پیش خریداران از جامه شان بیرون می آوردند و درین ا
 یکی از تنبولیان تیغی چون برگ گند تا که گند بکشد و سوی این برگ ت
 حمله آورده و برای پاران خویش بجان سپاری تن در داد بر تنبولیان
 را غضب در سر افتاد و بر آمدند و سرهای تنبولیان بر سران دم برگ
 میسیریدند چندان که دندانه های کوه از خون رنگ گرفت و دندانه های
 غار تنبول خور و جماعتی کشندگان بر سر چاه ایستاده بودند
 و یکی بر بروس قتل به کافور با و راق کشید و هر برگ توانی
 بران کار بانیان مرگانی شده بودند و چنانکه بقدر صد تنبولی در و تنبول
 ملک الموت خرج شد بعضی را که برگ حیات باقی بود زمانه دندان خا
 نیم خورده دندان اجل از آن دمانه بلا چون تنبول که از دمانه بیرون اند
 بیرون انداخت بعضی که ورق سبقت خوانده بود و برگ وان کرد

۱۱ اسب که فلفله تنبول
 ۱۲ اسب که فلفله تنبول
 ۱۳ اسب که فلفله تنبول
 ۱۴ اسب که فلفله تنبول
 ۱۵ اسب که فلفله تنبول
 ۱۶ اسب که فلفله تنبول
 ۱۷ اسب که فلفله تنبول
 ۱۸ اسب که فلفله تنبول
 ۱۹ اسب که فلفله تنبول
 ۲۰ اسب که فلفله تنبول
 ۲۱ اسب که فلفله تنبول
 ۲۲ اسب که فلفله تنبول
 ۲۳ اسب که فلفله تنبول
 ۲۴ اسب که فلفله تنبول
 ۲۵ اسب که فلفله تنبول
 ۲۶ اسب که فلفله تنبول
 ۲۷ اسب که فلفله تنبول
 ۲۸ اسب که فلفله تنبول
 ۲۹ اسب که فلفله تنبول
 ۳۰ اسب که فلفله تنبول
 ۳۱ اسب که فلفله تنبول
 ۳۲ اسب که فلفله تنبول
 ۳۳ اسب که فلفله تنبول
 ۳۴ اسب که فلفله تنبول
 ۳۵ اسب که فلفله تنبول
 ۳۶ اسب که فلفله تنبول
 ۳۷ اسب که فلفله تنبول
 ۳۸ اسب که فلفله تنبول
 ۳۹ اسب که فلفله تنبول
 ۴۰ اسب که فلفله تنبول
 ۴۱ اسب که فلفله تنبول
 ۴۲ اسب که فلفله تنبول
 ۴۳ اسب که فلفله تنبول
 ۴۴ اسب که فلفله تنبول
 ۴۵ اسب که فلفله تنبول
 ۴۶ اسب که فلفله تنبول
 ۴۷ اسب که فلفله تنبول
 ۴۸ اسب که فلفله تنبول
 ۴۹ اسب که فلفله تنبول
 ۵۰ اسب که فلفله تنبول

۱۱ اسب که فلفله تنبول
 ۱۲ اسب که فلفله تنبول
 ۱۳ اسب که فلفله تنبول
 ۱۴ اسب که فلفله تنبول
 ۱۵ اسب که فلفله تنبول
 ۱۶ اسب که فلفله تنبول
 ۱۷ اسب که فلفله تنبول
 ۱۸ اسب که فلفله تنبول
 ۱۹ اسب که فلفله تنبول
 ۲۰ اسب که فلفله تنبول
 ۲۱ اسب که فلفله تنبول
 ۲۲ اسب که فلفله تنبول
 ۲۳ اسب که فلفله تنبول
 ۲۴ اسب که فلفله تنبول
 ۲۵ اسب که فلفله تنبول
 ۲۶ اسب که فلفله تنبول
 ۲۷ اسب که فلفله تنبول
 ۲۸ اسب که فلفله تنبول
 ۲۹ اسب که فلفله تنبول
 ۳۰ اسب که فلفله تنبول
 ۳۱ اسب که فلفله تنبول
 ۳۲ اسب که فلفله تنبول
 ۳۳ اسب که فلفله تنبول
 ۳۴ اسب که فلفله تنبول
 ۳۵ اسب که فلفله تنبول
 ۳۶ اسب که فلفله تنبول
 ۳۷ اسب که فلفله تنبول
 ۳۸ اسب که فلفله تنبول
 ۳۹ اسب که فلفله تنبول
 ۴۰ اسب که فلفله تنبول
 ۴۱ اسب که فلفله تنبول
 ۴۲ اسب که فلفله تنبول
 ۴۳ اسب که فلفله تنبول
 ۴۴ اسب که فلفله تنبول
 ۴۵ اسب که فلفله تنبول
 ۴۶ اسب که فلفله تنبول
 ۴۷ اسب که فلفله تنبول
 ۴۸ اسب که فلفله تنبول
 ۴۹ اسب که فلفله تنبول
 ۵۰ اسب که فلفله تنبول

پیش از آن ساخت برگ و بار ایشان بسیار است بیرون آمدن
 آنهمه تنبولیان آمده بودند و در بار برگ جانی که بار قم جانی بار میخواند
 شیشه انجانه خاص برسانید ملتئم آنکه قصه ایشان هر چه زودتر بگوش
 رسانند و بنده را از بندهگان خاص برآندارک این کار تنبول دهند
 تا برگ انتقام ساخته بداندنویشتاید و برگ آن جنگها را زیر و زبر کنند
 بیست چون تنبولی که برگ را گردانند به هر برگی را هم میکنند زیر و زبر
 و بیشتر از آن میهندوان برگ اما نندگ تنبول که از میان برگ
 بیرون کنند از آن جنگها بیرون کشد و مبارگاه خدایگانی رسانند
 که دند انهای پیلان از خون ایشان رنگ گیرد و آن کوپهار از آتش
 شمشیر جویند مصرع کا صدان بنابر صا نوره به تا آن کوپهان
 خرسنگ مزاج در انبیا سوخته شوند و در راه با منی و سکونتی بدیدند
 مصرع که از صر خجند برگ بیدی به ان شاد من زین الاورق
 بقلم همیشه ذات مبارک به تنبول شادمانی سرخرو باد امین رفته تنبول
 ع بر آمین روح و همان نسبت است به تحمید به منشی الاوراق و انجبار
 نخدمت میوه خوار خراسان شعبان با و نوی اذاته البار و حلاوة

باز
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

من لذت القبول منک خسر و لا یحسب سیهاتی چون سیه برگ تو بر تو
 خدمتی سینه آرم و بر قبول داران خلاص برگ غرض عرض میکنم بر آنکه
 که تا بر زبان مبارک در ستایش میوه خراسان و کوشش ثرات
 منهدستان بار ما سخن میرو و دوران شبه نیست که جلگی میوه آنجا
 نر اخوان است که بجام دوستان در غور و باشد و از هر صفی که خواستند
 به ازان آتا بهتر آن بود که از بیان راجح و مرجح و وقت گیرانند اگر
 سخن بد آنجا پاشاغ زند قلم کاتب به عوی قبول میستاند که در رجحان
 هر میوه دهند و در وقت میباید باز نامه ترتیب کند و لیکن آنرا علیله
 کتاب باید ساخت و کاتب لطیف آرائی نو با ده های دیگر قبول است
 حال از جمله نبات این زمین برگ را در وقت آرم و از تحت و طاعت
 قبول دای پیش طبقه میوه خوران زمین های دیگر نیم تارقی بر باد
 این زمین که نا خایده سخن میگویند بعد از این اول بخایند آنکه بدون
 افکنند از حجاب اوصاف قبول چهل و دو صفت برسان برگ گزیده که
 از مسجید پیر چنید بیرون آوردم و پیش پوسناکان فوا که لطاف
 پیشکش کردم شمع پیشکش راطع لطاف بود و زایل پس

۲۵۲
 سوره ثانیه عجمی

[illegible]

پیت پر برگ از و دمان با چون غنچه های سوری بدین رنگ محل
 درونی بهم بوی تابدوری چشمم در روغن ستونش بچو شانند
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند پنجم آنکه
 بلغم را بر و پیت تیزیش علی لقطع بر و بلغم را بد مانند تیر
 که بر و شلغم را پنجم آنکه سرول را صاف کند هم آنکه نیمه چربی با
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محکند
 بر همه سرخی با راه و هم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا
 شمع آن سیوه که هر جم جراثیم باشد به سیوه نتوان گفت
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چوبه در آ
 مصرع معجون صرح القلوب است به دوازدهم آنکه مانع است از غ
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک
 دل از روی دفع گردد و پند سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع
 خراید از و استهلاک طعام به چهاردهم آنکه مایه سیری است
 پیت اگر گرسنه خورد کم شود اگر سنگیش بکم شود اگر سنگ
 از بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

پیت پر برگ از و دمان با چون غنچه های سوری بدین رنگ محل
 درونی بهم بوی تابدوری چشمم در روغن ستونش بچو شانند
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند پنجم آنکه
 بلغم را بر و پیت تیزیش علی لقطع بر و بلغم را بد مانند تیر
 که بر و شلغم را پنجم آنکه سرول را صاف کند هم آنکه نیمه چربی با
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محکند
 بر همه سرخی با راه و هم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا
 شمع آن سیوه که هر جم جراثیم باشد به سیوه نتوان گفت
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چوبه در آ
 مصرع معجون صرح القلوب است به دوازدهم آنکه مانع است از غ
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک
 دل از روی دفع گردد و پند سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع
 خراید از و استهلاک طعام به چهاردهم آنکه مایه سیری است
 پیت اگر گرسنه خورد کم شود اگر سنگیش بکم شود اگر سنگ
 از بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

پیت پر برگ از و دمان با چون غنچه های سوری بدین رنگ محل
 درونی بهم بوی تابدوری چشمم در روغن ستونش بچو شانند
 تا از روی خاصیت مصرع روغن بد بوی را خوشبو کند پنجم آنکه
 بلغم را بر و پیت تیزیش علی لقطع بر و بلغم را بد مانند تیر
 که بر و شلغم را پنجم آنکه سرول را صاف کند هم آنکه نیمه چربی با
 مایه سرخی شود و از چربی این برگ سرخی زایل شود مصرع کو محکند
 بر همه سرخی با راه و هم آنکه بر جراحت تیر و تیغ بندد بر شفا
 شمع آن سیوه که هر جم جراثیم باشد به سیوه نتوان گفت
 که راحت باشد به یازدهم آنکه چون بسیاری و رنگ چوبه در آ
 مصرع معجون صرح القلوب است به دوازدهم آنکه مانع است از غ
 و جوشیدن دل است و که ام چیز از آن نیکوتر مصرع که جوشاک
 دل از روی دفع گردد و پند سیزدهم آنکه سیر خوردگان را مصرع
 خراید از و استهلاک طعام به چهاردهم آنکه مایه سیری است
 پیت اگر گرسنه خورد کم شود اگر سنگیش بکم شود اگر سنگ
 از بخورد گرسنه اش به پانزدهم آنکه قدری مستی نیز آرد مصرع

[illegible]

نفس از این نیاورد و بود کس چو چو کیم
 آنکه فوق و جدائی دارد نه حسی زیر که تکلیفی و سوزاکی و بهر
 موجب ذوق نباشد و این برگ با همه طعوم نامطبوع مطبوع
 پس معلوم باشد مصرع که وجدانی است ذوقی و نه حسی چو چو کیم
 آنکه بیانش نیز پسندیده است شعری شکیه بحراب کان

فریفته و علی کل آثار الهیه سجود و القصه این چهل و دو صفت
 مصدق معقول تفریح کرده ام و از سرخ و زرد و ستار و
 صفت چندان رنگینش نداده که اگر با تو آن سبالت و صفات
 بیارایم هر یک ازین اوراق با سواد بشت بمقابله باز خواند شعری
 ورق لطیف لمیس بکین نسخه به الا بطوبی او بعد از غنهی و دین
 نیکو طبعان را از جمله بوستان نامی انشا بگری امتحان میکنند
 و این آزمائش منحصرت بر چهار اتماس اول آنکه اگر سیوه دیگر
 برین چاشنی هست آنرا بچیدن صفت معقول معصوف گردان
 و دوم آنکه در آئناء شاخسار سیوه دیگر بدین چنگلی و تری بنویسند
 برگ را مصرع گرفت چهل ورق کم از چهل صفحی و سوم آنکه

نفس از این نیاورد و بود کس چو چو کیم
 آنکه فوق و جدائی دارد نه حسی زیر که تکلیفی و سوزاکی و بهر
 موجب ذوق نباشد و این برگ با همه طعوم نامطبوع مطبوع
 پس معلوم باشد مصرع که وجدانی است ذوقی و نه حسی چو چو کیم
 آنکه بیانش نیز پسندیده است شعری شکیه بحراب کان

فریفته و علی کل آثار الهیه سجود و القصه این چهل و دو صفت
 مصدق معقول تفریح کرده ام و از سرخ و زرد و ستار و
 صفت چندان رنگینش نداده که اگر با تو آن سبالت و صفات
 بیارایم هر یک ازین اوراق با سواد بشت بمقابله باز خواند شعری
 ورق لطیف لمیس بکین نسخه به الا بطوبی او بعد از غنهی و دین
 نیکو طبعان را از جمله بوستان نامی انشا بگری امتحان میکنند
 و این آزمائش منحصرت بر چهار اتماس اول آنکه اگر سیوه دیگر
 برین چاشنی هست آنرا بچیدن صفت معقول معصوف گردان
 و دوم آنکه در آئناء شاخسار سیوه دیگر بدین چنگلی و تری بنویسند
 برگ را مصرع گرفت چهل ورق کم از چهل صفحی و سوم آنکه

نفس از این نیاورد و بود کس چو چو کیم
 آنکه فوق و جدائی دارد نه حسی زیر که تکلیفی و سوزاکی و بهر
 موجب ذوق نباشد و این برگ با همه طعوم نامطبوع مطبوع
 پس معلوم باشد مصرع که وجدانی است ذوقی و نه حسی چو چو کیم
 آنکه بیانش نیز پسندیده است شعری شکیه بحراب کان

[illegible]

100

از طرفه اول که در این کتاب
از طرفه دوم که در این کتاب
از طرفه سوم که در این کتاب
از طرفه چهارم که در این کتاب
از طرفه پنجم که در این کتاب
از طرفه ششم که در این کتاب
از طرفه هفتم که در این کتاب
از طرفه هشتم که در این کتاب
از طرفه نهم که در این کتاب
از طرفه دهم که در این کتاب

[illegible]

خیال سے غافل نہ ہو

[illegible][illegible][illegible]

۱۲ از روی و غیر آن ۱۲
 ۱۳ سید بنیادین چهار اند ۱۳
 ۱۴ بر سر مسلمانان نفع تقوی و علم ۱۴
 ۱۵ سید بنیادین چهار اند ۱۵
 ۱۶ سید بنیادین چهار اند ۱۶
 ۱۷ سید بنیادین چهار اند ۱۷
 ۱۸ سید بنیادین چهار اند ۱۸
 ۱۹ سید بنیادین چهار اند ۱۹
 ۲۰ سید بنیادین چهار اند ۲۰

جواب سکو کس چون بیره سهند وان باز کوه کتم و در عیان سنجکس مزار
 بدان تهنول باز کوه تهنول و هم شمس سرکان برگ شود و خاک نران
 چون برگ بجاه برگ ریزان به انیک ان طبق باز کوه راست کرده
 پیش آورد و هم شمس تر تا برگ گشاید شش برگ کند به من خواهم
 و بیره ستایش بدیم به بد آنکه از پهل پنج جواب سکو کس اول بار
 آنست که حدیث فضیلت تهنول بر حضرت رسالت علیه الصلو و
 افضل التحیه افتر کرده اند و محقق نه اند و اگر صحیح بود در کتاب
 برآمد که برگ که همه از شش سپید میشود و هم میگردد از و هم تن
 مصرع پیش که پیش برد از دگر ان به و و هم آنکه هیچ بیابان
 خورده است که اگر خورون او پسته دیده بودی سمیت در به
 روی زمین بودی نام به کاتبیا نیز بخورند از و و سوم آنکه
 در هیچ کتاب مسلمانان ذکرش نیامده است مصرع و بیت بحب
 شمس فی کتب چهارم آنکه در کتاب مسلمانان نیامده است
 سهند وان بریای پس درین صورت مصرع گوی از سید سهند وان
 در وقت پنج آنکه غرضه کشته شده و ان است و مسلمانان

۱۲ از روی و غیر آن ۱۲
 ۱۳ سید بنیادین چهار اند ۱۳
 ۱۴ بر سر مسلمانان نفع تقوی و علم ۱۴
 ۱۵ سید بنیادین چهار اند ۱۵
 ۱۶ سید بنیادین چهار اند ۱۶
 ۱۷ سید بنیادین چهار اند ۱۷
 ۱۸ سید بنیادین چهار اند ۱۸
 ۱۹ سید بنیادین چهار اند ۱۹
 ۲۰ سید بنیادین چهار اند ۲۰
 ۲۱ سید بنیادین چهار اند ۲۱
 ۲۲ سید بنیادین چهار اند ۲۲
 ۲۳ سید بنیادین چهار اند ۲۳
 ۲۴ سید بنیادین چهار اند ۲۴
 ۲۵ سید بنیادین چهار اند ۲۵
 ۲۶ سید بنیادین چهار اند ۲۶
 ۲۷ سید بنیادین چهار اند ۲۷
 ۲۸ سید بنیادین چهار اند ۲۸
 ۲۹ سید بنیادین چهار اند ۲۹
 ۳۰ سید بنیادین چهار اند ۳۰

۱۲ از روی و غیر آن ۱۲
 ۱۳ سید بنیادین چهار اند ۱۳
 ۱۴ بر سر مسلمانان نفع تقوی و علم ۱۴
 ۱۵ سید بنیادین چهار اند ۱۵
 ۱۶ سید بنیادین چهار اند ۱۶
 ۱۷ سید بنیادین چهار اند ۱۷
 ۱۸ سید بنیادین چهار اند ۱۸
 ۱۹ سید بنیادین چهار اند ۱۹
 ۲۰ سید بنیادین چهار اند ۲۰
 ۲۱ سید بنیادین چهار اند ۲۱
 ۲۲ سید بنیادین چهار اند ۲۲
 ۲۳ سید بنیادین چهار اند ۲۳
 ۲۴ سید بنیادین چهار اند ۲۴
 ۲۵ سید بنیادین چهار اند ۲۵
 ۲۶ سید بنیادین چهار اند ۲۶
 ۲۷ سید بنیادین چهار اند ۲۷
 ۲۸ سید بنیادین چهار اند ۲۸
 ۲۹ سید بنیادین چهار اند ۲۹
 ۳۰ سید بنیادین چهار اند ۳۰

هندستان مصرع بتقلید هند و غزنیش کنند پند از قول
کعبه تقوی و علم ششم آنکه بر بهمانش برابر روغن جوشی
پیش بت نهند مصرع که پست پستی آید کار به هفتم آنکه آفتاب
دویند که را بدان آرا نیند مصرع که تا دیور از آن نوازش کنند
هشتم آنکه دانا یان گرش بیرون کنند که از اجا که رک به اوست
مصرع شمان و میان را در بوی سیر به نهم آنکه بیشتر نیرگان را
در آن زهر دهند مصرع گوی آن برگ مایه زهر است و دهم آنکه
بر ایت هندوان این را ناگ بلی خوانند یعنی از میر به شسته است
بخش بدان سبب بزند که اگر نه بزند البته روزی مصرع آن زهر
زیخ اوزنه شاخ و یازدهم آنکه چون و قبول این هفت جنبه
بمانند زهر قاتل گردد و برگ برگ و برگ برگ و برگ برگ و برگ
عکسوت و فوفل و سنگ نیر و چون و دوازدهم آنکه حقوق را از زهر برتر
مصرع و آب آرد و غنی بر گش و دق و سیر و دهم آنکه اگر و شش
آنکه مصرع هم تیغ برون آید آنکه کم برون آید و چهاردهم آنکه
آن را خشک گرداند و خشکی و مرغ مصرع از زهر بکاری نباشد و در

[illegible]

و این جواب که با جاری فحشاء است خوار شدن مجلس خاص با و تحمید و تهنیت
 انفسه و هوس استوار و انفسه شعری طلبت ارجح است
 ستاک است تسخیر انجمن نه به آرام کمیت نشاط از میدان طرب و رکاب
 مراد خود و می جویشان و گنبد گشتان با و وسایفی و دور از حاضران مجلس
 و دور جرم است آب انگور و خواسته معاشران می چون مجلسی صراحی و اراز
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه راز
 سر تو افق بیرون میریزد که مفا و صند راحت افزای رسید و در آگینیم
 چون راج در میان صراحی مغل یافت و خلاصه معنی هم از اول ملتس
 روشن گشت شعری مل بود طلب که بے تامل برسد به عالی به هر چه
 تامل برسد به شک نیست که در فحشاء با پیوسته شراب به چنان گیر بودی
 که جمیعت گسسته را پیوند توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن گردد
 و دل دو نیم را بخون گرم کی کند شعری سلاطین از شجر عمارت
 بها التأمست جراحات الفوار شعری چنان گیر اثرش را کش اگر
 روز اجل نوشته به بگیرد پاس جان محکم که نگذارد بیرون رفتن و آواز
 و در آن چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن منهای بزرگ فرود گشت

و این جواب که با جاری فحشاء است خوار شدن مجلس خاص با و تحمید و تهنیت
 انفسه و هوس استوار و انفسه شعری طلبت ارجح است
 ستاک است تسخیر انجمن نه به آرام کمیت نشاط از میدان طرب و رکاب
 مراد خود و می جویشان و گنبد گشتان با و وسایفی و دور از حاضران مجلس
 و دور جرم است آب انگور و خواسته معاشران می چون مجلسی صراحی و اراز
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه راز
 سر تو افق بیرون میریزد که مفا و صند راحت افزای رسید و در آگینیم
 چون راج در میان صراحی مغل یافت و خلاصه معنی هم از اول ملتس
 روشن گشت شعری مل بود طلب که بے تامل برسد به عالی به هر چه
 تامل برسد به شک نیست که در فحشاء با پیوسته شراب به چنان گیر بودی
 که جمیعت گسسته را پیوند توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن گردد
 و دل دو نیم را بخون گرم کی کند شعری سلاطین از شجر عمارت
 بها التأمست جراحات الفوار شعری چنان گیر اثرش را کش اگر
 روز اجل نوشته به بگیرد پاس جان محکم که نگذارد بیرون رفتن و آواز
 و در آن چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن منهای بزرگ فرود گشت

و این جواب که با جاری فحشاء است خوار شدن مجلس خاص با و تحمید و تهنیت
 انفسه و هوس استوار و انفسه شعری طلبت ارجح است
 ستاک است تسخیر انجمن نه به آرام کمیت نشاط از میدان طرب و رکاب
 مراد خود و می جویشان و گنبد گشتان با و وسایفی و دور از حاضران مجلس
 و دور جرم است آب انگور و خواسته معاشران می چون مجلسی صراحی و اراز
 صفای درون و بیرون شرط خدمت بجای آرد و خلاصه سینه راز
 سر تو افق بیرون میریزد که مفا و صند راحت افزای رسید و در آگینیم
 چون راج در میان صراحی مغل یافت و خلاصه معنی هم از اول ملتس
 روشن گشت شعری مل بود طلب که بے تامل برسد به عالی به هر چه
 تامل برسد به شک نیست که در فحشاء با پیوسته شراب به چنان گیر بودی
 که جمیعت گسسته را پیوند توان کرد و استخوان شکسته را وصل ممکن گردد
 و دل دو نیم را بخون گرم کی کند شعری سلاطین از شجر عمارت
 بها التأمست جراحات الفوار شعری چنان گیر اثرش را کش اگر
 روز اجل نوشته به بگیرد پاس جان محکم که نگذارد بیرون رفتن و آواز
 و در آن چرخ سرگردان آسیمی رسید که آن منهای بزرگ فرود گشت

در شبیه که موجب خرابی سرای آب و گل بود در آن در و دیوار نیز سرایت
 شعری بود از در و خرابات خرابی همه مذکور خرابات هم از در و فلک
 گشت خراب به خرم را که از عمل خرابات معزول شد شکستگه آمده است
 که از و بدل درم جز سفال حاصل نشود و همچنین تان بر در و دیوار خمخانه تنیده
 و بکسان سر میخربا نند و دست بردست میمانند و از برای شراب زبان
 نشان بیرون می آید و عرفان که گس شراب بودند از پراگندگی سنج
 گوشه گیر شده و مطربان که از سدره در آمدند ترک ره گرفته چشم
 ساقی را غنودن خمیازش و نه حسن شاید را کرشمه نازی و نه جام و آب
 درانی و لید بیرون صراجه را آب چشمی از طریق رقت و نه کباب را گریه از
 سرور و نه نقل را چاشنی فراخور کام قهقهه های کوزه فروخته شده و زهرها
 که خشک آورده و قریب از سجده های لایخوز سر باز نه لیت قریب از
 بویای مسجد پاکد امن تر سبوس شراب از آوند های وضو نازی تر
 پیاله در بند آنکه قنیل محراب شود و در خانه آلبیس که سیب خانگی شده بود
 نزدیک است که فرشته فرو د آمد شعری در زمین خانه پر زده ضروری گزید
 که نشسته قنیل بخوبی شراب می به از خرابی آن میسکه ما بهما بر آمده هنوز

در شبیه که موجب خرابی سرای آب و گل بود در آن در و دیوار نیز سرایت
 شعری بود از در و خرابات خرابی همه مذکور خرابات هم از در و فلک
 گشت خراب به خرم را که از عمل خرابات معزول شد شکستگه آمده است
 که از و بدل درم جز سفال حاصل نشود و همچنین تان بر در و دیوار خمخانه تنیده
 و بکسان سر میخربا نند و دست بردست میمانند و از برای شراب زبان
 نشان بیرون می آید و عرفان که گس شراب بودند از پراگندگی سنج
 گوشه گیر شده و مطربان که از سدره در آمدند ترک ره گرفته چشم
 ساقی را غنودن خمیازش و نه حسن شاید را کرشمه نازی و نه جام و آب
 درانی و لید بیرون صراجه را آب چشمی از طریق رقت و نه کباب را گریه از
 سرور و نه نقل را چاشنی فراخور کام قهقهه های کوزه فروخته شده و زهرها
 که خشک آورده و قریب از سجده های لایخوز سر باز نه لیت قریب از
 بویای مسجد پاکد امن تر سبوس شراب از آوند های وضو نازی تر
 پیاله در بند آنکه قنیل محراب شود و در خانه آلبیس که سیب خانگی شده بود
 نزدیک است که فرشته فرو د آمد شعری در زمین خانه پر زده ضروری گزید
 که نشسته قنیل بخوبی شراب می به از خرابی آن میسکه ما بهما بر آمده هنوز

در شبیه که موجب خرابی سرای آب و گل بود در آن در و دیوار نیز سرایت
 شعری بود از در و خرابات خرابی همه مذکور خرابات هم از در و فلک
 گشت خراب به خرم را که از عمل خرابات معزول شد شکستگه آمده است
 که از و بدل درم جز سفال حاصل نشود و همچنین تان بر در و دیوار خمخانه تنیده
 و بکسان سر میخربا نند و دست بردست میمانند و از برای شراب زبان
 نشان بیرون می آید و عرفان که گس شراب بودند از پراگندگی سنج
 گوشه گیر شده و مطربان که از سدره در آمدند ترک ره گرفته چشم
 ساقی را غنودن خمیازش و نه حسن شاید را کرشمه نازی و نه جام و آب
 درانی و لید بیرون صراجه را آب چشمی از طریق رقت و نه کباب را گریه از
 سرور و نه نقل را چاشنی فراخور کام قهقهه های کوزه فروخته شده و زهرها
 که خشک آورده و قریب از سجده های لایخوز سر باز نه لیت قریب از
 بویای مسجد پاکد امن تر سبوس شراب از آوند های وضو نازی تر
 پیاله در بند آنکه قنیل محراب شود و در خانه آلبیس که سیب خانگی شده بود
 نزدیک است که فرشته فرو د آمد شعری در زمین خانه پر زده ضروری گزید
 که نشسته قنیل بخوبی شراب می به از خرابی آن میسکه ما بهما بر آمده هنوز

در شبیه که موجب خرابی سرای آب و گل بود در آن در و دیوار نیز سرایت
 شعری بود از در و خرابات خرابی همه مذکور خرابات هم از در و فلک
 گشت خراب به خرم را که از عمل خرابات معزول شد شکستگه آمده است
 که از و بدل درم جز سفال حاصل نشود و همچنین تان بر در و دیوار خمخانه تنیده
 و بکسان سر میخربا نند و دست بردست میمانند و از برای شراب زبان
 نشان بیرون می آید و عرفان که گس شراب بودند از پراگندگی سنج
 گوشه گیر شده و مطربان که از سدره در آمدند ترک ره گرفته چشم
 ساقی را غنودن خمیازش و نه حسن شاید را کرشمه نازی و نه جام و آب
 درانی و لید بیرون صراجه را آب چشمی از طریق رقت و نه کباب را گریه از
 سرور و نه نقل را چاشنی فراخور کام قهقهه های کوزه فروخته شده و زهرها
 که خشک آورده و قریب از سجده های لایخوز سر باز نه لیت قریب از
 بویای مسجد پاکد امن تر سبوس شراب از آوند های وضو نازی تر
 پیاله در بند آنکه قنیل محراب شود و در خانه آلبیس که سیب خانگی شده بود
 نزدیک است که فرشته فرو د آمد شعری در زمین خانه پر زده ضروری گزید
 که نشسته قنیل بخوبی شراب می به از خرابی آن میسکه ما بهما بر آمده هنوز

[illegible][illegible][illegible]

(Faint handwritten Persian script, likely bleed-through from the reverse side)

وہا دارا
خسرو
نفس
وہا دارا

درد و غم یعنی عالم مستی نشسته در بیدار و مشال آن صاحب
ازین که آنکه از این مستی نشسته در بیدار و مشال آن صاحب
در دست دریای با بر سر انداخته است به چه وقت که
چو کوه که از این یکسره گشته خود را بدست داده است
باوی که خوشی که در هر چنان خوشی از قنات جاری
بهر لب و لعل و حسن و انوار و نورانی

بنیست درد و شرباب به سینه باد تمام کرد
منشور فقر بود که این جوهر ناب مرا برد
بر خیزد کنم چون مجرم زنده و نصیب این دوری نماند
آزاد باد نام من مستی نشسته در بیدار و مشال آن صاحب

اب من بركته الشرب اب الى بركته الشواب ودم نقل روضه نقل نقل
 البيت سقا هم رهم شعرا با ظهور ادم قتي غلبين للمدين شج في ان
 اما عرق في العرق زاد عطشه في نوتيه الخمر اسكره الشيطان الى سكرات
 الشرج غسل به بدن الاثم تصدع رأسه بصداع الخمر لميت اغرقه الاثم
 في تشنيم دم اوردی من صديد الخمر جعل سلفه شفا في التفصيل لميت
 بحسب تحسب بانه مال الى الكمال من المال احرام فرق في الشرب
 شارب ودم زاد الشيطان حرته سكره ودم قد علم السكرات في دن شرب
 كالبق والله باب ع سلب الدم حرته راحته للميت ما اخذ بجرته نقل
 ودم جبل قبه مستراحا لجمه لميت نقل في انقلاب كالمعنى الخمر غلبه ودم
 بل انخل طاب عصر الغضب له سكر العسل على عطا ودم جعل خيرا لادام بجم مدام
 حل باخل اراح فساد الی اصلاح ودم سكب في التراب كمنه حرق
 در انشا الله حول فروغ موسیقی مصحح است اينمه حوت نيت موسیقی
 تحمید هو الغفور چون نوازش بزم آرایان عباس سلطنت که به تری
 ترنم چنگ زهره را بیکار گردانند و بجواره گرم خیزون خورشید را بکاش
 نشانند و از زمزمه نای ناکره کلوز زمزم راحت روح بار بای فوق رسا

بركته الشرب اب الى بركته الشواب ودم نقل روضه نقل نقل
 البيت سقا هم رهم شعرا با ظهور ادم قتي غلبين للمدين شج في ان
 اما عرق في العرق زاد عطشه في نوتيه الخمر اسكره الشيطان الى سكرات
 الشرج غسل به بدن الاثم تصدع رأسه بصداع الخمر لميت اغرقه الاثم
 في تشنيم دم اوردی من صديد الخمر جعل سلفه شفا في التفصيل لميت
 بحسب تحسب بانه مال الى الكمال من المال احرام فرق في الشرب
 شارب ودم زاد الشيطان حرته سكره ودم قد علم السكرات في دن شرب
 كالبق والله باب ع سلب الدم حرته راحته للميت ما اخذ بجرته نقل
 ودم جبل قبه مستراحا لجمه لميت نقل في انقلاب كالمعنى الخمر غلبه ودم
 بل انخل طاب عصر الغضب له سكر العسل على عطا ودم جعل خيرا لادام بجم مدام
 حل باخل اراح فساد الی اصلاح ودم سكب في التراب كمنه حرق
 در انشا الله حول فروغ موسیقی مصحح است اينمه حوت نيت موسیقی
 تحمید هو الغفور چون نوازش بزم آرایان عباس سلطنت که به تری
 ترنم چنگ زهره را بیکار گردانند و بجواره گرم خیزون خورشید را بکاش
 نشانند و از زمزمه نای ناکره کلوز زمزم راحت روح بار بای فوق رسا

[illegible]

[illegible]

صد غیر نموده مصرع چنانکه یک سر تا خن فرو گزشت اندک در بریا چنید
 طوق طرق و نغمه نغم و نغم و نغم و نغمات و نوا نغم نغمات و نوا
 نغمات در سر اسیرده خلیفه سیمین اخلاق مرحوم آواز اسمع فی ریاض
 الرضوان هزاران ره آوی شده و غیر نیست بیان و بیان حضار جان
 بریان سلیمانی کرده و بر و خول و ران مجلس گاه مجلس میران حیثیت ترازو
 دخی را ثقیل یافته و مع مبارک ما را بی سرو و نیز با سماع اقوال مقبول
 نویسی مہج روح و مہج روح گشت تا بنیابی که شعر ارکان و لونا
 و الح کلمہ نامو سنا ما بنیام العشی و البکر یسکو نوخت شاہ نہ راہ اوم
 و شغل امیرے مطربان حضرت و نواحی و اقصای ممالک بد و تفویض و
 و این فرمان بحر عظمت که در سبط خاک و دوائر افلاک اسر و سائرست
 نفاذ یافت تا آن اعجاز تہ الدہر در رسم این شغل بطریق چنگ زند کہ
 خنیاگران با خرد و نہادند از آواز ہای بلندش دست بردست سازند
 استادان سپاہان و عراق در اصول راست و اصول پیش مصرع
 دست بردست نیا رندزدن و رعایا و خوشی را در دست گاہی کہ
 ہستند کار فرمایہ پرسی زبانان را بنظم ساخته ساختن دارند کہ بر خیمہ

دوره و مطلب در هر ساله
امیر و وزیران
و مالک و دیوار ملک
در هر یک از اینها
نقطه نقطه فضا
نقطه نقطه خاک
نقطه نقطه آفاق
دوره نقطه سازه
دوره نقطه سازه
نقش سطوح و اجسام
چگونگی تقویت

نوازش ست نگذار که کسی بطریق نواخت در کنار گیر بلکه از حساب
 احتساب بر آلات وعدت ایشان شکستی اندازد که از آن شکستگی
 بزرگان نیز خرد شوند هر که زخم جوین بر روی خود فرو آورد
 پشت او خود کس کند از زخم چوب بپیت و فی تلک المواسم
 یعنی یعنی کما ابد آینه بود در حشبه های سلطان و مجاس نهانی ما
 که پردازگاه نواستد ایا نعلوی ست آن فرم ز زنان زبانه زبان را
 حاضر آرد که صد هزار تنان زن از سر تا ایشان بیرون پرواز
 دم جان بخش فرمای ایشان پیران چنگ طنبور و اربض از نبض
 گردانند و ایشان مار الاصول حاصل گرد و بیت جا و زامه عن
 اقوام اذ اکان تفتت و نام حشر نعبانم و تری الناس سکاری
 و چون مرمت دست گیر معنی پذیر با معنی هر معنی گشته است و مراد
 هر یک چون رباب در کنار ایشان داده بانگی بر ایشان زند که آواز
 بزم شاهی را دست افراز درم خواهی نسا و چنان سازند که خرج
 شان از خزینه چنگ خویش بود و دست شان پیش کاسه بر لیل
 خویش کف می شود و انگشت شان بر پوست کاسه ریخته و رگ گرد

عبارت دیگر بر این است که در این شعر از کلمات و عبارات بسیار استفاده شده است که در لغت و معنی آنها باید دقت کرد. به عنوان مثال، «نوازش ست نگذار» به معنی «نواختن را نذار» است. «شکستی اندازد» به معنی «شکستگی ایجاد کند» است. «خرد شوند» به معنی «کوچک شوند» است. «زخم جوین» به معنی «زخم ایجاد کننده» است. «پشت او خود کس کند» به معنی «پشت او را خود بزند» است. «بیت و فی تلک المواسم» به معنی «در آن اوقات مناسب» است. «یعنی یعنی کما ابد آینه بود» به معنی «یعنی همانند آینه ابدی بود» است. «در حشبه های سلطان» به معنی «در محفل های پادشاه» است. «مجاس نهانی» به معنی «مجاز پنهان» است. «نواستد ایا نعلوی ست» به معنی «نواخته ای یا نعلوی است» است. «فرم ز زنان» به معنی «فرمان از زنان» است. «زبانه زبان» به معنی «زبان» است. «پرواز» به معنی «پرواز» است. «دم جان بخش» به معنی «دم جان بخش» است. «فرمای ایشان» به معنی «فرمان ایشان» است. «پیران چنگ» به معنی «پیران چنگ» است. «طنبور و اربض» به معنی «طنبور و اربض» است. «از نبض» به معنی «از نبض» است. «گردانند و ایشان» به معنی «گردانند و ایشان» است. «مار الاصول» به معنی «مار الاصول» است. «حاصل گرد و بیت جا و زامه عن» به معنی «حاصل گرد و بیت جا و زامه عن» است. «اقوام اذ اکان تفتت» به معنی «اقوام اذ اکان تفتت» است. «نام حشر نعبانم» به معنی «نام حشر نعبانم» است. «تری الناس سکاری» به معنی «تری الناس سکاری» است. «و چون مرمت دست گیر معنی پذیر با معنی هر معنی گشته است و مراد» به معنی «و چون مرمت دست گیر معنی پذیر با معنی هر معنی گشته است و مراد» است. «هر یک چون رباب در کنار ایشان داده بانگی بر ایشان زند که آواز» به معنی «هر یک چون رباب در کنار ایشان داده بانگی بر ایشان زند که آواز» است. «بزم شاهی را دست افراز درم خواهی نسا و چنان سازند که خرج» به معنی «بزم شاهی را دست افراز درم خواهی نسا و چنان سازند که خرج» است. «شان از خزینه چنگ خویش بود و دست شان پیش کاسه بر لیل» به معنی «شان از خزینه چنگ خویش بود و دست شان پیش کاسه بر لیل» است. «خویش کف می شود و انگشت شان بر پوست کاسه ریخته و رگ گرد» به معنی «خویش کف می شود و انگشت شان بر پوست کاسه ریخته و رگ گرد» است.

نوازش ست نگذار که کسی بطریق نواخت در کنار گیر بلکه از حساب
 احتساب بر آلات وعدت ایشان شکستی اندازد که از آن شکستگی
 بزرگان نیز خرد شوند هر که زخم جوین بر روی خود فرو آورد
 پشت او خود کس کند از زخم چوب بپیت و فی تلک المواسم
 یعنی یعنی کما ابد آینه بود در حشبه های سلطان و مجاس نهانی ما
 که پردازگاه نواستد ایا نعلوی ست آن فرم ز زنان زبانه زبان را
 حاضر آرد که صد هزار تنان زن از سر تا ایشان بیرون پرواز
 دم جان بخش فرمای ایشان پیران چنگ طنبور و اربض از نبض
 گردانند و ایشان مار الاصول حاصل گرد و بیت جا و زامه عن
 اقوام اذ اکان تفتت و نام حشر نعبانم و تری الناس سکاری
 و چون مرمت دست گیر معنی پذیر با معنی هر معنی گشته است و مراد
 هر یک چون رباب در کنار ایشان داده بانگی بر ایشان زند که آواز
 بزم شاهی را دست افراز درم خواهی نسا و چنان سازند که خرج
 شان از خزینه چنگ خویش بود و دست شان پیش کاسه بر لیل
 خویش کف می شود و انگشت شان بر پوست کاسه ریخته و رگ گرد

نوازش ست نگذار که کسی بطریق نواخت در کنار گیر بلکه از حساب
 احتساب بر آلات وعدت ایشان شکستی اندازد که از آن شکستگی
 بزرگان نیز خرد شوند هر که زخم جوین بر روی خود فرو آورد
 پشت او خود کس کند از زخم چوب بپیت و فی تلک المواسم
 یعنی یعنی کما ابد آینه بود در حشبه های سلطان و مجاس نهانی ما
 که پردازگاه نواستد ایا نعلوی ست آن فرم ز زنان زبانه زبان را
 حاضر آرد که صد هزار تنان زن از سر تا ایشان بیرون پرواز
 دم جان بخش فرمای ایشان پیران چنگ طنبور و اربض از نبض
 گردانند و ایشان مار الاصول حاصل گرد و بیت جا و زامه عن
 اقوام اذ اکان تفتت و نام حشر نعبانم و تری الناس سکاری
 و چون مرمت دست گیر معنی پذیر با معنی هر معنی گشته است و مراد
 هر یک چون رباب در کنار ایشان داده بانگی بر ایشان زند که آواز
 بزم شاهی را دست افراز درم خواهی نسا و چنان سازند که خرج
 شان از خزینه چنگ خویش بود و دست شان پیش کاسه بر لیل
 خویش کف می شود و انگشت شان بر پوست کاسه ریخته و رگ گرد

نوازش ست نگذار که کسی بطریق نواخت در کنار گیر بلکه از حساب
 احتساب بر آلات وعدت ایشان شکستی اندازد که از آن شکستگی
 بزرگان نیز خرد شوند هر که زخم جوین بر روی خود فرو آورد
 پشت او خود کس کند از زخم چوب بپیت و فی تلک المواسم
 یعنی یعنی کما ابد آینه بود در حشبه های سلطان و مجاس نهانی ما
 که پردازگاه نواستد ایا نعلوی ست آن فرم ز زنان زبانه زبان را
 حاضر آرد که صد هزار تنان زن از سر تا ایشان بیرون پرواز
 دم جان بخش فرمای ایشان پیران چنگ طنبور و اربض از نبض
 گردانند و ایشان مار الاصول حاصل گرد و بیت جا و زامه عن
 اقوام اذ اکان تفتت و نام حشر نعبانم و تری الناس سکاری
 و چون مرمت دست گیر معنی پذیر با معنی هر معنی گشته است و مراد
 هر یک چون رباب در کنار ایشان داده بانگی بر ایشان زند که آواز
 بزم شاهی را دست افراز درم خواهی نسا و چنان سازند که خرج
 شان از خزینه چنگ خویش بود و دست شان پیش کاسه بر لیل
 خویش کف می شود و انگشت شان بر پوست کاسه ریخته و رگ گرد

نوازش ست نگذار که کسی بطریق نواخت در کنار گیر بلکه از حساب
 احتساب بر آلات وعدت ایشان شکستی اندازد که از آن شکستگی
 بزرگان نیز خرد شوند هر که زخم جوین بر روی خود فرو آورد
 پشت او خود کس کند از زخم چوب بپیت و فی تلک المواسم
 یعنی یعنی کما ابد آینه بود در حشبه های سلطان و مجاس نهانی ما
 که پردازگاه نواستد ایا نعلوی ست آن فرم ز زنان زبانه زبان را
 حاضر آرد که صد هزار تنان زن از سر تا ایشان بیرون پرواز
 دم جان بخش فرمای ایشان پیران چنگ طنبور و اربض از نبض
 گردانند و ایشان مار الاصول حاصل گرد و بیت جا و زامه عن
 اقوام اذ اکان تفتت و نام حشر نعبانم و تری الناس سکاری
 و چون مرمت دست گیر معنی پذیر با معنی هر معنی گشته است و مراد
 هر یک چون رباب در کنار ایشان داده بانگی بر ایشان زند که آواز
 بزم شاهی را دست افراز درم خواهی نسا و چنان سازند که خرج
 شان از خزینه چنگ خویش بود و دست شان پیش کاسه بر لیل
 خویش کف می شود و انگشت شان بر پوست کاسه ریخته و رگ گرد

بهشت از قفس جان و جگر
 منتقلان نفس آنرا گویند
 بود و نوح آن خلیفه معصوم
 او شامت و آغوش تو شامت
 آری مانند که در کشتن آنرا
 باشد خلیفه جان که نفس
 شد در آن نوح

میرزا فتحعلی خاندان

[illegible]

نقد و ستایش
دوران و سبک و آیین
دیوانه‌ها و افسانه‌ها
در قلمرو ادبیات
میرزا...

لذت کام دل با شمع تمام حاصل شود اما از آن ربایان نیسیا پنداشت
که پیش هر کسی گاسنه دست کفچه کنند دست با خورشید گاسنه رباب خورشید
کفچه نگردد شعرا آنکه پیش گاسنه خود دست داند کفچه کرد و دست
پیش گاسنه دوزمان چرا کفچه کند و آواز ما که در بندای از زخمه زهره بگذرد
اگر چه خراشیده شود اما بسفید خرد بشکند شعرا است ز به
بندی گفت و کاوا از فتاد خرد شکست و دقایق این علم باریک که
مسلک حکما در دست چنان وضع شد که از ورق سپید ربابی جدول
رود ابریشم نانبشته بتوان خواند و بنده و ستانیان کنکره زن چه معلوم
کنند که همان عجب رود و بر سر و دایشان دندان سفید میکند شعر
چو سهند و نواز و عجب رود و خورشید و چرخ و عجب رود و بر دست او
دواز معرفت پرده چنان بیکانه که خاتون ترک از ستر پرده و دقایق
از علم اصول ایشان را چه علم که اصول چه انحصار بر چهار است و چه پرده
بر و دوازده و ابریشم برشش و مایه فی فرو عیت که هم از اینجا شاخ میزند
و اصول ثقیل را بر چه میزان بخند که خفیف شود و خفیف را بکدام وزن
سنگین کنند که ثقیل گردد و مخالفت را بر چه طریق نوازند که راست آید

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

و سطر بان بادشاه را هم آوازها شنوده ای که بیشتر چون تارخستین
 چنگ پیش گوشه نشینان معطل اند و مانند ابریشم سر انگشت رباب
 سرانیدگان بیکار مانده سزاخانه از گرفت چنگ خبر ندارند و سر انگشت
 از گیرای رباب شان علم تمام ایشان را سلم میباید داد که بساخت سازهای
 مشکل و نغمه های لطیف پیش آیند شعری که اگر اندر هنر دوستی
 کو بنام دوست و در نه ما دستش نایم آنگنان کافند ز پای به قصه
 مجلس کمال الزمانی را انقدر میباید دانست که این مایمان که ورق رباب
 قباله دعوی ساخته اند و تارهای ابریشم را اگر امان راست داشته
 ایشان را جز زخمه خاص جرح نتوانند کرد چنان میباید ساخت که آن
 طائفه مخالف از تحت بند طنبور زانو لاله نهاده شود شعری چنان
 بزخمه زدن رو دست را بنوازند که هم بازگی خصم را کنی بے ساز
 جنگیانی که چندین گاه در بر بست زخمه چنگ ابریشم های بارکیا
 انگشت پیچ کرده اند و در مقام دعوی از برای خصومت ناخندان
 و طنبور زنی که انگشت نای شده بودند که بر سر هر انگشتی صد هزار
 داریم در باب دوست تو اینم زد بلکه کیده هم و قوالانی که میگفتند

در این باب از زبان نوازندگان
 که از نواختن میخازند که
 سر انگشت معطل
 سرانیدگان بیکار مانده
 سزاخانه از گرفت چنگ
 خبر ندارند و سر انگشت
 از گیرای رباب شان علم
 تمام ایشان را سلم میباید
 داد که بساخت سازهای
 مشکل و نغمه های لطیف
 پیش آیند شعری که اگر
 اندر هنر دوستی کو بنام
 دوست و در نه ما دستش
 نایم آنگنان کافند ز پای
 به قصه مجلس کمال
 الزمانی را انقدر میباید
 دانست که این مایمان که
 ورق رباب قباله دعوی
 ساخته اند و تارهای
 ابریشم را اگر امان راست
 داشته ایشان را جز زخمه
 خاص جرح نتوانند کرد
 چنان میباید ساخت که آن
 طائفه مخالف از تحت
 بند طنبور زانو لاله
 نهاده شود شعری چنان
 بزخمه زدن رو دست را
 بنوازند که هم بازگی
 خصم را کنی بے ساز
 جنگیانی که چندین گاه
 در بر بست زخمه چنگ
 ابریشم های بارکیا
 انگشت پیچ کرده اند
 و در مقام دعوی از برای
 خصومت ناخندان و
 طنبور زنی که انگشت
 نای شده بودند که بر
 سر هر انگشتی صد هزار
 داریم در باب دوست تو
 اینم زد بلکه کیده هم
 و قوالانی که میگفتند

این نغمه ها چه چیزند
 که در این نواختن
 میخازند که سر انگشت
 معطل سرانیدگان بیکار
 مانده سزاخانه از گرفت
 چنگ خبر ندارند و سر
 انگشت از گیرای رباب
 شان علم تمام ایشان
 را سلم میباید داد که
 بساخت سازهای مشکل
 و نغمه های لطیف پیش
 آیند شعری که اگر
 اندر هنر دوستی کو
 بنام دوست و در نه ما
 دستش نایم آنگنان
 کافند ز پای به قصه
 مجلس کمال الزمانی
 را انقدر میباید دانست
 که این مایمان که ورق
 رباب قباله دعوی ساخته
 اند و تارهای ابریشم
 را اگر امان راست داشته
 ایشان را جز زخمه خاص
 جرح نتوانند کرد چنان
 میباید ساخت که آن
 طائفه مخالف از تحت
 بند طنبور زانو لاله
 نهاده شود شعری چنان
 بزخمه زدن رو دست را
 بنوازند که هم بازگی
 خصم را کنی بے ساز
 جنگیانی که چندین گاه
 در بر بست زخمه چنگ
 ابریشم های بارکیا
 انگشت پیچ کرده اند
 و در مقام دعوی از برای
 خصومت ناخندان و
 طنبور زنی که انگشت
 نای شده بودند که بر
 سر هر انگشتی صد هزار
 داریم در باب دوست تو
 اینم زد بلکه کیده هم
 و قوالانی که میگفتند

دست نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ

دست نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ

که چون دوست را بر هم ز نیم هزار در استان را کنجشک دست آموز خود
 سازیم شعروقت است کنون که آنمه همه دستان به درماش
 خصم آستین بر مانده جماعت مرغان که از نوای نای خویش دم زده اند
 و از پرواز خویش پریده و گفته که شعروعلی طرق الحجاز ادا عیننا
 نفی سحر جومات العراق چون اولاد امیر کنجشک و محمد شاه مرنگ و
 محمود چوژه و هزار غنند لیب دیگر که در بوستان دلی پیران شده اند
 میباید که کله بر کله ساخته و پرده خسته ازین طرف آیند و خدمت امیر الطیور
 که یک ذات او بر ابر سیر غمت با بر بط غفا و دش برین شتی شاک
 دمان باز خراسانی زند ما و ام که ایشان را صید خود نگند باز نگردد
 که ما درست شود و قمر یان بالا را به که مرغ چون بود اندر بهار هندستان
 چون ایشان را طیره و پر که کرد بعد از ان بفرغ حال سوی در غمت
 خویش طیران نماید همیشه مشغول سماع شادی با و آمین تسلیات
 ازین جانب طرب بچکان نوخیز قامت خدمت را بر طریق حلقه ابریشم
 با پیچ پیچ بسیار خم میدهند پیش سازندگان آن طرف از راه سازندگی
 برسان معروفک رباب و دوست بر زمین نهاده شد الا و تحیه بطرب

دست نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ

دست نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ
 دشت نغذ استین بزم دشت آغذ و دست نغذ

محکمہ ورسا و اجازت و تیز و کیمیا ۱۲۵

[illegible][illegible]

جفتی حریت بازنده استبان بطرح در خانه گذاشته اند و پیاده ما
 جانب مارانده و آن دو پیاده از آنها اند که در بازی پیل رانند کنند
 از هر وجه پیش آورده اند و چون و ترا المعز گلو گیرم کرده اگر چه پیر یک
 چون شنه بازی طیار خاسته است و در جناح بازی منجمن شسته اما نیلیم
 که پیرم خواهد شد و طیره خواهد گشت افسوس که آن شاه در عرس
 نصیب مانده است و صد رخالی گذاشته و کناره گرفته اگر بازی رخ
 باین جانب نهد و اسب را خانه بخانه حرکت دهد و در میان ست
 که هیچ دغا آن دو حریت را که درین حرفت آستین بر بالیده اند و
 کشیدن ندیم و از رخ آن شاه شاه رخماز نم اگر از مات می باید پیر
 روش و خوش حرفی را کار فرمای و هر چه زود تر بیای تا به منی کرده باز
 پیش می بینم بکیش می بینم حاصل پیاده که درین رفته نصیب ست بد اینجا
 روان کرده شد تا چون بر سر آن بساط رسد فرزند شود و سر
 بر زمین نهد و او پیش این پیاده نصیب آن شاه است از خانه دهم
 که بدین جانب حرکت خواهد کرد و این شنه خواست ضالح نخواهد بود
 اگر بر اسب فرزند غریب نخواهد بست و گوشه خواهد گرفت باری

برای پیاده در خانه گذاشته اند و پیاده ما
 جانب مارانده و آن دو پیاده از آنها اند که در بازی پیل رانند کنند
 از هر وجه پیش آورده اند و چون و ترا المعز گلو گیرم کرده اگر چه پیر یک
 چون شنه بازی طیار خاسته است و در جناح بازی منجمن شسته اما نیلیم
 که پیرم خواهد شد و طیره خواهد گشت افسوس که آن شاه در عرس
 نصیب مانده است و صد رخالی گذاشته و کناره گرفته اگر بازی رخ
 باین جانب نهد و اسب را خانه بخانه حرکت دهد و در میان ست
 که هیچ دغا آن دو حریت را که درین حرفت آستین بر بالیده اند و
 کشیدن ندیم و از رخ آن شاه شاه رخماز نم اگر از مات می باید پیر
 روش و خوش حرفی را کار فرمای و هر چه زود تر بیای تا به منی کرده باز
 پیش می بینم بکیش می بینم حاصل پیاده که درین رفته نصیب ست بد اینجا
 روان کرده شد تا چون بر سر آن بساط رسد فرزند شود و سر
 بر زمین نهد و او پیش این پیاده نصیب آن شاه است از خانه دهم
 که بدین جانب حرکت خواهد کرد و این شنه خواست ضالح نخواهد بود
 اگر بر اسب فرزند غریب نخواهد بست و گوشه خواهد گرفت باری

برای پیاده در خانه گذاشته اند و پیاده ما
 جانب مارانده و آن دو پیاده از آنها اند که در بازی پیل رانند کنند
 از هر وجه پیش آورده اند و چون و ترا المعز گلو گیرم کرده اگر چه پیر یک
 چون شنه بازی طیار خاسته است و در جناح بازی منجمن شسته اما نیلیم
 که پیرم خواهد شد و طیره خواهد گشت افسوس که آن شاه در عرس
 نصیب مانده است و صد رخالی گذاشته و کناره گرفته اگر بازی رخ
 باین جانب نهد و اسب را خانه بخانه حرکت دهد و در میان ست
 که هیچ دغا آن دو حریت را که درین حرفت آستین بر بالیده اند و
 کشیدن ندیم و از رخ آن شاه شاه رخماز نم اگر از مات می باید پیر
 روش و خوش حرفی را کار فرمای و هر چه زود تر بیای تا به منی کرده باز
 پیش می بینم بکیش می بینم حاصل پیاده که درین رفته نصیب ست بد اینجا
 روان کرده شد تا چون بر سر آن بساط رسد فرزند شود و سر
 بر زمین نهد و او پیش این پیاده نصیب آن شاه است از خانه دهم
 که بدین جانب حرکت خواهد کرد و این شنه خواست ضالح نخواهد بود
 اگر بر اسب فرزند غریب نخواهد بست و گوشه خواهد گرفت باری

مجلس پنجم
در روز شنبه ۱۲۴۴
در شهر تبریز

مجلس ششم
در روز شنبه ۱۲۴۴
در شهر تبریز

مجلس هفتم
در روز شنبه ۱۲۴۴
در شهر تبریز

مجلس هشتم
در روز شنبه ۱۲۴۴
در شهر تبریز

مجلس نهم
در روز شنبه ۱۲۴۴
در شهر تبریز

مجلس گردانیده شد حرفای اینجانب سلیکات افزونتر از تصنیف
شطح خ عرصه میدارند همه ستان آن جانب خدائی که در دست
رقعه گنجید مطالعه فرمایند الا و عیبه لازال قائما سبط نطق الکرامات
بین بدیه جال فرسه علی البساط الارزق عدا فرسه منظر احد لازال
تحفه مجلسه منصوبه عقد الدوله به کالبیندق بالفزین للمعیت ستر
عوراته یوم القیامه طار بازی روحه منجی فی هوا الخلد شرفه المعط
سبر الکرامات العکس تفرق عظامه کالبیندق بعد الضرب جعل وده
سیال بالسیف مات تحت الفیل مات فی ضد المرات للمعیت
ضیق الفهار بیت القبر علیه ساد وجهه فی بساط العصا طرعه الماک
شطر احافیا مصرع نطق نرو نسبت انهم نرو و عمنو ان این با
کاغذین که مبره لطیف آراسته شده است در دستگاه سبط
مرغوب الحرفاء وحید الدین کیسار حق تعبیه و کعبه گسترده باو شمیم
هو محرم النرو هو مانع اللعب شعیر که مار که نشش از نام تو خوا
ونه بروی مهره و تخت نشاند که میرم را چه چرخ بازنده حرکت تو
نباشد هرگز نه از بروج در چه دو شش طرح دید انجم را به تا کعبتین

در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس دهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس یازدهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس دوازدهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس سیزدهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس چهاردهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس پانزدهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس شانزدهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس هجدهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس نوزدهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیستم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز

مجلس بیست و یکم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و دوم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و سوم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و چهارم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و پنجم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و ششم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و هفتم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و هشتم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و نهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز
مجلس بیست و دهم
در روز شنبه ۱۲۴۴ در شهر تبریز

R

خطوط و فغانیہ اے انکار
خاکات اور تاراج از شمشیر و زخا
بسملہ و دھوکہ نقیب کی کمر بستہ
میر از اردو

بجانب

مجلس

حضرت کبیر علیہ السلام که در مقام نبوت و هدایت
تأسیس کردند و از ایشان است که این شهر را بنیان نهادند

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

افضل
امام
الاسلام

الحاج محمد باقر

پہلے ان سے کہیں کہ ہم نے ان سے

زیرا که میان هر دو نزد نقطه پیش فرو بالا نیست حاصل این مستی چنانچه
خانه خراب این حرف را خواند گیر کرده اند شعری بر زبان نهاد که اگر
فی اشل شود و گمان ^{درین هم پیشه دم اندازد و در سر آید} و بنزد و بان ز فلک مهره با فرو آرد و مهر دل
ایشان از پی نزد و بر آید در خانه مانده و چون و کین موجود
شعر رنگ روشنی رخیه از کنگی ^{و ده که با دین رنگ روشنی}
رخیه به لون اصل و سیاهش رفته و همان گونه خودی که اصلی است
مانده و یک رنگ شده و بازندگان از آن یک رنگ داده رنگ و در رنگ
مشوند که از مردمان و رنگی کار آید شعر ^{دورنگی کار و اندر دنیا}
رج ^{دورنگی متفاوت است} نشد زیبا گردد و در و شطرنج ^{چون} توقع آنکه نزد و چون خاص که
از خود قمار است فرستادن فرمایند همیشه
تا بطیب اینهمه سوزندگان ^{چون} بد جانده خود بر سر آن ترکند ^{چون} آید
نزد و بد و بازی ندید همیشه از همه استان فرود آمدن تسلیات
بازندگان این طرف که از صحبت نزد و در مانده اند کجاست دیده
بر بساط تواضع صفا نهند بخدمت همه حرفیان خام دست ^{چون} انجا
چون نزد و تخته بندوقی روی بر زمین نهاده آمد مقامان و اوزن و

دوست یارمند
 کوتاهه چارید و چارید
 فلکس مراد از ستمداران
 ز دانش ناری و لطافتی آن در موه
 نفعی و زیان نفعی و زیان
 بیافزون و بحدی که در موه
 دینارینه آنرا از زیان نفعی
 به ایند آن نوزاد زانست
 به این نوزاد باین
 نوزاد نوزاد باین
 نوزاد نوزاد باین
 نوزاد نوزاد باین

برای غرض اینم که از آن دو که چون
بیت و قیام نیستند و درین حال
است به معارف نفس امارت
از دنیا را از بدنامی
روشنی ۱۲ ساله
درین رفته یعنی رنگ
دو رنگ بر روی یک
برای سینه لفظی

در این کتاب و بحث از این دو کتاب خطی
در این کتاب و بحث از این دو کتاب خطی

[illegible][illegible]

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۴
میکنند و پنج از یک کتبه در خارج
۵
شدند و پنج از یک کتبه در خارج
۶
در وقت صبح با کتبه سپردن اگر
۷
که در خارج از کتبه

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

لفظ غشیت و در وقت غشیت بر
دور از کمر است
شفاعت و شفیع
لفظ غشیت و در وقت غشیت بر
دور از کمر است

باشد اساس خصوصیتی ننهند او داند هر که از مال و ثروت در اعلی
 سازد و در نهایت آن درک آفتاب است شعری در بی باکیم
 ولم یعد به قد تراه خرمی تحت الدرک به و جای که شفا عتی خلایق
 شرح کنند از نور دیانت پنبه و گوش بسیار پندار و در گفتن می چون
 گوش تلخ دهن بود تا هر زبانکاری خود را و ست و پای بسیار نهند
 و گوش خرم نشود شعری سیرت رحمن سمع الاذن می که کمانی
 انهم لم یدخل بنصره روشن گردانیده می آید که ظلم تو گران پاک
 بر درویشان روشن ضمیر بسیار شده است و مظلومان در آن ظلم
 هر یک چون چراغ بیوه زن نه خورده و نه زنده که اگر شما هنوز خوش باد که
 حراره زبانی روشن کنند از باد و برت ایشان در دم گشته شوند
 بید او گران چنان پیر باد گشته اند که اگر در خانه بیوه زنی چراغ
 روشن می بینید بیخوابند که نفسی بزند شعری بعین اعلی
 مصباح الایامی به که مصباح الیه قری الایامی به که مصباح الیه
 منصف متجری بر شریعت شهنه کرد که عین عدل را در اوست هر چه
 تا متر خواهد داد و همه گوش ظلم را از روی زمین پاک ثبت ترازه

[illegible]

✓

مستند: ۱۷۱/۱۹۱

از قبل از اینها

22

۱۵ ملوک
 از حق امان خانی
 سنگ خشتی
 ۱۶ ملوک
 از حق امان خانی
 سنگ خشتی
 ۱۷ ملوک
 از حق امان خانی
 سنگ خشتی
 ۱۸ ملوک
 از حق امان خانی
 سنگ خشتی
 ۱۹ ملوک
 از حق امان خانی
 سنگ خشتی
 ۲۰ ملوک
 از حق امان خانی
 سنگ خشتی

(Faint handwritten notes at the bottom of the page)

۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

و در بیان این سخن حضرت مجرب را
تجربون مستطابکم ایام نوروشماران
کس شفت الکلمات حسن است
بافهم انشد به

[illegible]

۱۰
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۱
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۲
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۳
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۴
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۵
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۶
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۷
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۸
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۱۹
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او
 ۲۰
 خدو بر سر کار زاده لفظ از او

بیرون میداد که همانا دولتی است زاده مخدوم زادت دولتمه و آن اودولتی
 است از پیرده غیب بضیمه خاص رسیده و بر رسیده شد که هنگام آتش
 رسیده است که نداد فاکو همین باذن اهلین بگوشت اولیای آن دولت
 رسانده که بدولتمندی و بختیاری با بختیاری شود و بر تخت زانو زنده و بخت
 نیکش این دنیا گوید بیت شرق الی ذی الجده و الحمد و دولتمه به غل
 ركب الاسلام الالباب و از نوای می منصوب می افتد که بگوشتها
 جمله ارکان دولت رسیده است که جدید بختیار صاحب دولتی عظیم
 و شمع دولتش از و دمان ملوک گران بیت و فی ثرمان اسی
 کل کرم به و الیه که و دحل شمع به آن سائل نوازان و یاد لانی بوده
 که بیت لوکان یکتب رشمه سن ندادا پیشی ابراع کمارض من طال
 گوئی که ایشان آب صافی بوده اند که از سر بارگذاشته اند و خلاص
 طینت ما از ایشان باقیمانده و آب حوادث آب و گل ما را خشک
 گردانیده و ازین بے آبی دروغم مانند خلاص حوض پاره پاره شده
 ولیکن امیدوارم بیت که گراشد از آسمان فتیاب پیچیده که
 رفته است باز آید آب و بدین تیر نیاید نگار بیت که خد متکار

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فزوالد هر
جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد
و جوهر جان و دل عقل نشان این تهیت پیش میفرستد و تر و تاج
و و پیکر که هرگز از آن فرقدان رافق ممکن نگردد و درین قرآن
ثابت بنحو ابد و پیش عین الکمال و در قمری دست دعا بالا کرده پرده
نیلی فلک را فرو و سیکند بیت چه پاک باشد از چشم انجم بد چشم
چو پیش دیده بر نشی سپهر پرده نیل چون آن مخد ره میوه دل
کنار است بکشتن جانی دل در و میباید بست و شاخ جوانی خود را بر
قدیم پایمال برغان هوا کرده و همان میوه رسیده را و خور و کام خو
پنداشت تا بر خورداری تمام بجای آید و بخت مثمره ثمره نیکبختی
بیت گو که پیدا شود از خنده پاکت باری که شود منع و درویش
ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به شیت ایشان تسلیم نمیدانید
که آن راحت رنج گرد و بیت چو کس در مشت زن بسته شود نه
خسته و عجب نبود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد میر
شنید و متذکر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

باز جمعیت فلفله در جگر
اختر سعد که بر پیوسته فلفله در جگر
دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فزوالد هر
جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد
و جوهر جان و دل عقل نشان این تهیت پیش میفرستد و تر و تاج
و و پیکر که هرگز از آن فرقدان رافق ممکن نگردد و درین قرآن
ثابت بنحو ابد و پیش عین الکمال و در قمری دست دعا بالا کرده پرده
نیلی فلک را فرو و سیکند بیت چه پاک باشد از چشم انجم بد چشم
چو پیش دیده بر نشی سپهر پرده نیل چون آن مخد ره میوه دل
کنار است بکشتن جانی دل در و میباید بست و شاخ جوانی خود را بر
قدیم پایمال برغان هوا کرده و همان میوه رسیده را و خور و کام خو
پنداشت تا بر خورداری تمام بجای آید و بخت مثمره ثمره نیکبختی
بیت گو که پیدا شود از خنده پاکت باری که شود منع و درویش
ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به شیت ایشان تسلیم نمیدانید
که آن راحت رنج گرد و بیت چو کس در مشت زن بسته شود نه
خسته و عجب نبود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد میر
شنید و متذکر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

باز جمعیت فلفله در جگر
اختر سعد که بر پیوسته فلفله در جگر
دوست جمعیت خواه شادی که اختر سعد را پیوسته با آن فزوالد هر
جفت خواسته است چون رختنی عروسی روی تو اضع بر زمین می آرد
و جوهر جان و دل عقل نشان این تهیت پیش میفرستد و تر و تاج
و و پیکر که هرگز از آن فرقدان رافق ممکن نگردد و درین قرآن
ثابت بنحو ابد و پیش عین الکمال و در قمری دست دعا بالا کرده پرده
نیلی فلک را فرو و سیکند بیت چه پاک باشد از چشم انجم بد چشم
چو پیش دیده بر نشی سپهر پرده نیل چون آن مخد ره میوه دل
کنار است بکشتن جانی دل در و میباید بست و شاخ جوانی خود را بر
قدیم پایمال برغان هوا کرده و همان میوه رسیده را و خور و کام خو
پنداشت تا بر خورداری تمام بجای آید و بخت مثمره ثمره نیکبختی
بیت گو که پیدا شود از خنده پاکت باری که شود منع و درویش
ببارش محتاج به آنا چنان هم خود را به شیت ایشان تسلیم نمیدانید
که آن راحت رنج گرد و بیت چو کس در مشت زن بسته شود نه
خسته و عجب نبود که از خون وی آلوده شود و شش به هر گاه مرد میر
شنید و متذکر او رضا داد هر آنکه که زن مرد گرد و بیت بر خود

[illegible]

10

10/1/79

for 1946

10

۱۰۰

11/11/11

سنة ١٢٨٥

والله اعلم

10

10

چو عروس را کنی شاه به زن کردی و آن عروس شامست
اگر چه در فراش بزرگان با نبطا سخن گسری کردن از مصالحت
دورست ولیکن محرابان خد و عصمت را هر چه تعلق به پرده نصیحت دارد
پوشیده نباید داشت بیست دوست بنود آن کسی که در پیش
ویاز ابلهی به از تو پوشد گفتنی و گوید پوشیدنی چه مصالحتی که صلاح
هر دو بود گفته نشد اکنون دعا میکنم برای هر دو صلاح صلاحیت دارد
گفته شود بیست یارب که گنج بیابان هر دو به جز مهر و موافقت
همه وقت آمین به ع رقعہ دایم و نسبت تاجر به ادا و نعم
حیاتک الف قرن به علی الافلاک فرض لا محاله به دعا و ک وجب
فمن کل صدر به کبسم الله فی صدر القباله به تا و نیاز زروا ثم مشرقی
و رحد شام مغربی شود و زرد و ازده ماهی بلال در میان شهر درست
کاملی گرد و خزان اموال ملک التجار بنده خائرو و جہان مال باد
و سیارات سپهر شام در سود فرامی و سوادهای هر صبح هر
بر و شنائی شعرا بمجد مال همه اے مال به الانی آلا اے
ملک الولا به خدمتگار کمینہ حسن مضارب که از خدمت مخدوسے

[illegible]

غائب بشود ۱۳
 بادشاه و سوارگران ۱۳
 بیوسه سال گزشتند
 بادشاه و سوارگران ۱۳
 بیوسه سال گزشتند
 بادشاه و سوارگران ۱۳
 بیوسه سال گزشتند

۴
مجلس انجمن فقه و فرائض
پنجاب

金

10

李

今

مجلسه

3

10

2

10

بانی

الفصل الثاني

مال پیوسته با کمال یافته است بعد ادای فروض خدمت عرضیه
میدارد که سوداگری چند سیه کز مزاج از سفر دریا مایه حاصل
کرده بودند و سوی مغرب رفته همه شام و حبشه و ترک را بار بسته
و نامی مصر و ده آن را سیه کرده اکنون سوی دلی که سودا عظم است
آمده تا این سودا را نیز با همه هندوستان بشویند و بروند و عرصه
چین و خطا را سیه کنند این ممالک خود در بار نیست که ع خواص
لینس یدرک غوره بدان آب که ایشان در آمده اند البته کار خود را
آب خواهند داد و همه خلق را پاک خواهند شست چون درین شهر
ضریه جوی زری است که میرود درین جویهای ملک التجار اگر ایشان
خواهند که بطریق آشنائی در آیند آنقدر آبروی شان
بجمله سیاید داد که باروی شسته زر کافی تواند گوش نمود که هر چه
زودتر طر^ق میشوند اگر کار خود را آبی و روانی بیند مانند آب لطیف
در درون رودهای خرد و بزرگ در روند و خرابی در بنیادهای قدیم
اندازند همانند و نیست که مانند نام آیهی زیر که اعمال خاشاک دارد
خود را مرکب ساخته است و هر جا که هست برکت کرده شان میگردد

[illegible]

۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵
 ۱۴۱۶
 ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸
 ۱۴۱۹
 ۱۴۲۰
 ۱۴۲۱
 ۱۴۲۲
 ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴
 ۱۴۲۵
 ۱۴۲۶
 ۱۴۲۷
 ۱۴۲۸
 ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰
 ۱۴۳۱
 ۱۴۳۲
 ۱۴۳۳
 ۱۴۳۴
 ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶
 ۱۴۳۷
 ۱۴۳۸
 ۱۴۳۹
 ۱۴۴۰
 ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲
 ۱۴۴۳
 ۱۴۴۴
 ۱۴۴۵
 ۱۴۴۶
 ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸
 ۱۴۴۹
 ۱۴۵۰
 ۱۴۵۱
 ۱۴۵۲
 ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴
 ۱۴۵۵
 ۱۴۵۶
 ۱۴۵۷
 ۱۴۵۸
 ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰
 ۱۴۶۱
 ۱۴۶۲
 ۱۴۶۳
 ۱۴۶۴
 ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶
 ۱۴۶۷
 ۱۴۶۸
 ۱۴۶۹
 ۱۴۷۰
 ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲
 ۱۴۷۳
 ۱۴۷۴
 ۱۴۷۵
 ۱۴۷۶
 ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸
 ۱۴۷۹
 ۱۴۸۰
 ۱۴۸۱
 ۱۴۸۲
 ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴
 ۱۴۸۵
 ۱۴۸۶
 ۱۴۸۷
 ۱۴۸۸
 ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰
 ۱۴۹۱
 ۱۴۹۲
 ۱۴۹۳
 ۱۴۹۴
 ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶
 ۱۴۹۷
 ۱۴۹۸
 ۱۴۹۹
 ۱۵۰۰
 ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲
 ۱۵۰۳
 ۱۵۰۴
 ۱۵۰۵
 ۱۵۰۶
 ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸
 ۱۵۰۹
 ۱۵۱۰
 ۱۵۱۱
 ۱۵۱۲
 ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴
 ۱۵۱۵
 ۱۵۱۶
 ۱۵۱۷
 ۱۵۱۸
 ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰
 ۱۵۲۱
 ۱۵۲۲
 ۱۵۲۳
 ۱۵۲۴
 ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶
 ۱۵۲۷
 ۱۵۲۸
 ۱۵۲۹
 ۱۵۳۰
 ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲
 ۱۵۳۳
 ۱۵۳۴
 ۱۵۳۵
 ۱۵۳۶
 ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸
 ۱۵۳۹
 ۱۵۴۰
 ۱۵۴۱
 ۱۵۴۲
 ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴
 ۱۵۴۵
 ۱۵۴۶
 ۱۵۴۷
 ۱۵۴۸
 ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰
 ۱۵۵۱
 ۱۵۵۲
 ۱۵۵۳
 ۱۵۵۴
 ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶
 ۱۵۵۷
 ۱۵۵۸
 ۱۵۵۹
 ۱۵۶۰
 ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲
 ۱۵۶۳
 ۱۵۶۴
 ۱۵۶۵
 ۱۵۶۶
 ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸
 ۱۵۶۹
 ۱۵۷۰
 ۱۵۷۱
 ۱۵۷۲
 ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴
 ۱۵۷۵

آنچه خورشید در کیسه صفر در آمد تانندت کیماه نجم نجم بیت المال
 برسانم بیت لوکان نقص در هم من عینه بدرایت فلک
 من سواد العین به نیده حسن این قرض با قطع حسان میاید
 بدان نیست حسن که خداوند محسن فرموده است و اقرضوا الله قرضاً
 حسناً بیت زین خواسته روی را ترش و ام مکن به دایمی و بهمت
 چنانکه شورش بنو ویدان شاه الدیانت در دوام دولت و قوام
 حشمت باد آیین مصرع نه نیست در زاون تر زنده است هم همان
 بهمت انوار ملک یا و الجود سادته الجودیه لا سجد
 بر بنی ربنا خلقا سعید و اولی بطین هو الابرار جوده و ولایت
 خسته و لغزین را و غره در حجر الدین بشیر تلخ بخت با مهر
 لازم امهات امور و اخوات دولت کار فرمای مهانی و سرور
 بابی القاسم و اولاد الجهور دوست ترین اخوان ابو بکر بنو که
 بیت تلخ دولت است میخواید جوده والا پیرت میخواید
 سلامی مهر انگیز تر از شفقت فرزند و تحفه و لکشی تر از دوستی
 و لبتد بالغ بالغ تلخ میکند و به نیست نه نیست صریحان خود را با جود

بیت المال خاندان ملک و دولت
 من سواد العین به نیده حسن این قرض با قطع حسان میاید
 بدان نیست حسن که خداوند محسن فرموده است و اقرضوا الله قرضاً
 حسناً بیت زین خواسته روی را ترش و ام مکن به دایمی و بهمت
 چنانکه شورش بنو ویدان شاه الدیانت در دوام دولت و قوام
 حشمت باد آیین مصرع نه نیست در زاون تر زنده است هم همان
 بهمت انوار ملک یا و الجود سادته الجودیه لا سجد
 بر بنی ربنا خلقا سعید و اولی بطین هو الابرار جوده و ولایت
 خسته و لغزین را و غره در حجر الدین بشیر تلخ بخت با مهر
 لازم امهات امور و اخوات دولت کار فرمای مهانی و سرور
 بابی القاسم و اولاد الجهور دوست ترین اخوان ابو بکر بنو که
 بیت تلخ دولت است میخواید جوده والا پیرت میخواید
 سلامی مهر انگیز تر از شفقت فرزند و تحفه و لکشی تر از دوستی
 و لبتد بالغ بالغ تلخ میکند و به نیست نه نیست صریحان خود را با جود

بیت تلخ دولت است میخواید جوده والا پیرت میخواید
 سلامی مهر انگیز تر از شفقت فرزند و تحفه و لکشی تر از دوستی
 و لبتد بالغ بالغ تلخ میکند و به نیست نه نیست صریحان خود را با جود

این دعا تا میفرستید بیت یرثه السعادة في المعالي به
 و فی اوصافه منها به ای به لولوی بیش بها که از ان دریای لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که از ان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب میجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گرد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و دریای تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدان طایفه رخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و در ان زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی قائل نیکان به برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه اثر بنات حسنا و رنبا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسته آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه پیرایض بنور انور عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا که در این کتاب است فقه و احکام و کتب ۱۲

این دعا تا میفرستید بیت یرثه السعادة في المعالي به
 و فی اوصافه منها به ای به لولوی بیش بها که از ان دریای لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که از ان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب میجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گرد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و دریای تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدان طایفه رخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و در ان زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی قائل نیکان به برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه اثر بنات حسنا و رنبا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسته آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه پیرایض بنور انور عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا تا میفرستید بیت یرثه السعادة في المعالي به
 و فی اوصافه منها به ای به لولوی بیش بها که از ان دریای لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که از ان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب میجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گرد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و دریای تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدان طایفه رخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و در ان زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی قائل نیکان به برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه اثر بنات حسنا و رنبا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسته آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه پیرایض بنور انور عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

این دعا تا میفرستید بیت یرثه السعادة في المعالي به
 و فی اوصافه منها به ای به لولوی بیش بها که از ان دریای لطیف
 زاده است بحیره امید است که خلق من ماء و افق و هم قطره صفا
 که از ان علو چکیده است زبده عظام است که یخرج من بین اصالب
 والترائب ار جو که آن بحیره محیط تمامی اوصاف آب میجر شود و
 او جو که آن زبده سر آمدگی سجا لطافت گرد دست چیست
 این گوشت هر مردم یارب به قطره آب و دریای تمام به آدنی
 چون ز رحم میزاید به رحم الله ذوات الارحام به بدان طایفه رخ
 که این قره العین متولد است چشم میباید داشت که اعیان
 دولت در عین غرض دارند و در ان زمان مبارک این شجره انفراد
 رسیده است ترصد این میباید نمود که میان طبقه کبار و صدور
 تحفه گردد و آنکه باسم حسنش حالی قائل نیکان به برآمده است
 باش تا پر سیر آیه انبیه اثر بنات حسنا و رنبا گوش جوایش مد
 و آن وجه بجا نسته آراسته گردد که سمیت یطیر بزاک الرش
 طائر و لکه پیرایض بنور انور عین حلیم به و آنکه در باب چشم در باب

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

١٥٨

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

21

11

100

١٠٠

١٠٠

10

فصل اول

مجلس شورای اسلامی

و جمع اصحابه خد متی که ساکنان درون را از جان و دل بخوانند
و عبادت بی که حکم گوشگان نزدیک دل را و صد نشاند رسانیده میشود
و بر سر آن خوانده دوستان باز خواند کرده می آید که خواننده
چندین بار با دگالشین خوشتر نشیده تر از باره روشن خانه چشم
بنده را از روی مردمی نور داده اند و بخت زنجیر شدن قدم
آن مردم و بدو چشم بر راه نماده اگر آن ماه روشن جبهه بر جوب
شرف حضور بخشش قری باشد که میان این انجمن مسعود بازویا
سعادتمند شود آید و بر سر که در خانه دوستان بدو تنی ناظر گرد
بیت که حکم هم با و فرزند گوشت که باشد و پرورین شرف داده
آرایش پرورین همه و لها بهر اهی مستعدی بخدمت شافیه اند
چچیان با محبت قلب برین جانب میاید خرامید تا اگر دو
در سینه حصار شده است و دل را و رنبد آن داده و
نخ پدید آید بیت اذا سمع الهموم علی فواد پدید آید
زوی الوداد پدید آید که آن کوه علم دار و هر دلی که آهین تریا
جذب تواند کرد چون بدان جاذبه محکم همه و لها را سوی خوش کشیده

[illegible]

مناسب

✓✓

الکشف فی علم

سید محمد رفیع

کتاب الفوائد الخیر

[illegible]

[illegible]

درگاه حضرت امام
 صاحب مدارج و رتبه
 قوی شریف و پیر سنی
 میسر و مقرر العین و افاض
 الابرار و شریفین و
 ابرار و کرام و زهاد
 از بهادر و کمال
 و قوت و ستم و مال
 صاحب مدارج و رتبه
 در بهادر و کمال

بازم سوختن و ترمیم
و بازم تمام شکست
از یکدیگر جدا کردن و گشت
از سر فلک از سنگ بگذرد
کهال خود در دهم را پسنگ
انگیزد که از رعد یا باد هم
بادام بخیر خادگاه که در کج
در صفتی بنویسند و در آن
یکم

۱۰۵

بازم سوختن و ترمیم
و بازم تمام شکست
از یکدیگر جدا کردن و گشت
از سر فلک از سنگ بگذرد
کهال خود در دهم را پسنگ
انگیزد که از رعد یا باد هم
بادام بخیر خادگاه که در کج
در صفتی بنویسند و در آن
یکم

آن روی چون دیده بادام به سختگی تمام پراز سوراخ گشته است
صد بار خواست که از پوست بیرون آید و بجا گشته خاص آن
سوراخها بین باز و امید همان ویدار دیده را از جدائی چشم باز داشت
پس چون دیده را شتافتن سوئے ایشان ندید ناچار بادامی چند
که شباه دیده است نمودار خویش مصرع کماکان عین بعین تعوض
بخدمت آن عین العرب فرستاد عجب نباشد اگر آن بادامها به پرتو
نظر مبارک چون دیده مردم نور بینائی یابد اگر چه این فرستادگان
چشم چشم هم و مغز اند و هم دو پوست و بدان نمی ارزند که پیش
چشم آیند اما چون نمونه انداز دیده بنده بوجه مردمی دیده پسندید
در میان بد نیز رفت و منت هم بر دیده بنده نهاد و از روغن آن بادام
که با عین بچرب چشم بنده ماند که پای خسته چرب کرد گوی
نابین دیده بدان پاس رسیده شد اگر چه هر که روغن بادام در
کف پای مالند چشم روشن گردد اما این بادام بدل از چشم خود
فرستادم بیت اگر روغن آن در کف پایت مالند بخت چشم
تو چشم بنده روشن گردد و نسبت کتاب نامه مطبوعی انجا مید

[illegible]

[illegible]

فلسفہ سنیوں کا فلسفہ و یا عرفان سے ملے ہوئے فرقہ وارانہ فرقہ ۱۲

[illegible]

کشت راه دروایان و دروغی را
بافتم چنانکه از جیب دار کشت
برای تو بخشیدم از دروغه و دروغ است
از کشت الفباست که دروغ است
باب کسری کی کران که دروغ است
داخل لفظ نیست که دروغ است
آزاد و بیجا که دروغ است
در حاکم لفظ غیاث معانی

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

و عا کجاست بیت الحرام بود و اگر در باب ادرا متحیاتی جوید از موارد
 الطاف کار ایشان را آبی دیده که تا باب باران برسد و این عین کسب
 مصرع نباید است بن پیش سائل کسی نسبت نامه الغرض هر چه
 عرض کند بکشت با تمام باید رسانید چنانکه بعد ازین عرضیه طویلی که
 تعلیق یافته است خاطر هیچ علاقه متعلق نماند امید که از اعراض اعراض
 نفویا بیک که آنکه عینه دیگر تفسیر صحیح و یا تعریض مصرع تطویل پذیرد از پی
 آن تفسیر نسبت تیغ و قلم یقین که قلم خاص را عمده صلاح او
 گردانید چنانکه بیک ایستادن کلام روان همه کارهای ایشان مثال
 آن کلام راست کار راست گردد و طبیعت زبانی نیز برای کام او تاحد
 امکان شیرین زدن فرمود و تادان حد و حدیسی و تصببات علمی بقوت
 آن صاحب سیف و قلم چهل قلمی خویش از رعایا صیف با قطع تیر
 و مانند تیغ در نیام بخواب آسایش پادرا کند و مدام شکر ایا دخی خاص که
 مرافق اعضا فرو و ستان ست بسوی این زبردست در قلم آرد
 چنانکه قلم طب اللسان را مصرع نگذار که زبان خشک شود و کس
 نسبت عا و یاست تا اوان مهر و شفقت شرف آفتاب را

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

[illegible]

جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل
جاء فلفظ کلمه در جمل

صحنه کرمه که طویله گوهرش توان گفت رسید گوئی که شهب
خبار بلی بود که مصرع بر دیده گذشت و دیده آسایش یافت و دواز
اطلاع مضمون قلب محزون در جولان آمد زکری در استحکام رابطه محبت
ارتباط یافته بود قالب انفسار گسته را بر لب حیات ابدی بر لب
هر چه محکم تر ازانی داشت بریت من که باشم که زخم لاف محبت با تو
آزان که در دست تو کشم خاک چشم به فرستاده خاص دو کره نورید
که هر دو ماده اطاعت اندر رسانیده کی باقیمت و یکی به قیمت کمی که خط
بخشش بر پشت دارد به قیمت است آنچه کریان و هند به قیمت هند
از آنجا که بر او بهجت بندد از همین جمع کم آب بنجور خوشتر تا از همین غنچه
نعل منجم و باز بجهت دست روان کنم آتار یعنی عقل بانگ بر من زد که ای
به ریاضت که هر چه بر یا باز فرستادن از ره نباشد پس این خط که
در روانی پیروی آن با تو می تواند کرد پیش آن مرا به پیشکش که دم که بسیار

شسوار دین نصیر الحق توئی	کز تو خضر قنات دین داورا
چون شو بر اینست زمین لرزه چو تن	خضم کز آهین کند پندار دا
در گذشتن بلیاب سوری توئی	بر گل خواند سیر پو لادرا

ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل
ضم فلفظ کلمه در جمل

شسوار دین نصیر الحق توئی
چون شو بر اینست زمین لرزه چو تن
در گذشتن بلیاب سوری توئی
کز تو خضر قنات دین داورا
خضم کز آهین کند پندار دا
بر گل خواند سیر پو لادرا

CALL No.	19150434	ACC. NO.	14488
AUTHOR			
TITLE	الحجاز خسروی		
	(ادب و دین)		
20 APR 1988			
THE BOOK MUST BE CHECKED AT THE TIME OF ISSUE			



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Rs. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over-due.

